



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیم

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان

موسکول

شماره ۷۰

ماهنامه

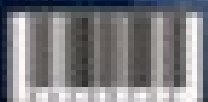


مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان



مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان

آغاز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۷۰

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۷۰
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۷۰ - آذر ۱۳۸۵
۷	مسلمانان صهیونیست
۸	اسوه فقاقت
۱۰	نبی، رسول و امام، تفاوت و شئون
۱۸	معرفت الله معرفت ولی خداست
۲۲	استشراق و مستشرق
۲۵	اسلام شناسی اروپایی
۲۶	گروه‌های مذهبی انحرافی
۳۰	زیور صالحان
۳۰	ماه‌ترین
۳۳	سلام بر ت
۳۳	ساقه‌های نیاز
۳۴	نسیم
۳۴	مباهله
۳۶	سنت های نیکو
۳۸	گلبانک
۳۹	مسجد جمکران، کانون هدایت
۴۱	کاربرد روایات آخرالزمان
۴۵	آخرالزمان، عصر ظهور؛ علایم و نشانه‌ها
۴۹	سیمای حضرت مهدی(ع) در کلام نبوی

- ۵۰ نظریه پردازان عصر انحطاط
- ۵۴ صفات یاران حضرت مهدی(ع)
- ۵۵ جلوه‌های عدل در حکومت امام زمان(ع)
- ۵۶ ابزارهای تبشیر
- ۶۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۷۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۵ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۷۰ ماهنامه موعود - آذر ۱۳۸۵ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۷۰ - آذر ۱۳۸۵

مسلمانان صهیونیست

اسماعیل شفیعی سروستانی از میان چهار جریان اصلی کلیسای مسیحی یعنی: کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، ارتدکس و آرامنه، پروتستان‌ها به عنوان جریان تلفیقی و دورگه «مسیحی، یهودی»، بیش از سه جریان دیگر بر تبلیغ و تبشیر مسیحیت پای می‌فشارد و با رویکردی متعصبانه به موضوع «آخرالزمان» و برگزیدگی بنی‌اسرائیل سعی در جلب و جذب پیروان پیروان سایر فرق مسیحی و حتی سایر ادیان و مذاهب دارد. تا جایی که نه تنها این «تبلیغ و تبشیر» را پیش شرط ظهور مسیح می‌شناسد بلکه زمینه‌سازی، تدارک مقدمات و تسهیل شرایط ظهور را در تکلیف خویش وارد می‌آورد. از آن‌جا که مبلغان این جریان که بیش از چهارصد از عمرش نمی‌گذرد به تبع بنیانگزارانش یعنی «مارتین لوتر» و دیگران، شیفتگی و دلبستگی زایدالوصفی به بنی‌اسرائیل دارند نه تنها ظهور دوم حضرت مسیح را لطف آسمانی در حق بنی‌اسرائیل می‌دانند بلکه برپایی «روز داوری» و عده داده شده در انجیل را هم به معنی «قضاوت و محاکمه جمله اقوام توسط حضرت مسیح و پرسش وی از سنجش میزان خدمتگزاری و اکرام آنان به «بنی اسرائیل» تفسیر می‌کنند. مشروط دانستن امر ظهور به «تبلیغ و تبشیر» گسترده مسیحیت یهودی، این جریان را تبدیل به بازوی پر قدرت فرهنگی و رسانه‌ای «دلتای شوم» یعنی امریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی ساخته است که با در اختیار داشتن هزاران شبکه رادیویی، تلویزیونی، ماهواره‌ای، اینترنتی و کمپانی‌های فیلم‌سازی به صورت شبانه‌روزی میلیون‌ها ساعت برنامه را تولید و برای جلب و جذب اذهان خام به زبان‌های گوناگون و رایج پخش می‌کنند. امروزه بخش عمده‌ای از شبه‌قاره هند، جنوب شرقی آسیا، خاورمیانه و حتی اروپای غربی و امریکا تحت پوشش رسانه‌ای مبلغان انجیلی یا همان اوانجلیست‌های وابسته به کلیسای پروتستان قرار دارد. استفاده از وسایل مدرن، دوری گزیدن از شیوه‌های تبلیغی محصور در کلیسا و صومعه‌ها، ترک پوشش مرسوم اربابان کلیسا، ظاهر شدن در هیأت مردان و زنان شیک‌پوش در صحن استادیوم‌های بزرگ و حتی استفاده از شعبده‌انرژی درمانی و امثال این‌ها جمع‌گیری از مردم مفلوک آفریقایی، آسیایی و امریکایی را مجذوب و شیفته ساخته است. در سال‌های اولیه حرکت‌های استعماری، مسیونرهای مذهبی، فراماسونرها و پس از آن‌ها مستشرقین، زمینه‌ساز حضور مردان سیاسی و نظامی اروپایی در شرق اسلامی و سایر ممالک بودند. اما، دوران جدید، ما را شاهد حضور مردان سیاسی و نظامی اروپایی و امریکایی ساخته است که جاده صاف‌کن و زمینه‌ساز حضور مبلغان انجیلی در صحن و سرای ساکنان شرق اسلامی‌اند. اینان، با تصرف در جان و ذهن و روان ساکنان کشورهای اسلامی، آن‌ها را تابع اغراض و اهداف مردان سیاسی و نظامی می‌سازند. شایان ذکر است که طی سه دهه اخیر این جماعت گرداننده و سیاست‌گذار اصلی امریکا بوده‌اند. آمار حکایت از آن دارد که پس از اشغال عراق بیش از یک میلیون کتاب مقدس این جریان در میان مردم عراق، و قریب به یک میلیون و سیصد هزار نسخه از همین اثر نیز در میان عموم مردم و جوانان ساکن مناطق کردنشین و جنوب ترکیه، توزیع شده است. طی سال جاری نسخه‌های بی‌شماری از کتب و آثار این جماعت

به زبان فارسی منتشر شده و رایگان در میادین شهر و ایستگاه‌های مترو و دانشگاه‌ها در اختیار مردم نهاده شده است. این همه در حالی است که شبکه‌های ماهواره‌ای کلیساهای انجیلی و تلویزیونی برنامه‌های خود را به زبان‌های عربی و فارسی نیز پخش می‌کنند و به صورت گسترده مبلغان مذهبی پروتستان سعی در جذب جوانان مسلمان و شیعه نموده و برای تغییر مذهب و دین آن‌ها را تشویق می‌کنند. رویکرد اصلی این جریان در مرحله نخست تبدیل «مسیحیت» به «مسیحیت صهیونیستی» بود در حالی که امروزه تنها در ایالات متحده آمریکا بیش از ۷۰ میلیون نفر از این جریان پیروی نموده و تمام امکان و عهده خود را مصروف حمایت از رژیم صهیونیستی می‌کنند. در مرحله جدید، همه همت این جریان مصروف ایجاد جریان «مسلمانان صهیونیست» در دل سرزمین‌های اسلامی است. بر بسیاری از اهل خرد و بینش سیاسی پوشیده نیست که زمینه پذیرش و بسط این آموزه در میان برخی از فرق و جریانات مذهبی التفاتی که در دل سرزمین‌های اسلامی کاشته و پرورده شده وجود دارد. شاید بتوان مهم‌ترین اهداف این جریان شبه مذهبی را جعل گروه مسلمانان صهیونیست دانست و سایر اهداف عبارتند از: ۱. محتوم جلوه دادن پیش‌گویی‌های مجعول و محرف درباره آینده خاورمیانه و به ویژه سرنوشت فلسطین اشغالی چنان که می‌دانید در ادبیات این جماعت، طرف‌داران جبهه مسیحی یهودی در جنگی هسته‌ای کلیه مسلمانان، اعراب و حتی کاتولیک‌ها را در آرماگدون نابود می‌کنند و حکومتی هزارساله را در زیر پرچمی در بیت المقدس به وجود می‌آورند. ۲. زمینه‌سازی برای کاهش توان فرهنگی و دفاعی شرق اسلامی در وقت مقابله با تهدیدات دلتای شوم (امریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی). ۳. دستیابی به جمع‌کثیری از جواسیس مجانی و مطیع از میان ساکنان کشورهای شرقی و اسلامی که همه همت خود را مصروف خدمت به غرب می‌کنند. ۴. دستیابی به پشتیبانی جمعیت کثیر و میلیونی ساکنان آمریکا و اروپا برای اجرای برنامه‌های نظامی دلتای شوم در خاورمیانه و به نفع رژیم صهیونیستی. ۵. ایجاد انحراف در جریان «فرهنگ مهدوی حقیقی» و کاهش نیروی برانگیزاننده مهدویت به نفع گرایش کاذب و محرف مبلغان انجیلی. ۶. ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین و کاهش توان آنان در وقت حمایت از موعود مقدس و منجی کل، حضرت صاحب‌الزمان (ع). بسیاری از شواهد و مدارک حاکی از آن است که آنان این ظهور را قریب‌الوقوع می‌شناسند و بازدارندگی و مقابله پیش‌دستانه را به عنوان «استراتژی سیاسی و نظامی» دلتای شوم قلمداد می‌کنند. ۷. ایجاد رخنه در میان صفوف ملل مسلمان و به ویژه اغفال جوانان. ۸. جلوگیری از رشد روز افزون گرایش به اسلام در جهان. ۹. دستیابی به جبهه‌ای گسترده از درون ممالک اسلامی برای حمایت از اسرائیل و یهود. ۱۰. ایجاد جریانی قوی و متشکل از جوانان برای رویارویی با تصمیمات دول اسلامی و انتشار فرهنگ دینی اسلامی. ۱۱. کاهش نفرت و انزجار موجود میان ملل جهان درباره اخلاق و عمل یهودیت صهیونیستی و تبدیل آن به انس و علاقه و دوستی. ۱۲. گسترش فساد و تباهی در میان جوانان مسلمان از طریق برگزاری مجالس و محافل به ظاهر مذهبی. این همه در حالی است که علی‌رغم طرح مسمتر این موضوع از سوی «موعود» و ابلاغ آن با شیوه‌های مختلف نه تنها گام جدی و مؤثری از سوی دستگاه‌های فرهنگی مسئول کشور برای «شناسایی» این جریان برداشته نشده بلکه برای تقویت و حمایت از مراکزی که خودجوش و با احساس مسئولیت به آسیب‌شناسی، دشمن‌شناسی و پاسخ‌گویی به شبهات و نشر معارف حقیقی مشغولند نیز اقدامی صورت نگرفته است. تجربه نشان می‌دهد که بسیاری از سازمان‌های مسئول فرهنگی در برهه‌های مختلف و در وقت طرح همه‌گیر یک موضوع، هنر خود را در صدور بیانیه و برگزاری چند همایش رسمی، چاپ چند بولتن نمایان می‌سازند و دیگر بار همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند. اما چه باید کرد؟ اگر چه از لابه‌لای موارد ذکر شده پاسخ این پرسش را می‌توان یافت؛ اما در حال حاضر تنها باید به شناسایی همه وجوه موضوع و گستره آن پرداخت و پس از آن درباره چه باید کرد؟ به گفت‌وگو نشست.

والسلام

مرجع عالی قدر تقلید، عالم عامل و فقیه وارسته حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا جواد آقای تبریزی اشاره: رحلت مرجع عالی قدر تقلید، عالم عامل و فقیه وارسته حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا جواد آقای تبریزی (۱۳۸۵-۱۳۰۵) که به حق مصداق بارز این کلام امام صادق (ع) بود که فرمود: اما هر یک از فقها که نفس خود را بازدارنده، دین خود را نگهدارنده، هوای خود را پس‌زننده و اوامر مولای خود را اطاعت کننده بود، بر عوام (مردم) لازم است که از او پیروی کنند. ۱. خسارتی بزرگ برای حوزه‌های علمیه و ضایعه‌ای دردناک برای جهان تشیع بود. ضمن تسلیت این مصیبت بزرگ به پیشگاه مقدس امام عصر (ع) و عموم شیعیان و آرزوی علو درجات برای آن فقید سعید، توجه خوانندگان عزیز مجله را به برخی از آخرین سخنان ایشان جلب می‌کنیم. مسئولیت علما در زمینه مهدویت حرف ما این است که باید زمینه را مساعد کنید که اگر غیبت، صدهزار سال هم طول بکشد عقاید مردم خراب نشود. مرحوم آیت الله العظمی تبریزی (ره) که مواضع محکم، دلسوزی برای دین، مذهب و مصالح مسلمین و اهتمام بلیغ در تعظیم شعائر ایشان زبانه‌زد خاص و عام بود در یکی از دیدارهای خود با جمعی از مهدی‌پژوهان به نکات جالب و قابل توجهی اشاره می‌نمایند که توجه خوانندگان عزیز را به برخی از آنها جلب می‌کنیم: هر قدر دوران غیبت طولانی شود، حیرت‌ها بیشتر بروز می‌کند. اصل وجود و امامت حضرت مهدی (ع) با ادله متقن ثابت شده است، ابتدا این را پی بگیرید. در این مورد من هم چند نکته خدمتان می‌گویم: ۱. روایات نهی از تسمیه حضرت که روایات معتبری است و قدمای محدثان بابی به آن اختصاص داده‌اند، حاکی از وجود حضرت می‌باشد؛ زیرا امام موجود بوده است که نهی از تسمیه او شده است. گرچه این نهی در آن روز به دلیل تقیه باشد. ۲. در نوادر، باب طواف حج در جواب حمیری از یکی از نواب اربعه نقل می‌کند که: «آخرین باری که حضرت را دیدم، کنار کعبه و در حال طواف بود». ۳. روایات «اثنا عشر خلیفه» که با نقل‌های معتبر ثابت است، نیز بر تولد حضرت دلالت دارد. در هر حال اصل این روایات نزد فریقین از مسلمات است. عامه می‌گویند حضرت متولد نشده است، ولی ما می‌گوییم [که] او پسر امام حسن عسکری (ع) است، با دلایل متعدد و قطعاً متولد شده است و الآن حی و حاضر و ناظر است. ۴. عنایات حضرت، دلیل دیگر بر وجود اوست. [آقای رکنی] امام جمعه بندرلنگه، قضیه آخوند سنی را که تازه شیعه شده بود، برای من نقل کرد. [او می‌گفت] سبب شیعه شدنش، این بود که آن شخص به شهر می‌رود و فرشی می‌خرد و آن را بر واتی می‌گذارد. وقتی پیاده می‌شود، واتی، فرار می‌کند. خیلی متأثر می‌شود. می‌گوید: «در ذهنم، امام زمان شیعه‌ها آمد. گفتم، اگر حق می‌گویند، باید فرشم را برگرداند.» دقایقی بعد، در می‌زنند. او در را باز می‌کند و راننده و انت را می‌بیند که فرش را آورده است! می‌گوید: «چرا آوردی؟» راننده پاسخ می‌دهد: «در را باز کردم تا ماشین را داخل گاراژ ببرم، در بسته شد. دوباره باز کردم، بسته شد. فهمیدم قضیه‌ای در این فرش است.» ۵. دیدن حضرت دلیل وجود او است. آقای خوئی می‌گفت: [درباره] شیخ علی قمی - پدر آقا موسی قمی که مورد اتفاق و قبول مراجع بود [و] آقای خوبی و آقای میلانی و امثال آن دو، به او اقتدا می‌کردند - می‌گفتند [که او]، امام زمان را دیده است. اصرار کردند که چیزی بگویند. او بعد از خیلی اصرار گفت: «روزها روزه داشتم. بعد از ظهر، طرف کوفه می‌رفتم. شب می‌ماندم و افطار و سحری می‌خوردم و به نجف برمی‌گشتم. روزی تأخیر شد و دیر به مسجد کوفه رسیدم. نشستم تا خستگی از تنم برود. سه سید دیدم. کاسه آبی جلوی‌شان بود. وقت افطار بود. سلام کردم و نشستم تا استراحتی کنم. پرسیدند: «از نجف می‌آیی؟» اوضاع را پرسیدند. چند نفر را از جمله آقای سید ابوالحسن اصفهانی که هنوز رئیس و مرجع نشده بود اسم بردند. درباره آقای خوبی پرسیدند. با خود گفتم: «من، حال ندارم و او چه چیزهایی می‌پرسد!» گفتند: «آبی میل کنید». نخوردم و پا شدم. نماز خواندم و افطار کردم و کارهای شبانه را کردم و خوابیدم. قصدم این بود که قبل از سحر بلند شوم و نماز شب بخوانم و سحری بخورم. بیدار شدم و دیدم اذان شده است. ناراحت شدم. وضو گرفتم. آمدم دیدم آن سه سید، نماز می‌خوانند، مشغول شدم، آنان، نماز خواندند و رفتند. من هم خواندم. یک وقت دیدم که مسجد تاریک شد! ایشان ادامه داده بود که «خیلی آرزو داشتم، مجتهد بشوم، اما نشدم. شاید، سببش آن بود که آن کاسه آب را نخوردم». حرف دیگر ما این است که باید زمینه را مساعد کنید که اگر غیبت،

صدهزار سال هم طول بکشد عقاید مردم خراب نشود فردی بود هر روز می گفت: حضرت می آید، ظهور نزدیک شده [است] یک بار گفت: سه ماه دیگر حتماً آقا می آید. سه ماه بعد گفتیم چه شد؟ گفت بداء حاصل شد!! [این چیزها، عقیده مردم را خراب می کند] باید کاری کنیم که ایمان راسخ پیدا کنیم. خداوند داستان چهار پرنده را [در ماجرای حضرت ابراهیم(ع)] نقل می کند تا ایمان راسخ پیدا شود. طرح ادله متقن در اثبات امامت و وجود حضرت ولی عصر(ع) به همراه نقل بعضی داستان‌های متقن که حاکی از عنایت، توجه و یاری حضرت است در قلوب تأثیر می کند و می‌رساند امام زمان الطاف خفیه دارد. البته مراقب باشید نه هر داستانی و از هر کسی [بلکه] داستان‌های متقن را به مردم و جوانان بگویید تا منقلب شوند، نوع جوانان بحمدالله خوب‌اند و از فطرت‌های پاکی برخوردارند. ۳ پی‌نوشت‌ها: ۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵، ح ۲۰. ۲. به نقل از: افق حوزه (هفته‌نامه خبری حوزه‌های علمیه)، دوشنبه ۶ آذر ۱۳۸۵. ۳. به نقل از: روزنامه اقتصاد (ویژه‌نامه شماره ۱۱ مهدی موعود). سه‌شنبه ۷ آذر ۱۳۸۵.

نبی، رسول و امام، تفاوت و شئون

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ محمدباقر تحریری اشاره: حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمدباقر تحریری، فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ محمود تحریری(ره)، از اساتید و محققان حوزه علمیه قم و از شاگردان علامه طباطبایی(ره) و آیت‌الله شیخ علی سعادت‌پرور(ره) است و در حال حاضر جمعی از جویندگان اخلاق و عقاید اسلامی از مباحث ایشان در قم و تهران بهره می‌گیرند. تدریس یک دوره اصول فقه، اسفار ملاصدرا، تفسیر المیزان و شرح بر ادعیه، مناجات و احادیث معصومین(ع)؛ همچون مناجات شعبانیه، دعای عرفه سیدالشهدا(ع)، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه ثمالی، حدیث پیامبر اکرم(ص) خطاب به اباذر(ره)، حدیث امام صادق(ع) خطاب به عنوان بصری، و ... را می‌توان در زمره سوابق علمی و پژوهشی وی برشمرد. برجسته‌ترین اثر این محقق گرانقدر، کتاب جلوه‌های لاهوتی، (شرح اخلاقی زیارت جامعه کبیره) است که چندی قبل در سه مجلد انتشار یافت. تبحر و تسلط ایشان در تبیین قرآنی و روایی مباحث «ولایت و امامت» موجب بود تا در همین رابطه، که از جمله لوازم آشنایی با ولایت امام عصر(ع) است، به گفت‌وگو پردازیم. نخستین بخش از این گفت‌وگو را با موضوع «امامت در قرآن» به حضور شما گرامیان تقدیم می‌داریم، باشد که مورد استفاده‌تان واقع شود؟. با توجه به این که موضوع امامت یکی از اصول دین اسلام و مذهب تشیع می‌باشد و در آیات و روایات متعددی نیز به مبانی و نیز شاخه‌های آن پرداخته شده است، به عنوان نخستین پرسش از شما درخواست می‌کنیم چنانچه ممکن است به مبانی این بحث از منظر قرآن کریم اشاره بفرمایید؟. با تشکر از این که درصدد تبیین این بحث مهم و نورانی هستید. با توجه به مسائلی که انسان، همواره در زندگانی دنیایی‌اش با آن مواجه است به نظر می‌رسد یکی از مسائل مهم ادیان الهی همین مسئله امامت است؛ خصوصاً از دیدگاه دین مبین اسلام که یک دین جهانی و ابدی است. ابدی بودن دین و جهانی بودن آن باید مبتنی بر مبانی و ملاک‌های متناسب با خود آن باشد. به اساسی‌ترین ملاک و مبنا برای جهانی و ابدی بودن دین اسلام مسئله امامت است که هماهنگ با هدف عالی دین می‌باشد. ویژگی مهم مکتب تشیع هم که موجب زنده بودن آن شده است، همین مسئله امامت است؛ زیرا در هیچ مکتبی این‌گونه نیست که امامت از دیدگاه خود مکتب مطرح شود و از درون همان مکتب بجوشد، بلکه باید از خارج مکتب بیاید و آن را رهبری بکند لذا برای شروع بحث ناچاریم که از خود واژه «امام» آغاز کنیم؛ این که امام در لغت به چه معناست، در قرآن کریم در چند جا مطرح شده، خدای متعال در چه مواردی آن را بیان فرموده و فرق بین «امام»، «نبی» و «رسول» چیست؟ این‌ها مسائلی است که در قرآن به آن اشاره شده است. همچنان که ذاب قرآن بر این است که در هر مسئله‌ای اصول و مبانی و کلیات را بیان کند، در این رابطه هم دریغ نکرده است؟. واژه امام در لغت به چه معناست و نسبت ما انسان‌ها با آن چیست و در مسیر زندگانی‌مان چه ارتباطی با امام برقرار می‌کنیم؟ از جمله کسانی که در علم لغت، واژه‌های

قرآنی را تحلیل کرده‌اند، «راغب اصفهانی» است که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) است و در این رابطه تحقیقات خوبی کرده است. او واژه امام را به معنای «مقتدا» می‌داند؛ یعنی کسی که از او تبعیت می‌شود و الگو قرار می‌گیرد. حال کتاب باشد یا انسان یا سخن یا عمل. به عبارت دیگر در آن امری که از آن پیروی می‌شود، جلودار و پیشوا قرار می‌گیرد. لفظ امام هم به همان «امام» برمی‌گردد؛ به معنای جلودار. و امام، جلودار یک جریان و یک سیر است. بعد از تحلیل معنای لغوی این لفظ باید به ساختار وجودی خودمان برگردیم. انسان، عمدتاً در رفتار و کردار و عملکردهایش سعی می‌کند که یک الگویی داشته باشد. سیر وجودی انسان را که در این عالم ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم از ضعف و جهل برخاسته و در مراحل از وجودش با ضعف و جهل همراه است و دیگران به او کمک می‌کنند و امورش را اداره می‌کند و چاره‌ای هم نیست. مشکل انسان غیر از حیوانات است. حیوانات از همان ابتدای به وجود آمدن، رفتارشان مشخص است و خداوند متعال به گونه‌ای آن‌ها را آفریده است که یک درک غریزی در وجودشان نهاده که چه مسیری را بروند و لذا از همان ابتدا به گونه‌ای از محیط خانواده‌شان استقلال پیدا می‌کنند. اما انسان این گونه نیست. انسان رشد تدریجی در علم و دستگاه‌های ادراکی و تحلیلی دارد، لذا وقتی که خوب ملاحظه شود، این رشد ایجاب می‌کند که در هر زمینه‌ای، الگویی را جلودار خودش قرار دهد که از آن تبعیت کند و آن مسیر را پیماید تا وقتی که به یک شکوفایی عقلانی می‌رسد که می‌تواند حق را از باطل و خوب را از بد تمیز دهد. در آن مرحله هم باز می‌بینیم که به دنبال الگوهای فکری است که از جهت عقلانی و ادراکی، قانونی را پیش روی خودش قرار دهد که کارهایش را با آن قانون هماهنگ کند. آن قانون، طبق این تحلیل «امام» انسان می‌شود. یعنی انسان آن ضابطه و قانون را پیش روی خود قرار می‌دهد تا به آن عمل کند. از این جهت با این تحلیل کوتاه استفاده می‌شود که اصلاً مسئله طلب امامت به این معنا فطری انسان است و هر انسانی به هر حال، فکر یا شخصیتی را در امور زندگی، مقتدای خود قرار می‌دهد. باید ملاحظه شود که این‌ها از مقدمات لازمه بحث است و بعداً باید بیشتر به آن پرداخت. اساساً قرآن کریم معارفی را که بیان می‌کند بر اساس فطرت انسان است آن‌چنان که مقتضا و درخواست فطرت است، معارف اسلام پاسخ‌گوی صحیح درخواست آن امور درونی انسان است؟. اگر احساس نیاز و ضرورت داشتن امام، موضوعی فطری است پس چرا در طول تاریخ می‌بینیم که انسان‌ها و اقوام، معمولاً در برابر انبیا که امام مردم تلقی می‌شوند، عکس‌العمل‌های منفی و مقاومت‌آمیز نشان می‌دادند؟ سؤال خوبی است. منظور آن است که مقتضای فطری بودن تبعیت از امام این است که انسان‌ها همواره به دنبال امام بر حق باشند؛ اما مطلبی که عرض شد فراتر از این است. آن مطلب بیانگر این است که انسان به طور کلی در هر یک از امور خود به دنبال امام است ولی چون انسان تمایلات مختلفی دارد؛ هم تمایلات ظاهری و مادی و هم تمایلات روحی و معنوی، همچنین از طرف دیگر خدای متعال می‌خواهد ما در این عالم تحت قوانینی که خودش برای انسان آفریده است به آن اهداف حقیقی، عمیق و مخفی از وجودمان نائل شویم، لذا همواره تخلف از امر فطرت هم وجود داشته است. اصل الگوپذیری و مقتدا داشتن یک امر فطری است، منتهی خدای متعال می‌خواهد این امر فطری را در قالب صحیح آن رشد بدهد؛ چرا که او انسان را برای آن اهداف عالی‌تر آفریده و تنها خودش می‌داند که راه رسیدن به آن هدف واقعی چیست و چه کسانی می‌توانند متکفل بیان این راه و مقتدای انسان باشند. لذا در بحث‌های بعد به این اشاره خواهیم کرد. هر امر فطری به ایجاد خدای متعال در نهاد انسان قرار داده شده و او هر چه که این امر فطری را شکوفا می‌کند، در عالم آورده است منتهی انسان به گونه‌ای است که می‌تواند امور فطری‌اش را با اختیار شکوفا کند و یا این که جلوی شکوفایی آن را بگیرد و در مسیر منحرف آن را شکوفا کند. با این تحلیل عقلایی می‌توان گفت مسئله تمایل به الگو در نهاد انسان قرار داده شده است، منتهی چون انسان ابعاد گوناگونی دارد در هر بُعدی یک الگو می‌خواهد و عدم تأمل در ابعاد اصلی و فرعی وجود او، و تمایلات حقیقی و غیر حقیقی آن موجب می‌شود که گاهی یک بعد انسان بر بُعد دیگرش غلبه کند؛ مثلاً بعد مادی بر بعد روحی‌اش غلبه می‌کند؛ چون ابتدا ابعاد ظاهری انسان شکوفا می‌شود و نتایج نزدیک‌تری نسبت به ابعاد روحانی دارد، لذا تمایل عمومی بشر به شکوفایی این ابعاد مادی است و اگر بُعد عقلانی انسان

شکوفان نشود و انسان به دنبال مقتضیات روحی اش نرود، قطعاً این بعد بر بعد دیگر رحجان پیدا می‌کند. به همین دلیل انبیا، اولیا و امامانی که می‌آمدند تا رهبری بعد روحانی انسان را به دست گیرند و او را به آن نتایج حقیقی برسانند، مورد بی‌مهری انسان‌ها قرار می‌گرفتند. قرآن کریم امامان را دو قسمت کرده است: «امام کفر» و «امام حق»؛ لذا به پیروان حق می‌فرماید که اول امامان کفر را نابد کنید. وقتی آن سردسته‌ها نابد شوند قهراً بقیه که به نحوی تحت رهبری آن‌ها هستند، یا متنبه می‌شوند و یا از مخالفت دست برمی‌دارند: «فقاتلوا أئمة الكفر». اساساً این مسئله جنبه روانی هم دارد. چیزهایی که جلودار کارهای انسان هستند، شخصیت او را شکل می‌دهند؛ یعنی شخصیت هر انسان با امری که آن را در هر زمینه‌ای الگو و مقتدای خودش قرار می‌دهد، ارتباط دارد. اگر انسان در خوردن یک طریقه خاصی را دنبال کند همیشه نحوه خوردن در قالب مخصوص خودش ظهور می‌کند. از این جهت قرآن کریم بیان می‌کند که انسان‌ها در روز قیامت برای حشر فرا خوانده می‌شوند و این حشر موازین و قواعد خاص خودش را دارد که این موازین در حقیقت الگوها و امامان انسان هستند. هر کسی با همان موازینی که رفتار و کردار و عقایدش را منطبق کرد، صدا زده می‌شود: «یوم ندعو کلّ أناسٍ بامامهم». کسی که به باطل اقتدا کرده و روح و شخصیت انسانی‌اش در هر جهتی از طریق باطل شکل پیدا کرده، به همان الگو صدا زده و در قیامت محشور می‌شود، و آن کسی که مقتدای او امام حق است نیز به همین شکل. از این اصطلاحات قرآن، اهمیت امامت و نقشی را که امام بر عهده دارد، استفاده می‌کنیم. به همین دلیل قرآن کریم از لفظ «امام» استفاده کرده و به جای آن فرموده «یوم ندعو کلّ أناس بنبیهم» یا «یوم ندعو کلّ أناس برسولهم» و یا عباراتی از این دست. از دیدگاه قرآن خلقت انسان با وجود نبی همراه است. چه بسا قبل از این که انسان‌ها به وجود بیایند به صورت کثیر نبی خلق کرده و همین‌طور رسول در هر زمانی بوده ولی غفلت از امام هرگز وجود ندارد. معلوم می‌شود که قرآن کریم مبین این مطلب است که «امام» از ابتدای خلقت انسان در نظام هستی بوده است، چون با آن بیانی که عرض کردیم الگوخواهی انسان امری فطری است و خدای متعال امور فطری و استعداد شکوفایی آن‌ها را از اول ایجاد فرموده است. از طرفی با این تعبیراتی که گفته شد امام، شخصیت بخش وجود انسان است و انسان هم که در هر زمینه‌ای به دنبال الگویی می‌گردد، بنابراین شخصیتش در آن زمینه آن‌گونه ظهور پیدا می‌کند. نکته دیگری برای تکمیل این بحث عرض کنم و آن این که گاهی قرآن کریم، کتابی را هم که الگو قرار گرفته است، امام نامیده: «و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة»^۳ یعنی قبل از قرآن، کتاب موسی (ع) را امام آورده است؟. چه تفاوتی بین «رسول» و «نبی» و «امام» در قرآن کریم وجود دارد؟ از اصطلاحات قرآن کریم استفاده می‌شود که این سه واژه بیانگر سه وظیفه است. خدای متعال انسان را برای عبودیت خودش آفریده و این همان هدف عالی آفرینش است. به همین دلیل باید شخصی بین مردم باشد تا راه رسیدن به این عبودیت و پیاده کردن آن را بیان کند. پروردگار ما این راه را از طریق انبیا و اولیا بیان نموده و از طرفی فرموده است که رهبری این راه باید از جنس خود انسان باشد در حالی که عده‌ای بهانه‌جو برای شانه خالی کردن از قبول مسئله هدایت الهی اعتراض می‌کردند که ما ملائکه را می‌خواهیم، چرا آن‌ها پیامبر ما نمی‌شوند؟ خداوند متعال هم می‌فرماید: اگر ملائکه را هم می‌آوردیم در قالب بشری بودند «... و للبنا علیه ما یلبسون»^۴. به هر حال باید به گونه‌ای باشد که با انسان گفت‌وگو کند و حجت بر انسان تمام گردد. انسان‌های متعارف که اکثریت را هم تشکیل می‌دهند نمی‌توانند با ملائکه مجرد ارتباط محسوسی داشته باشند لذا خداوند متعال هم چنین کاری نمی‌کند. از این‌جا نتیجه می‌گیریم که خدای متعال که انسان را در این عالم آفریده و به ملائکه هم فرموده که من می‌خواهم او را خلیفه و جانشین خودم قرار بدهم باید افرادی را برای انسان‌ها بفرستد تا راه جانشینی را به آن‌ها بگویند. این افراد باید از خدای متعال خبر بگیرند. پس در مرحله اول برای ارتباط انسان‌ها با عالم غیب مسئله نبوت مطرح می‌شود. («نبوت» از «نبأ» به معنی خبرگیری است). خداوند متعال انبیای متعددی داشته است، اگر چه در قرآن کریم تعداد آن‌ها ذکر نشده است ولی از روایات استفاده می‌شود که خداوند متعال ۱۲۴ هزار پیامبر داشته است که اول آن‌ها حضرت آدم (ع) - بوده است. اجمالاً برخی از این انبیا فقط جنبه خبر گرفتن برای خودشان را داشته‌اند که به نظر می‌رسد مقدار آن‌ها

کم باشد و اما آن قسم دیگر از انبیا که برای اجرای هدف آفرینش مقرر شده‌اند علاوه بر گرفتن خبر، وظیفه رساندن خبر را هم دارند، با این تفاوت که حیطة رساندن خبر هم در بین آن‌ها متفاوت بوده است. قرآن کریم چنین کسانی را اصطلاحاً «رسول» می‌نامد؟ آیا تنها تفاوت بین نبی و رسول همین ابلاغ اخبار به مردم است یا این که از حیث وجودی هم متفاوت بوده‌اند به گونه‌ای که در نحوه ارتباط با خداوند و گرفتن وحی سطوح مختلفی داشته‌اند؟؟ فرقی که عموم علما بیان می‌کنند همین سمت گیرندگی خبر توسط نبی و گرفتن و رساندن اخبار به وسیله رسول است که البته خود رسولان هم از لحاظ حیطة رسالتشان به اولوالعزم و غیر اولوالعزم تقسیم می‌شوند. لکن مرحوم علامه طباطبائی (ره) از آیات قرآن کریم استفاده می‌کنند که این طور نیست و نبی هم یک سمت رساندن دارد؛ با این فرق که رسول بعد از رساندن وحی، اتمام حجت هم می‌کند. به این معنا که این مطلبی را که من به شما می‌رسانم از ناحیه خداوند متعال است، اگر کسی از آن تبعیت کند به نتایجش می‌رسد و اگر کسی از روی عناد و ابطال مخالفت کند مبتلا به عذاب الهی می‌شود. پس به این معنا هم انبیا و هم رُسُل واجب الاطاعه بوده‌اند. فرق «رسول» با «امام» یک مقدار ظریف‌تر است و آن این است که بعد از پذیرش مسئله رسالت توسط انسان‌ها، امام زمام امور آن‌ها را به دست می‌گیرد و آن‌ها را رهبری می‌کند. به طور روشن‌تر فرق آن دو این است که کار رسول ارائه کلیات و مقتدا بودن و تبعیت شدن در اصول کلی زندگی است ولی امام آن اصول را در جزء جزء اعمال انسان‌ها پیاده می‌کند تا بدین وسیله مقتدای انسان‌ها باشد؟. همان‌طور که شما بیان فرمودید طبق تعریف مرحوم علامه، فرق انبیا و رسل در اتمام حجت است یعنی انبیا حجت‌های الهی نبودند پس چگونه واجب الاطاعه بوده‌اند؟؟ خداوند متعال برای رساندن هدایتش، برای انسان‌ها درجاتی را قائل شده است. بعضی از آن‌ها رسالت اصلی را دارند و برخی رسالت فرعی. رسولانی که عنوان نبوت بر آن‌ها غلبه دارد، بدین معنا حجت نبوده‌اند تا تبعیت از کلامشان فی حد ذاته ملاک باشد، بلکه حجت بودن آن‌ها در پرتو رسولان بالاتری است که رسالتشان اصالتاً حجت بوده است بنابراین آن‌ها رسولان تبلیغی آن رسولان اصلی بوده‌اند و همان رسولان اصلی حجت‌اند. بدین معنا که تبعیت از آن‌ها آثار و نتایجی دارد و عدم تبعیت و مخالفت آن‌ها هم آثار شومی دارد اما نه فی حد ذاته و به عنوان خودشان بلکه ایشان فرع رسولان بالاتر یعنی حجت‌های الهی بوده‌اند که اتمام حجت می‌کردند. حال باید حقیقت رسولان اولوالعزم روشن شود. آن‌ها رسولانی بودند که دین مشخصی داشتند و صاحب کتاب بودند. حکم خداوند متعال این طور بین آن‌ها اقتضا کرده که از اول خلقت تا نهایت خلقت پنج نبی الوالعزم داشته باشد. قرآن کریم در آیه ۷ سوره احزاب اسامی این پیامبران الوالعزم را آورده است: و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً. و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آن‌ها پیمانی استوار گرفتیم. الوالعزم بودن آن‌ها را از روایات می‌فهمیم. خدای متعال در ابتدا می‌فرماید: ما از همه انبیا میثاق و پیمان گرفتیم تا هدایت ما را به مردم برسانند ولی در مورد پیامبران الوالعزم می‌فرماید: «و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً» یعنی ما از ایشان میثاقی غلیظ گرفتیم یعنی غیر از میثاق همه انبیا، یک میثاق خاص. سپس در آیه بعد می‌فرماید: لیسئل الصادقین عن صدقهم و أعدد للكافرين عذاباً علیماً. ۵ تا راستان را از صدقشان باز پرسد، و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است. معنای اتمام حجت همین است. اگر چه آیه شریفه در بیان قیامت و نتایج اعمال کفار است ولی به آن حجت گفته می‌شود. «حجت» چند معنا دارد مثل این که شخصی یقه دیگری را بگیرد که چرا این کار را کردی؟ ما کردار را به تو نشان داده بودیم. پس اولین حجت همواره از آن خداست که با آوردن راه و معین کردن هدف و رهبر، دهان بشر را بسته است و می‌فرماید اگر این کار را نمی‌کردیم و می‌خواستیم از این بشر سؤال کنیم، یقه ما را می‌گرفت: رسلاً مبشّرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل. ۶ پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهبانه و] حجتی نباشد. امکان دارد لفظ اولوالعزم که در روایات آمده است مأخوذ از این آیه شریفه باشد که فرمود: «...اولوالعزم من الرسل». ۷. اگر چه در آیه شریفه اسامی آن‌ها ذکر نشده است ولی روایت ضمن تصریح به ۵ نفر بودن ایشان، اسامی

آن‌ها را هم بیان می‌کند. برجستگی خاص آن‌ها علاوه بر دیگر رسولان، کتابی است که آوردند و باید در ابلاغ و حفاظت از کتابشان تا جایی که می‌توانند دفاع و مقاومت بکنند، حتی اگر منجر به ریختن خونشان شود. این صاحبان عزم و جزم به هیچ وجه حقّ شانه خالی کردن از سمت رسالتشان را ندارند. در عین حال ما ملاحظه می‌کنیم که خدای متعال برای عده‌ای از این رسولان، مقام دیگری را هم بیان کرده، حتی برای بعضی از انبیای الوعزم و آن مقام «امامت» است. از این جا معلوم می‌شود مقام امامت، از جانب خداوند مقام خاص تری است. ممکن است امامت و رسالت در یک جا جمع بشود اما سمت‌ها فرق می‌کند. حضرت ابراهیم (ع) بعد از طیّی مراحل به مقام امامت نصب می‌شوند. این بحث، بحث شریفی است مفسران هم بحث کرده‌اند لکن بهترین آن‌ها از علامه طباطبائی (ره) است. بحث‌های متعددی پیرامون آیه ۱۲۴ سوره مبارکه بقره و آیاتی که بیانگر این هستند که خدای متعال حضرت ابراهیم (ع) را پس از طیّی مراحل به مقام امامت نائل فرمود، مطرح است ولی در این جا فقط به صورت گذرا بحثی را عرض می‌کنم که بیانگر ارتباط مقام امامت با مقام رسالت الوالعزمی و همچنین نبوت حضرت ابراهیم (ع) باشد خداوند متعال حضرت ابراهیم (ع) را به کلماتی امتحان کرد و بعد از این که آن حضرت از آن امتحان به خوبی و به طور کامل بیرون آمد، به او فرمود که تو را برای مردم، امام قرار می‌دهیم. از آیات شریفه استفاده می‌شود که حضرت با مسئله تبعید و مسئله مبارزات طولانی با بت پرست‌ها، ستاره پرست‌ها و انسان پرست‌ها امتحان شد و بالاخره از همه آن‌ها بیرون آمد که این‌ها مراحل اولیه رسالت حضرت است. همین طور استفاده می‌شود که یکی از امتحانات مهم بعد از رسیدن ایشان به فرزند است؛ آن چنان که خانمش تعجب کرد که آیا ما در زمان پیری فرزنددار می‌شویم؟ و بعد از فرزنددار شدن خدای متعال او را امتحان بزرگی کرد؛ به تعبیر قرآن: «بلاء عظیم؛ این بلای عظیمی است» و آن ذبح حضرت اسماعیل (ع) است. حضرت ابراهیم (ع) از این امتحان هم سربلند بیرون آمدند. بنابراین معلوم می‌شود که این اعطای مقام امامت در اواخر عمر شریف آن حضرت بوده است. مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید، کسی نگوید امامت همان مسئله رسالت است، بلکه این امامت بعد از رسالت است. آیات متعددی که ما فقط به مضامین آن‌ها اشاره کردیم بیانگر این است که مقام امامت یک اصلی است که قبل از اسلام هم در بین امت‌ها مطرح بوده است. در دو جای دیگر قرآن داریم که امامت را در رابطه با انبیای بنی اسرائیل بیان می‌فرماید: در آیه ۲۴ سوره سجده می‌فرماید: وجعلنا منهم ائمةً يهدون بأمرنا لئلا صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون. و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند. و وقتی آیات قبلش را بررسی می‌کنیم این نکته را به طور صریح استفاده می‌کنیم که ضمیر «فیهم» به چه کسانی برمی‌گردد: و لقد آتينا موسى الكتاب فلا تكن في مريه من لقائه وجعلناه هدى لبنى اسرائيل. کتاب را هدایت برای بنی اسرائیل آوردیم... بحث بنی اسرائیل است «فیهم» یعنی از این بنی اسرائیل که البته عده‌ای از بنی اسرائیل هم بودند. آیه دیگری که به این معنا دلالت می‌کند آیه ۷۳ سوره انبیاست که می‌فرماید: وجعلنا هم ائمةً يهدون بأمرنا... قبل از این جمله انبیائی را ذکر می‌کند که عبارتند از حضرت لوط و حضرت اسحاق و حضرت یعقوب (ع). در این جا ضمیر «هم» به همه آن‌ها برمی‌گردد که البته باز از انبیای دیگر هم اجمالاً ذکر می‌شود. بحث ما این است که چه کسانی ائمه قرار داده شدند: و نجیناه و لوطاً إلى الأرض التي باركنا فيها للعالمين و كلاً جعلنا صالحين. از آیه ۵۱ سوره انبیا شروع می‌کند به بیان سرگذشت حضرت ابراهیم (ع) و مراحل که برایشان وارد شد سپس تقریباً مسائل رسالت را بیان می‌کند تا به مسئله افتادن در آتش و نجات از سوزش آن می‌رسد. پس از آن به حضرت لوط (ع) که در روایات از پیامبران تبلیغی حضرت ابراهیم (ع) معرفی شده است. و در آخر به حضرت اسحاق و حضرت یعقوب (ع) می‌رسد. حضرت اسحاق از فرزندان حضرت یعقوب و حضرت یعقوب هم نوه حضرت ابراهیم (ع) است. می‌فرماید ما همه این‌ها را امام قرار دادیم. چیزی که مهم است توصیفات است که خدای متعال برای این امامان بیان فرموده است. در این دو جا می‌فرماید ما از انبیای بنی اسرائیل امامانی قرار دادیم تا هدایت به امر کنند. خود این بحث لطیف و عمیقی است که اکنون مجال آن نیست. خلاصه مطلب این که تا این جا نتیجه می‌گیریم مسئله امامت از دیدگاه قرآن یک حقیقتی جدای از مسئله

رسالت است گرچه با هم جمع می‌شود، و امامت در پرتو رسالت است. حضرت موسی (ع) رسول بوده است. تا کتابی به ایشان داده شود و آن کتاب امام باشد. از این نکته استفاده می‌کنیم که سمت امامت همان مقتدا شدن در جمیع امور انسان به سوی خدای متعال است؟. شخص رسول با دارا شدن چه خصوصیتی امام می‌شود؟ همچنین بعد از وصول به سمت امامت، مردم چه وظیفه‌ای در قبال ایشان دارند با توجه به این نکته که از قبل هم اطاعتشان واجب بوده است. پس تکلیف مردم نسبت به مقام رسالت در مقایسه با مقام امامت چه تفاوتی دارد؟ قطعاً هر یک از این سمت‌هایی که خداوند متعال به کسی می‌دهد باید با یک سری شایستگی‌های شخصی همراه باشد. یعنی شخص باید در ارتباط با خدای متعال شایستگی‌هایی را ابراز کند و گرنه هر کسی قابلیت ارتباط مستقیم با خدای متعال یا ملائکه‌ای که وسائط فیض خداوند هستند را ندارد. لذا هم انبیای الهی و هم رسولان الهی آن شایستگی را در مقام اعتقاد صالح یعنی پذیرش ربوبیت مطلقه خدای متعال دارند و این که در نظام عالم تنها او باید حاکم و قانون‌گذار باشد. و یکی از ابعاد اعتقادی نبی این است که او اولین کسی است که به مسئله نبوتش معتقد است. نمی‌شود نبی، نبی باشد اما معتقد به نبوت خودش نباشد یا شک در نبوت خودش داشته باشد. همه این‌ها به توحید برمی‌گردد و بازگشت آن به شئون ربوبیت خداوند متعال است. بنابراین اول باید موحد باشد و از شئون موحد بودن این است که خدای متعال را ربّ تکوینی عالم و ربّ تشریحی انسان بداند. و این که ربوبیت تشریحی خدای متعال - که در حقیقت اداره کردن انسان است - از طریق وسائط انجام می‌شود. باید به این مسائل اعتقاد داشته باشد، به وسائط فیض الهی یعنی ملائکه ایمان داشته باشد، و این که به هر حال کسی باید باشد که این قوانین را در عالم بگیرد. این در مقام اعتقاد بود و اما در مقام عمل هم باید تعیبت بکند و از آن طرف هر مقدار مقام و سمت بیشتر باشد شایستگی فرد هم باید بیشتر باشد، چون انسان فعالیت‌های گوناگونی دارد و به وسیله فعالیت‌هایش دارای سطحی عمیق می‌شود لذا می‌توان گفت رابطه انبیا و درجات انبیا در اثر همین عمیق شدن درک‌هایشان و تبعیتشان از خداوند متعال است و لذا بعد از آن مراحل که در مقام رسالت حضرت ابراهیم (ع) گذشت، نسبت به مقام امامت هم این مسئله مطرح است. این حضرت ابراهیم (ع) بود که در امتحان‌هایش در مواجهه با بت پرستان و ستاره‌شناسان و خورشیدپرستان و ... سپس نمود و در آن قضیه خرد کردن بت‌ها از خود شایستگی‌هایی نشان می‌دهد که در قرآن از او تعبیر به (صالح) شده است: «و کلاً جعلنا صالحین». قرآن کریم همه این مراحل را در آیه ۱۲۴ سوره بقره مقدمه مقام امامت به حضرت ابراهیم (ع) قرار داده است: و إذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات. و هنگامی که خدای متعال ابراهیم را به کلماتی امتحان کرد. معلوم می‌شود امامت مرحله بالاتری است برای این که شخص ارتباط ویژه‌ای با عالم غیب برقرار می‌کند. این ارتباط ویژه را در سوره سجده آیه ۲۴ بیان می‌کند: و جعلنا منهم ائمه یتهدون بأمرنا. ما عدهای از بنی اسرائیل را امامانی قرار دادیم که این‌ها به امر ما هدایت می‌کردند. هدایت به امر یک هدایت ویژه‌ای است؟. آیا رسول هم هدایت به امر دارد؟ رسول تنها با عنوان رسالتش این چنین هدایتی را ندارد. اگرچه با عالم غیب مرتبط است اما این ارتباط هم دارای مراتبی است: در مرتبه اول شخص متصل به عالم غیب می‌شود ولی مرتبه بالاتر این است که همان‌طور که عالم غیب در این عالم تصرف می‌کند و موجودات این عالم را اداره می‌کند، کسی هم که به هدایت امر رسیده است این گونه می‌شود. اصلاً خودش برای رساندن خیرات به انسان واسطه می‌شود. بنابراین هر کدام از مسائل نبوت و رسالت و امامت یک شأن خاص را بیان می‌کنند. یک مقام فقط پیام خدا را می‌رساند، یک مقام اتمام حجت هم می‌کند و مقام دیگر سمت اداره هم دارد. امام، نظام وجود انسان، بیان جزئیات مسائل انسان، پیاده کردن قوانین و بالاتر از آن، امر انسان‌ها را به عهده می‌گیرد و آن‌ها را با افعال اختیاری به کمال واقعی‌شان می‌رساند. اساساً در دیدگاه قرآن کریم موجودات این عالم زمینه‌ای هستند تا خدای متعال به وسیله آن‌ها کمالاتش را در این عالم ظهور دهد نه این که تحقق برخی موجودات به وسیله برخی موجودات به وسیله برخی علّیت مستقله داشته باشد. آیات ۵۸ تا ۶۵ سوره واقعه مثال‌هایی را در این رابطه دارد. انسان نسبت به سرنوشت خود نیز این چنین است. بدین معنا که انسان در تعیین سرنوشت خودش مستقل نبوده بلکه افعال اختیاری و امور دیگری که قبل از افعال اختیاری هستند و عبارتند از

همان معتقدات انسان، همه این‌ها زمینه می‌شود تا خدای متعال با فراهم آمدن زمینه، انسان‌هایی را که مراحل را طی کردند به سعادت برساند؛ در جنبه شقاوت هم همین طور است. بنابراین امام یک شأن ظاهری دارد که همان بیان جزئیات و پیاده کردن همه قوانین در شئون گوناگون زندگی است، و یک شأن واقعی دارد و آن این که امام (ع)، انسان‌هایی را که او را مقتدا قرار می‌دهند و از رفتار و گفتار امام تبعیت می‌کنند، به سعادت می‌رساند. امام از طرف خداوند واسطه فیض خاص انسان در این عالم می‌شود. معنای هدایت به امر در حقیقت این است که خدای متعال این انسان را به مرتبه‌ای از قرب خودش می‌رساند که قابلیت پیدا می‌کند انسان‌ها را به آن هدف خاصشان برساند. لذا قرآن کریم می‌فرماید: یوم ندعو کلّ أناس یا مأمهم. امام نقش رهبری باطنی و ظاهری در وجود انسان را دارد، در حالی که رسول فقط نقش رهبری ظاهری را داراست. و ما از این آیات استفاده می‌کنیم که «وساطت فیض»، امام را از رسول متمایز می‌کند. آیا همان شئون اجتماعی مثل حکومت و ولایت را که امام دارد، رسول هم دارد و فرقی از این نظر بین آن‌ها نیست؟ آن فرق‌ها هم هست لکن یک فرق رسول و امام این است که رسول برای رساندن خبر باید داخل مردم بیاید ولی امام چنین وظیفه‌ای ندارد. فرمودند: «مثل امام، مثل کعبه است که: یوتی و لا یأتی.» مردم باید به سوی او بروند و او به سوی مردم نمی‌آید. لذا به حسب ظاهر برای حفظ این شئون، امامت بعد از رسالت است. چون انسان در جهت کمال‌پذیری تنها یک بعد ندارد و برای این ابعاد گوناگون هم نیاز به گیرندگی قوانین از عالم غیب را دارد، و این که از لحاظ معنوی نیازمند سیر باطنی است تا مراحل کمال را بیاماید، لذا خدای متعال امام را قرار داده است. لذا می‌فرماید همین انبیا و رسولان را که بعضی از آن‌ها الوالعزم بودند و حضرت ابراهیم (ع) هم از آن‌ها بود، همین‌ها را امام قرار دادیم: و جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات. این آیه سوره انبیا ویژگی خاص و منحصر به فردی از مقام امام را نشان می‌دهد و آن این که اصلاً کار خیر را به ایشان وحی کردیم. به فرموده علامه طباطبائی (ره)؛ قرآن نمی‌فرماید به ایشان وحی کردیم که کار خیر کنند، بلکه می‌فرماید خیرات را به ایشان وحی کردیم؛ یعنی خیرات را به ایشان نشان دادیم و از ملکوت عالم برای آن‌ها پرده برداری شد. لذا برای حضرت ابراهیم (ع) آمده است که ملکوت آسمان‌ها و زمین را به وی نشان دادیم. پس تا این‌جا معلوم شد که مسئله امامت دو رکن دارد، برخی از این ارکان برای انبیا هم هست لکن برای امام باید به تمام معنا ظهور پیدا کند: «لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون». امام هم باید به مقام صبر تام برسد و هم به مرحله یقین به آیات. سپس در سوره انعام درباره حضرت ابراهیم (ع) بیان می‌کند که منظور از این یقین همان اشراف به ملکوت است. و كذلك تُرى ابراهیم ملکوت السموات و الأرض ولیکون من الموقنین. ۹ و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. بنابراین مسئله امامت هم از جهت شخص مرتبه بالاتری از مقام رسالت است و هم از جهت رابطه مردم با امام یک رابطه خاص تری است. چون می‌فهمند که در این عالم نیاز به یک الگوی تام دارند؛ هم به حسب ظاهر که مربوط به اعمال فردی و اجتماعی و پیاده کردن قوانین اجتماعی آن‌هاست، و هم از جهت باطنی برای این که تحت رهبری امام باشند تا وقتی یک عمل سیاسی تحت اشراف امام به حق انجام می‌شود. قرب به حق پیدا کنند که این قرب و رشد وجودی در اثر عمل سیاسی صحیح یا عمل اجتماعی درست انجام می‌شود و این قرب همان هدایت باطنی و تکامل روحی است که خدای متعال این کمالات را به وسیله وسائط فیض در عالم ظاهر می‌کند و بالاترین کمال برای انسان هم قرب حقیقی است، همان که می‌فرماید: یدعی به الله من أتبع رضوانه سبل السلام. ۱۰ خداوند، هر که را از خوشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود. نباید این آیات را بدون توجه معنا کنیم. کسی که خود تبعیت می‌کند و هدایت شده است، چگونه هدایت می‌شود؟ این همان مراتب هدایت است. هدایت دو جور است؛ یکی نشان دادن را و دیگری بردن به هدف. نشان دادن راه کار انبیا و رسل است، حتی اولوالعزم آن‌ها ولی، رساندن کار امامت است و همان طور که عرض کردیم رفتن به سوی هدف در نهاد و فطرت انسان واقع شده است و این که رفتن با یک الگویی باید باشد. خدای متعال هم به این گونه امور فطری پاسخ مثبت داده است. از اول خلقت هم این مسائل را آورده است منتها چون به حسب ظاهر باید یک قانونی

ارائه شود، مسئله نبوت و رسالت نمایش عمومی دارد و اما مسئله رفتن که به وسیله امام است یک مسئله مخفی است؟ چگونه می‌توان بین نشان دادن راه و رساندن به هدف فرق گذاشت در حالی که سعادت انسان‌ها در گرو عمل اختیاری آن‌هاست. پس این هدایت به امر چه تفاوت فوق‌العاده‌ای با آن راه نشان دادن دارد. به علاوه این که حضرت عالی مهم‌ترین ویژگی امام (ع) را هدایت به امر ذکر فرمودید که «بهدون بأمرا»، این چه ویژگی‌ای است که امام پیدا کرده است، آیا همان تصرف در نفس انسان‌هاست یا ویژگی دیگری است؟؟ اختیار و انتخاب انسان در همه مراحل ثابت است. تا وقتی انسان در این عالم است، اختیار از او جدا نمی‌شود و یا به تعبیری ما مجبوریم که مختار باشیم، و اصلاً همین مایه کمال و امتیاز انسان است. هدایت باطنی امام هم مانع اختیار نمی‌شود. مثلاً کسی که صداقت و راست‌گویی را انتخاب کرده است طبق دستور رسول و تأکید و تبیین امام آن را انجام می‌دهد و بدین وسیله نفسش را آماده می‌کند تا به یکی از مراحل کمال انسانی برسد. رساندن این نفس به آن مرحله کمالی، کار امام است که البته بعد از انتخاب می‌باشد. حتی حیطة کار امام فراتر از این‌هاست. به عنوان مثال قرآن کریم می‌فرماید، شما دانه را در دل زمین می‌اندازید و وظیفه دارید زمین، آب، هوای و نور مناسب را برای این دانه درخت فراهم کنید، اما شما درخت را ایجاد نمی‌کنید؛ کار شما فراهم کردن زمینه‌هاست. ما هستیم که آن حقیقت را به این دانه می‌دهیم. این دانه، درخت بالقوه است؛ یعنی آن قوای نباتی در او هست که ممکن است درخت بالفعل بشود و ممکن هم هست نشود. اما اگر درخت شد معلوم می‌شود عنایت الهی بوده است و این فعل خداوند متعال است. امور وجودی که از کتم عدم ظاهر می‌شوند و حقیقت هستی اشیا هستند باید از عالم غیب محقق شود و گرنه موجودات زمینه‌ها را فراهم می‌کنند. و البته ظهور این امور از عالم غیب نیاز به وسائط فیض دارد. خدای متعال مدبر است و امر را از همین جهت قرار داده است. امام (ع) آن حلقه واسطه بین خداوند متعال و انسان است تا بعد از این که انسان به حق برخورد و آن را پذیرفت و به آن عمل کرد و قابلیت پیدا کرد آن وقت او را به کمال نهایی برساند. کسی که اولین رساننده به کمال نهایی است خود خدای متعال است؛ لکن از طریق وسائل. بنابراین اختیار انسان از بین نمی‌رود لذا ممکن است نعوذ بالله کسی یک عمر کار خوب کند ولی یک دفعه برگردد و مجرای اختیارش عوض شود و یا مدتی کار بد کند ولی یک مرتبه برگردد. تا مدتی که کار بد می‌کرده تأثیرات سوء در نفس گذاشته است منتها بازگشتن زمینه ظهور آثار نیک را در او فراهم می‌کند. از این جا کار هدایتی خاص امام شروع می‌شود. همان طور که خدای متعال فرمود، کسی که توبه کند ما زنگار گناه را از دلش می‌زداییم. این همان هدایت خاص الهی است. خاصیت توبه این است که وقتی من زمینه را آماده می‌کنم تازه خداوند توبه می‌کند. این توبه خدا یعنی زدودن اثر گناه که همان تکامل بخشیدن است. این امر به واسطه وسائط فیض خداوند انجام می‌شود و امام در نظام تشریحی عالم این وساطت را دارد؟ با توجه به کلمه «امر» آیا این بحث مربوط به «أولو الأمر» هم می‌شود؟؟ بله، در قرآن کریم «امر» به معانی گوناگونی آمده است باید سیاق آیات را ملاحظه کرد؛ چون در این جا مسئله هدایت به امر است یک معنای دیگری است، غیر از آن مسائل ظاهری؟ آیا رسول مکرم اسلام (ص) هم مانند پیامبران دیگر بودند که بعداً شأن امامت را پیدا کردند، و یا این که از همان زمان بعثتشان به رسالت، امام هم بودند؟؟ این را باید از روایات استفاده کنیم. وقتی از طریق بعضی از آیات اثبات شد که شأن رسول اکرم (ص) اشرف از همه انبیا است آن گاه به وسیله روایات می‌توان این مطلب را استفاده کرد که ایشان هم‌زمان با مسئله رسالت، مسئله امامت را نیز داشتند که البته بحث مفصلی دارد و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد؟ آیا در فاصله بین حضرت عیسی (ع) و بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص)، پیامبری بوده است؟؟ طبق برخی روایات احتمال می‌رود بعضی از اجداد پیامبر اکرم (ص) مثل حضرت عبدالمطلب و هاشم از انبیا باشند؟ آیا شریعت حضرت عیسی (ع) را تبلیغ می‌فرمودند؟؟ اگر شرایط حضرت عیسی (ع) باقی بوده باشد باید همان شریعت را تبلیغ می‌کردند در حالی که چون شریعت تحریف شده بود، ظاهراً از صحنه کنار رفته بودند؟ با تشکر از این که در این گفت‌وگو شرکت نمودید. پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره توبه (۹)، آیه ۱۲. ۲. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱. ۳. سوره احقاف (۴۶)، آیه ۱۲. ۴. سوره انعام (۶)، آیه ۹. ۵. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۸. ۶. سوره نساء (۴)، آیه

۱۶۵. ۷. سوره احقاف (۴۶)، آیه ۳۵. ۸. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۷۳. ۹. سوره انعام (۶)، آیه ۷۵. ۱۰. سوره مائده (۵)، آیه ۱۶.

معرفت الله معرفت ولی خداست

سخنرانی حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی میرباقری اشاره: سخنرانی ارایه شده، مربوط به پنجمین جلسه از سلسله نشست‌های ماهانه فرهنگ مهدوی است. این نشست‌ها که در آخرین پنج‌شنبه هر ماه از سوی مؤسسه فرهنگی موعود برگزار می‌شود، از حضور صاحب‌نظران موضوعات مختلف در حوزه معارف مهدوی (ع) بهره برده است. مطلب پیش رو، سخنرانی محقق گران‌قدر حجت‌الاسلام دکتر سید محمد مهدی میرباقری، استاد خارج اصول، و صاحب‌نظر در مباحث ولایت و امامت است که در موضوع معرفت امام عصر (ع) انجام شده، و با تلخیص تقدیم خوانندگان محترم می‌شود. استاد میرباقری در حال حاضر ریاست «فرهنگستان علوم اسلامی» را در قم عهده‌دار است. موضوعی که امروز قرار است در خدمت عزیزان باشم بحث معرفت امام زمان (ع) است که بحثی گسترده و عمیق به شمار می‌آید، لذا در این جلسه بعضی از نکات قابل طرح را به اختصار خدمت شما عرض می‌کنم. برخلاف تلقی عمومی باید توجه داشته باشیم که ولایت اولیای معصوم (ع) از ارکان توحید است؛ نه این که قبول ولایت ایشان امری زائد بر توحید باشد. این مطلب تا حدودی از مسلمات مذهب ماست. در حدیث شریف «سلسله الذهب» که با سند بسیار خوبی از امام رضا (ع) هم در منابع شیعی و هم منابع اهل سنت بارها روایت شده است، نقل کرده‌اند که امام رضا (ع) در مسیرشان به سمت طوس از نیشابور که رد می‌شدند، جمع قابل توجهی از اهل قلم این شهر دور کجاوه حضرت را گرفتند و درخواست حدیثی کردند. حضرت رضا (ع) هم با رساندن سلسله سندها به پیامبر اکرم (ص) و پس از آن جبرائیل، از قول خداوند متعال فرمودند: کلمه لا إله إلا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی. مقام توحید حصنی است که هر کس وارد این حصن ایمن شود، هیچ رنج و عذابی به او نمی‌رسد. کجاوه حضرت که حرکت کرد، حضرت دو مرتبه پرده را کنار زدند، و سرشان را بیرون آورده و فرمودند: بشرطها و أنا من شروطها. به شرط آن و من از شرطهای آن هستم. ما از این دست روایات زیاد داریم؛ ذیل آیه «فاقم وجهک للدين حنیفاً...؛ چهره جان خود را متوجه آن دین حنیف کنید»: روایات تصریح دارند این دین حنیف همان وجه الهی است که در آیه شریفه «کل شیء هالک إلا وجهه ۲؛ جز وجه او همه چیز نابود شونده است.» آمده است. در التوحید صدوق، بصائر الدرجات، کتاب الحجّه کافی روایاتی داریم که می‌فرمایند، این دین حنیف ولایت در وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) و ائمه اطهار (ع) تجلی یافته است. در ادامه، آیه می‌فرماید این دینی که ما آن را با انبیا برای شما فرستادیم علاوه بر آن که فطری است و در وجود همه شما قرار داده شده شما را به آن دعوت می‌کنیم. دعوت بدون گرایش فطری تأثیر ندارد. روایت داریم که این فطرت همان توحید است. معنایش این است که میل به خضوع، خشوع، سجود در مقابل خداوند و عبودیت در باطن همه انسان‌ها قرار داده شده است و انسان مفطور به ایّت و انانیت و خود محوری نیست. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که امام معصوم (ع) فرمودند: «دین فطری این است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله؛ تمام این توحید است نه این که اول توحید باشد و بعد از آن نبوت و ولایت. به عبارت دیگر، باید در برابر خدای متعال خضوع و خشوع داشته باشیم و ولایت حضرت حق را نسبت به خودش بپذیریم. مقام ولایت همین پذیرش ولایت خدای متعال بر اراده خود است که در افراد به اندازه‌های متفاوتی جلوه می‌کند. بزرگانی مثل مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند: مقام امانت همان شأن برای رسیدن به مقام ولایت است و آن امانتی که در قرآن بیان شده تنها انسان ظرفیت پذیرش آن را داشت، مقام ولایت است که هر کس به این مقام برسد ولی الله می‌شود که: ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ۳ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. و یا به تعبیر روایات قدسی خداوند شنوایی، بینایی و گویایی و تمام حرکات و سکانات او را تحت الشعاع قرار می‌دهد. ۴ یعنی انسان با تمام وجود، همه قوای خودش را از سر خضوع، تذلل، انکسار و خشوع به ولایت خداوند تسلیم می‌کند. در این صورت همه حول و قوه او مجرای مشیت و اراده

خداوند می‌شود. هر کس به این جا رسید «ولّی» است و در این مقام حول و قوه انسان دیگر تحت اراده خودش نیست. نه این که مجبور باشد بلکه او با اختیار خودش حول و قوه‌ای را که در اختیار داشته تسلیم کرده و به مقام رضا رسیده و به جریان مشیت الهی راضی می‌شود. مقام ولایت برای نبی اکرم (ص) و اهل بیت معصومشان (ع) بدون حجاب وجود دارد. بر اساس روایات ما، چهارده معصوم (ع) در منزلتی هستند که بین آنها و حضرت حق حجابی نیست. آنها مستقیم تحت ولایت خداوند متعال هستند و آن ولایت را تحمل می‌کنند که تحمل و پذیرش آنچه ایشان پذیرفته‌اند در توان احدی نیست. در بصائر الدرجات، کتاب الحجّه کافی و جاهای دیگر روایات معتبری داریم که فرموده‌اند: «آن قدر امر ولایت الهی سنگین است که تنها سه دسته‌اند که توانایی پذیرش آن را دارند: ملک مقرب، نبی مرسل و بنده‌ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد.» ۵ حتی این دسته که انسان‌های صاحب ظرفیت و حامل ولایت معرفی شده‌اند، تحمل منزلتی از ولایت چهارده معصوم (ع) را ندارند. باز در روایت دیگری فرموده‌اند: «عبادت ما ناشی از آن مقام معرفی است که خداوند به ما داده است، چرا که معرفت همیشه مقدمه عبودیت است.» مقام «محالّ مشیّه الله؛ ظرف مشیت الهی شدن» مخصوص این چهارده نور پاک (ع) است. هیچ پیامبر الوالعزم و ملک مقرب و بنده ممتحنی به این مقام راه ندارد. بقیه پس از آن تحت ولایت ایشان قرار می‌گیرند و شعبه‌ای از ولایت آنهاست که به سایرین داده می‌شود. شما توجه کنید حتی انبیای اولوالعزم اگر به جایی می‌رسند به واسطه اولیای معصوم (ع) است. ذیل آیه «و إنّ من شیعه لإبراهیم» ۶ روایات رسیده، بیان کرده‌اند که ابراهیم خلیل الله هم شیعه امیرالمؤمنین (ع) و در شعاع وجودی ایشان بوده است. بحث‌های پر دامنه‌ای این جا هست. توجه داشته باشیم که این‌ها اسرار روایات است و خیلی نباید آنها را مطالعه کرد. در این محفل نورانی هر جا احساس کردید مطالب برای شما سنگین است طبق فرمایش معصوم (ع) از آن عبور کنید و نایستید و الا زمین گیر می‌شوید. علم این مطالب را به اهلش واگذار کنید. اگر مطلبی را فهمیدید و هضم کردید خوب است ولی آن جایی را که نفهمیدید عبور کنید؛ چون این روایات برای همه بشریت بیان نشده‌اند. شما نگاه کنید یک نفر نمی‌تواند همه غذاهایی را وجود دارد بخورد، بعضی مال مریض هاست و بعضی هم مخصوص مزاج‌های مختلف. اگر شما از روایت سنگین عبور نکنید خدای ناکرده ممکن است به انکار برسید. به هر حال رزق ما نبوده و باید عبور کنیم. هر وقت رزق ما شد ان شاء الله می‌فهمیم. روایات متعددی داریم که می‌فرمایند: «ما [اهل بیت] جسممان از مرتبه اعلی علیین است و روحمان بالاتر از آن و مؤمنان روحشان از منزله جسم ما هستند.» ذیل آیه ۱۸ سوره مطفین روایتش را ملاحظه کنید. روایات فراوانی هم داریم که در منابع حدیثی ما به خصوص در بصائر الدرجات مرحوم صفار این روایات آمده که انبیا از این جهت به مقام نبوت رسیدند که میثاق ولایت را در کنار میثاق توحید پذیرفتند. تا جایی که بعضی روایات می‌فرمایند: «هیچ پیامبری نبوتش کامل نشد مگر به میثاق ولایت ما.» به خصوص درباره انبیای اولوالعزم آمده که ولایت و سیره تک تک ائمه (ع) بر آنها عرضه شده و آنها پذیرفته‌اند و بر آن عزم نموده‌اند. بنابراین برای دیگران رسیدن به مقام ولایت که همان رسیدن به مقام توحید است جز از طریق اسقا و چشیدن ولایت معصوم متصور نیست. مرحوم مجلسی در اوایل جلد ۲۶ بحار الانوار روایت کرده‌اند از حضرت امیر (ع) که فرمودند: «مقام معرفت الله همان مقام معرفت ولّی خداست به نورانیت و اگر کسی به این مقام رسید عارف و مستبصری در دینش می‌شود که به مقام شرح صدر رسیده است.» ۷ یعنی تحمل ولایت و مقام اقرار به ولایت و شرح صدر، مقام معرفت به نورانیت است. وقتی قلب نورانی شد. باب هدایت به رویش باز می‌شود. همان مقام شرح صدر، مقام نورانیت رب است: أضمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من ربّه. ۸ پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد. [همانند فرد تاریک دل است]؟ من حدس می‌زنم این همان مقامی است که جناب ابراهیم به دنبال نور رب می‌گشت و می‌گفت: هذا ربی. ۹ این پروردگارم است. در کتاب الحجّه کافی روایات فراوانی در باب وجوب اطاعت از امام و معرفت امام آمده و پس از اشاره به این که یکی از ارکان توحید معرفت امام است، فرموده‌اند که اگر کسی به این مقام نرسد در تاریکی و سردرگمی زندگی می‌کند و عبادتش دیگر عبادت الله

نیست؛ چون معرفت نداشته است. معرفت تنها به معرفت ولی‌الله حاصل می‌شود و معرفت ولی‌الله هم همان مقام معرفت به نورانیت و مقام عزم و اقرار است. درباره سنگینی این مقام روایت شده که آن را به حضرت یونس عرضه کردند و او اقرار نکرد، و خدا او را به شکم ماهی فرستاد تا اقرار کرد. البته با توجه به روایات قبلی که اصل نبوت او منوط به پذیرش و اقرار ولایت اهل بیت (ع) بیان شده بود باید این اقرار نکردن را ثابت و قرار نداشتن او در این ولایت بدانیم. او تنها با یک ترک اولی از این ولایت خارج شد و به همین جهت بود که قرآن کریم می‌فرماید: لولا أنه كان من المسبّحين للبث في بطنه إلى يوم يبعثون. ۱۰ ثبات و استقرار همان سختی عمده کار است که آن را «صعب مستصعب؛ دشوار دشوار شده» خوانده‌اند. عزم بر امامت یعنی این که شخص ذکر نسبت به عهد امامت را فراموش نکند. البته فراموشی نه به معنای از یاد بردن، بلکه به معنای توجه نداشتن است و بر همین اساس آیه زیر تفسیر می‌شود. نسوا الله فانساهم. ۱۱ خدا را فراموش کردند، پس [خدا هم] فراموششان کرد. چنین افرادی از کانون توجه خدا بیرون می‌روند و خداوند رهایشان می‌کند و الا خداوند که احدی را به معنای متعارف آن فراموش نمی‌کند. در این راستا نسیان خداوند متعال مانع توحید است و اقرار و عزم از شرایط توحید. وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) در ضمن تفسیر سوره اعراف چند معنا را بیان می‌کنند که یکی از آنها چنین است: ما اعراف هستیم. هیچ کس نمی‌تواند خدا را بشناسد جز از طریق ما. ۱۲ و سپس حضرت ادامه می‌دهند که خداوند ما را ابواب، صراط، سبیل و وجه خود قرار داده است بی‌آن که دستانش بسته باشد. ۱۳ در روایت دیگری که در تفسیر صافی دیدم ذیل آیه: و ما خلقت الجنّ و الإنس الا ليعبدون. ۱۴ من جن و انس را نیافریده‌ام جز برای آن که مرا پرستند. برای عبودیت، نه این که عبادت کنند؛ یعنی عبد شوند و به مقام خضوع و خشوع و تذلل برسند. انسان برای شرک خلق نشده بلکه خلق شده است تا همه زندگی فردی و اجتماعی‌اش غرق در توحید بشود، و انوار توحید در او جاری گردد. وجود مقدس امام حسین (ع) در جمع اصحابشان فرمودند: خدای متعال بندگان را نیافریده مگر برای این که به مقام معرفت برسند. آن معرفتی که وقتی کسی به آن مقام رسید، حتماً سجده و خضوع و عبادت می‌کند. ۱۵ فقدان خضوع و عبادت ناشی از نبود معرفت است و انسان هنگامی که معرفت پیدا می‌کند به طور طبیعی به عبودیت می‌رسد. خدا رحمت کند استادی داشتیم که می‌گفت سرّ این که بعد از عرفات وارد مشعر می‌شوید این است که وقتی انسان به معرفت می‌رسد اجازه راه پیدا کردن به «حُرّمات الله» را به او می‌دهند. چون حرمت‌ها را نگه می‌دارد. بعد مثال می‌زد و می‌گفت ما در کوچه الکک دولک بازی می‌کردیم و کاری به آدم‌هایی که مرتب از کنار ما رد می‌شدند نداشتیم و حتی اگر چوب به سر و صورت آنها می‌خورد اعتنا نمی‌کردیم ولی همین که معلممان می‌آمد دست برمی‌داشتیم و کنار می‌کشیدیم. چون او رامی‌شناختیم و حرمتش را نگه می‌داشتیم. عبودیت حاصل معرفت است و پیداست که این معرفت اصلاً عادی نیست. بالاترین حالت آن همان است که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: من لحظه‌ای تو را برای جنت و نار عبادت نکردم بلکه تو را شایسته عبادت یافتم و یافتم که تو شایسته‌ای که در مقابله خضوع و تذلل داشته باشم و شایسته است که من بنده باشم. تو عزیزی و صاحب کبریا هستی و من شایسته تواضع کردن. این بالاترین مرتبه توحید است که باید او معبود باشد و من عابد و همان است که حضرت در خطبه قاصعه فرمودند: الحمد لله الذي لبس العزّ و الكبرياء ... و جعلهما حملاً و حرماً و جعل اللعنة على من نازعه فيهما. خداوند ردای عز و کبریا را پوشیده و آن دو را قرق‌گاه خویش قرار داده است. انسانی که طعم توحید را چشید نه تنها از شرک مستغنی می‌شود که از بهشت و جهنم هم بی‌نیاز می‌گردد. از حضرت پرسیدند که معرفت خداوند چیست؟ فرمودند: یعنی هر کس امام زمان خویش را بشناسد. ۱۶ و به عبارت دیگر معرفت امام، معرفه الله است. در جای دیگر حضرت می‌فرمایند: که خداوند نشانه‌ای بزرگ‌تر از من ندارد. ۱۷ و طبیعی است که بزرگ‌ترین آیه بهترین نشانه و راهنماست. والا کسی که ماه و خورشید را بشناسد که خدا را نشناخته است. معرفه الله آن است که شخص آن آیه اعظم خدا و نوری را که در همه جا جاری است ۱۸ بشناسد. هدایت به خدای متعال از طریق این مشکات انوار انجام می‌شود. روایات ذیل این آیه نور بسیار متعدد است که می‌توانید در توحید صدوق و دیگر کتاب‌ها ملاحظه کنید. الله نور السموت و الأرض ... یعنی همه عوالم وقتی هدایت می‌شوند به وسیله این

نور الله است. مثل نور، وجود مقدس رسول الله (ص) و مشکات صدر و سینه ایشان است. چراغی که در ایشان برافروخته شده علم و مقام نبوت کلیه‌ای است که به نبی اکرم (ص) داده‌اند. ۱۹... المصباح فی زجاجه. زجاجه، وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) است که همانند یک شیشه بلورین هم نور در درونش قرار می‌گیرد و هم محافظ آن است و باعث درخشش بیشتر نور می‌شود. حضرت فرمودند: آن صدر امیرالمؤمنین (ع) است که این علم به قلب ایشان منتقل شده است و لذا معرفه الله و هدایت الهی به وسیله این نور محقق می‌شود که همان مشکات و وجود مقدس نبی مکرم خدا (ص) و امیر مؤمنان (ع) است. این چراغ هدایت در قلب نبی اکرم (ص) بوده و از آنجا به قلب امیرالمؤمنین (ع) منتقل شده است. ... یوقد من شجرة مبارکه. این چراغ از یک شجره زیتونه‌ای نور می‌گیرد که همان امیرالمؤمنین (ع) است. ۲۰ یعنی امیرالمؤمنین (ع) و آن درخت زیتون باید باشد تا این چراغ روشن بماند. این نور را به هر کس نمی‌شود داد؛ باید آن روغن زیتون در درونش ریخته باشند تا چنین نوری از او متجلی شود. ذیل آیه: من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً ۲۱ از حضرت درباره معنای «خیر کثیر» پرسیدند، ایشان پاسخ دادند: طاعت خدا و معرفت امام (ع). از همین جاست که می‌توان به سر عباراتی نظیر آنچه در زیارت جامعه است، پی برد که می‌فرماید: هر کس خداوند را اراده کند، از شما آغاز می‌نماید؛ و هر کس به خدا رو می‌کند و او را به وحدانیت می‌خواند، به شما رو می‌کند. ۲۲ در نگاه اول شاید عزم بر این مطالب ساده بیاید ولی وقتی کمی استمرار پیدا می‌کند، تازه سختی‌اش مشخص می‌شود. وقتی امام زمان (ع) تشریف می‌آورند نامه سر به مهری به همراهشان دارند که ۳۱۳ یاری که با طی الارض و مقامات قابل توجهی که دارند، پیش از هر کس دیگری خود را به حضرت رسانیده‌اند با دیدن آن نامه یک دور کل دنیا را می‌چرخند و می‌گویند شاید امام کس دیگری باشد و بعد که کس دیگری را نمی‌یابند مجدداً به خدمت حضرت باز می‌گردند. تحمل مقام توحید آسان نیست. عرض کردم منزلت این موضوع فقط از آن چهارده معصوم (ع) است. بقیه مراتب توحید از این طریق واقع می‌شود. به خصوص وقتی به سمت عصر ظهور حرکت می‌کنیم مهم‌ترین شاخصه آن دوران همین معرفت امام است. اگر به من بگویند عصر ظهور را تعریف کنید می‌گویم، عصری است که مردم به مقام حکمت می‌رسند و خداوند درهای حکمت را که همان معرفت امام است به روی مردم باز می‌کند، انوار معرفت امام نازل می‌شود، و قلوب و جسم‌ها کامل می‌گردند. جنس همه لذات از توحید و ولایت می‌شود. ما وقتی به این عصر نزدیک می‌شویم پیش از هر چیز دیگری به معرفت امام (ع) نیازمندیم. بوش و امثال او در جنود ابلیس هستند ولی مهم‌ترین جایی که ابلیس، بشر را متوقف می‌کند همین جاست. صراط مستقیمی را که ابلیس قسم خورده بود مردم را از آن باز می‌دارد، ۲۳ به امیرالمؤمنین (ع) تأویل شده است. شیطان این جا رجزخوانی می‌کند چون اگر این راه بسته شود دیگر راهی باقی نخواهد ماند. حتماً این روایت را دیده‌اید که کسی که از بیراهه می‌رود هر چه تندتر برود بیشتر دور می‌شود. شیطان در این مسیر بت‌های بسیاری برای سرگرمی بشریت تراشیده که آخرین آن‌ها همین دموکراسی غربی است. البته به ساحت قدسی ربوبی که بر نمی‌خورد بالاخره راه حق و باطل روشن است تا هر که هر کدام را خواست انتخاب کند. هر چه به عصر ظهور نزدیک می‌شویم باید درک‌مان از ولایت گسترش پیدا کند و بیشتر شود؛ به خصوص این درک باید صبغه اجتماعی بیابد چون عصر ظهور عصری است که جامعه بر محور ولایت ولی‌الله شکل می‌گیرد. مؤمنان به شرح صدر در ایمان می‌رسند و همه حساسیت‌هایشان را بر محور بندگی خداوند پرستش دنیا تنظیم می‌کنند؛ نه مثل الآن که با طرح توسعه پایدار بر محور لیبرال دموکراسی لوازم تحقق انانیت را در همه جا متجلی می‌کند. آدم‌ها گاهی اوقات شرح صدر در کفر دارند که در این صورت هزاران نفر را با لذت می‌کشند. گاهی هم شرح صدر در کفر ندارند. ولی احساسی هم نسبت به فجایع به آنها دست نمی‌دهد و از این کشتارها دچار تألم نمی‌شوند و بیشتر دنبال دنیاپرستی‌هایشان هستند. ما هر چه به دوران ظهور نزدیک‌تر می‌شویم باید خودمان را به این منزلت نزدیک‌تر کنیم تا جایی که همه چیزمان بر اساس تولی و تبری تنظیم شود و هر نوع همکاری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و همدلی‌های ما بر این مبنا شکل بگیرد. طولانی شدن غیبت هم تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که تحمل ولایت به وجود بیاید تا پس از ظهور دیگر انشعابی در درون دستگاه حضرت پدید نیاید و این آن چیزی

است که ما باید برای آن تلاش بکنیم.

استشراق و مستشرق

خاورشناسان و پژوهش‌های قرآنی محمد محسن علی الصغیر ترجمه: محمد صادق شریعت تعریف استشراق استشراق در تعبیری موجز عبارت از آن دسته از پژوهش‌های غربیانی است که در خصوص میراث شرق و به ویژه مسایلی مرتبط با تاریخ، زبان، ادبیات، هنر، علوم، عادات و سنن آن انجام می‌پذیرد. ۱. بنابراین خاورشناس فردی است از دیار مغرب‌زمین که میراث شرق و هر آنچه را که به نوعی به تاریخ و زبان و ادبیات و هنر و علوم و عادات و سنن او تعلق دارد، بررسی می‌کند و می‌کاود. یک خاورشناس برای کاوش این میراث ناگزیر از داشتن ابزارهایی است که او را به هدف مورد نظر خود رهنمون می‌شوند. یکی از ابزارهایی که یک مستشرق باید به آن مجهز گردد فراگرفتن کامل زبان مشرق‌زمین، و تخصص یافتن در زبانی است که آثار عمده و برجسته‌ای در زمینه‌های تاریخ، هنر، ادب و علوم از خود بر جای نهاده است. این زبان بی‌تردید «زبان عربی» است. به همین دلیل است که «آلبرت دیتیش» خاورشناس معاصر آلمانی عقیده دارد که مستشرق پژوهنده‌ای است که می‌کوشد شرق را بکاود و بفهمد و از این رو تا زمانی که زبان شرق را به طور کامل فرا نگرفته باشد نمی‌تواند به نتایج درست، دست یابد. ۲. اصطلاح استشراق به دوران قرون وسطی و حتی به دورتر از آن بازمی‌گردد یعنی به دورانی که دریای مدیترانه در آن هنگام وجود داشت. چنان که گفته شده است این دریا در وسط جهان واقع شده بود و تمام جهات اصلی در ارتباط با آن مشخص می‌شد. هنگامی که مرکز ثقل رویدادهای سیاسی از دریای مدیترانه به شمال انتقال یافت، باز هم اصطلاح شرق از بین نرفت تا خود دال بر کشورهای باشد که در شرق دریای مدیترانه قرار گرفته بودند. ۳. به نظر می‌رسد که اصطلاح شرق از نظر جغرافیایی تنها منحصر به این نقطه نشده بلکه نقاط غربی جزیره‌العرب و نیز شمال آفریقا را هم در بر می‌گرفته است. این اصطلاح پس از فتوحات اسلامی رواج یافت. بنابراین کشورهای نظیر مصر، مغرب و شمال آفریقا و مردم سایر کشورهای شرقی که عربیت را اختیار کردند، در قلمرو اصطلاح شرق برشمرده شدند، چرا که دین آن‌ها اسلام و زبانشان عربی بود. همچنان که اصطلاح شرق از مرزهای جغرافیایی پافراتر نهاد و تا غرب شبه‌جزیره و شمال آفریقا را فراگرفت، اصطلاح استشراق هم از حوزه غربی‌ها خارج شد و به طور کلی بر هر عرب شناس اطلاق گردید هرچند که آنان مسلمان نبودند و به زبان عربی هم سخن نمی‌گفتند. کار این دسته از خاورشناسان هم آن بود که در زبان و ادبیات شرق به کاوشگری و تحقیق پردازند هرچند که خود نیز شرقی بودند. از همین رو این تعریف و اصطلاح نیز شامل حال آنان شد و آن‌ها هم در جرگه «خاورشناسان» جای گرفتند. در پرتو آن‌چه گفته شد، اطلاق استشراق روسی بر کسی که با ابزارهای یاد شده، مسایل فرهنگی شرق را می‌کاورد بی‌راه نخواهد بود. همچنین اطلاق استشراق ژاپنی یا استشراق امریکایی یا استشراق انگلیسی. اسلام و زبان عربی در نظر استشراق به عنوان موضوعی پربار جلوه کرد و بر دیگر موضوعات برتری جست برای قرآن کریم تقدیر چنین بود که در یک زمان اسلام و زبان عربی را در آغوش خود بپرورد تا آنجا که قرآن یکی از غنی‌ترین موضوعات در نظر خاورشناسان در آمد. آنان تمام جزئیات و کلیات قرآن را کاویدند و بررسی‌ها و تحقیقات آکادمیک را در پیرامون قرآن به شکلی جالب توجه و اعجاب‌آور مطرح ساختند. انگیزه‌های استشراق به طور کلی استشراق در بررسی و کاوش‌های عربی و اسلامی خود دارای انگیزه‌هایی بوده است. این انگیزه‌ها از نظر شدت و ضعف با یکدیگر تفاوت دارند و در کل می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: ۱. پژوهش‌ها و بررسی‌هایی که به انگیزه‌های تبشیری انجام پذیرفته است. ۲. پژوهش‌هایی که در پس آن‌ها اغراض و اهداف استعماری نهفته است. ۳. تحقیقات و پژوهش‌هایی که صرفاً به انگیزه‌های علمی، انجام یافته است. اینک برای روشن‌تر شدن حقیقت، به تشریح هر یک از موارد سه‌گانه فوق می‌پردازیم. ۱. انگیزه‌های تبشیری «رودی بارت» بر این عقیده است که هدف اصلی تلاش‌های خاورشناسان در سال‌های آغازین قرن دوازدهم میلادی و نیز در قرون بعدی، عبارت از

همان «تبشیر» بوده است. وی تبشیر را چنین تعریف می‌کند: تبشیر یعنی به مسلمانان با زبان خودشان بیاورند که اسلام دین باطنی است و در عوض زمینه گرایش و جذب آن‌ها را به دین مسیح فراهم سازند. می‌توان همین نکته را از کتاب بزرگی که به قلم «نورمن دانیل» و با عنوان اسلام در سال ۱۹۶۰م نگارش یافته به خوبی استنباط کرد. ۴ اتهامات خاورشناسان تبشیری درباره اسلام و قرآن و پیامبر در کتابی به نام المبشرون و المستشرقون فی موقفهم من الاسلام به قلم استاد «محمد البهی» ذکر شده و مؤلف کوشیده است تا آن‌ها را اثبات کند. این کتاب از سوی دکتر «محمد یحیی الهاشمی» مورد نقد و بررسی قرار گرفت. وی ضمن ردّ کل کتاب، بیشتر مقاصد حاشیه‌ای خاورشناسان را نیز مورد انتقاد قرار داد و تمام آن‌ها را نفی کرد. ۵ البته ما نمی‌توانیم این اتهامات را اجمالاً و یا مفصلاً نفی کنیم. زیرا برخی از این اتهامات تا حدودی هم صحیح و درست به نظر می‌آیند، از طرفی ما نمی‌توانیم تمام تحقیقات و تلاش‌های خاورشناسان را بی‌فایده بخوانیم و آن‌ها را همه از نوع تلاش‌های تبشیری بدانیم. چنین قضاوتی خالی از غلو و تندروی نیست. بلکه ما می‌توانیم برخی از تلاش‌های خاورشناسان را درست و صواب قلمداد کنیم و برخی دیگر را مورد اتهام قرار دهیم. طبیعی است که خاورشناسان هم انسانند و در میان انسان‌ها هم افراد سطحی یافت می‌شوند و هم افراد دقیق و ژرف‌نگر. مشاهده می‌شود که گروهی از خاورشناسان چه در زمان‌های گذشته و چه حتی در زمان ما ادعا می‌کنند که قرآن معجونی است از خرافات و اسلام مجموعه‌ای است از بدعت‌ها و مسلمانان، افرادی وحشی و خونریزند. کسانی همچون «نیکلا- دکیز»، «یفش»، «فراچی»، «هوتنگر»، «ویلیاندر» و «بریدو» در جرگه همین مستشرقان جای دارند. ۶ این گروه از خاورشناسان به انگیزه‌های تبشیری مردم را به چشم پوشی از قرآن و اسلام می‌خوانند و می‌کوشند اهمیت این دو را اندک جلوه دهند و مردم را از اطراف آن‌ها پراکنده سازند و برای فریب ساده‌لوحان و بدگمانان پرده‌های ضخیمی بر تاریخ درخشان اسلامی بیفکنند. اما اظهارنظرهایی که تحت این نقاب‌ها و پوشش‌ها انجام می‌پذیرد، به سخنان و اظهارنظرهای احساسی و عاطفی شبیه‌تر است و لذا نمی‌تواند مقبول نظر پژوهندگان واقع شود. گروهی از خاورشناسان آلمانی و یهودی همچون «ویلزف گلدزیهر» و بول به این باور گراییده‌اند که قرآن پس از وفات پیغمبر (ص) و در همان دوران صدر اسلام تحریف و تبدیل شده است. اینان همچنین درباره شخص پیغمبر (ص) می‌گویند که آن حضرت مبتلا به صرع بود! و آن‌چه را که وی وحی می‌نامید همان سخنانی بوده که در پی نوبه‌های صرع بر او فرود می‌آمد! پیغمبر در حالت صرع، تعادل خود را از دست می‌داد، عرق می‌کرد و دچار تشنجات بسیاری می‌شد و کف از دهانش بیرون می‌آمد آن گاه چون بهبود یافت ادعا می‌کرد که به او وحی شده است و سپس آن‌چه را که وحی پروردگارش می‌پنداشت، بر مؤمنان می‌خواند. ۷ گروهی از خاورشناسان منصف و به خصوص «سرویلیام مویر» در کتاب خود به نام زندگی محمد به این ادعاهای دروغ پوشالی پاسخ گفته‌اند. آن‌چه مویر در این کتاب درباره مقام قرآن و عدم تحریف آن گفته خود بهترین ردیه بر این شرارت‌ها و کینه‌توزی‌های کورکورانه است. مویر سخنان این مستشرقان را فرار از بحث استوار علمی تلقی کرده است. وی در این کتاب به بحث درباره پدیده وحی پرداخته و دروغ‌ها و ادعاهای نادانان درباره حالات صرع آن حضرت را نفی کرده است. وی می‌گوید: کسی که به صرع مبتلاست از آن‌چه که در اثنای این حالت بر او واقع می‌شود چیزی به یاد نمی‌آورد. زیرا حرکت شعور و اندیشه کاملاً در این حالت متوقف می‌ماند. ۸ این نکته‌ای است که ما در حالت بی‌هوشی و اغما هم آن را آشکارا مشاهده می‌کنیم. پدر «هنری لامنس» و «ون هامر» نیز عقیده «مویر» را درباره تفاوت میان حالت صرع و وحی، تأکید کرده‌اند. ۹ برخی از این خاورشناسان نیز ادعا می‌کنند که پیامبر (ص) جادوگر بوده و از آن‌جا که از رسیدن به مقام پاپ ناکام مانده دست به اختراع آیین جدیدی زد تا از دوستانش انتقام گیرد. ۱۰ «امیل در منگهام» یکی از مستشرقانی است که به این یاوه‌گویی رسواخیز پاسخ داده و با حمله به این دروغ‌گویان اباطیل و اتهامات سخیف و مخالف با واقع ایشان را رد کرده است. ۱۱ بدین ترتیب در واقع خاورشناسان تندرو پاسخ خود را از دهان مستشرقان منصف شنیدند. واقعیت آن است که بسیاری از راه‌هایی که برخی از مستشرقان پوییده‌اند، فاقد ویژگی یک تحقیق علمی است. و به همین خاطر از سوی دیگر مستشرقان مردود شناخته شده‌اند. چرا که این تحقیقات متکی

به هیچ دلیل دینی یا تاریخی یا واقعیت اجتماعی شناخته شده‌ای نبود و تنها بر هواهای نفسانی و گرایش به عواطف و احساسات اتکا داشت که از این بابت باید واقعاً اظهار تأسف کرد. ۲. انگیزه‌های استعماری گاه انگیزه‌های استعماری در کشورهای عربی و اسلامی مستشرقان را بر آن می‌داشت که زبان شرق را فراگیرند و در یکی از فنون مربوط به شرق تخصص حاصل کنند. وجود همین انگیزه گاه سبب می‌شد که در نزد مستشرق احساسی خاص نسبت به مسایل شرق ایجاد شود، اما این احساس به گونه‌ای نبود که بر سرشت استعمارگری آنان غالب آید، بلکه این احساس تابع طرح‌های از پیش ترسیم شده استعمار می‌شد. مثلاً در این راستا کوشش مستشرقان آن بود که مسلمانان را در اعتقادات خود دچار تردید و دودلی کنند و یا آرمان‌های آنان را سبک بشمارند و پیشوایان ایشان را مورد انتقاد و نکوهش قرار دهند و از اهمیت میراث آنان بکاهند. گاه سرشت کار این نکته را بر مستشرق دیکته نمی‌کرد اما هدف اول و آخر استعمار از تلاش و کار مستشرق در این جا و آن جا همین بود. از این رو گاه شیوه استعماری، با برنامه‌هایی که برای کار مستشرق تدارک می‌دید، همچون ایجاد تفرقه در میان مسلمانان و برجسته کردن وجوه اختلاف و یا تعدد مذاهب کار استشرق را به رسوایی می‌کشانیده ملحوظ کردن این اهداف خاورشناس را به بزرگ کردن این گرایش‌ها و درگیری‌ها سوق می‌داد و آن گاه بود که او می‌توانست از میان این شکاف‌ها زهر خود را در میان مردم پراکند و چنین وانمود کند که اسلام دین تفرقه و دشمنی و شکاف است. در این گونه موارد خاورشناس اغلب اموری را که در دین نبود به اصطلاح به صورت «من در آوردی» به دین می‌افزود و مسایلی را که اتفاق نیفتاده بود، واقع شده می‌پنداشت و آن‌ها به مناقشه می‌پرداخت. این موارد به ویژه در اموری که به دین، میراث، تاریخ کشورها یا به تصویر کشیدن جامعه و یا پژوهش‌های روان‌شناختی ملت‌های استعمار شده مربوط می‌شد، رواج بیشتری می‌یافت. به عنوان نمونه «کریستین اسنوک هورگرونی» (۱۸۵۷ - ۱۹۳۶ م) یکی از مستشرقانی است که بر آگاهی‌های علمی او از شرق بسیار تکیه می‌شود. وی مؤلف رساله‌ای است موسوم به العید المکی که در سال ۱۸۸۰ م منتشر شده و تاکنون نیز ارزش خود را از دست نداده است. او در این رساله به بررسی انتقادی آیات مربوط به ابراهیم در قرآن و این که او نخستین نیای اسلام و سازنده کعبه می‌باشد پرداخته است. با این همه وی در سال ۱۸۸۵ م شش ماه به طور مخفیانه به منظور خدمت به اهداف استعماری، در میان مسلمانان مکه زندگی کرد و در راه انجام مأموریت استعماری هلندی - هندی خویش کتابی درباره مکه نوشت. ۱۲. کشورهای استعمارگر امکانات و کمک‌های گوناگونی در اختیار مستشرقان قرار می‌دادند تا آن جا که می‌توان گفت انگیزه اقتصادی یا رسیدن به دستاوردهای شخصی یا سیاسی به طمع برخوردار از مقام و پول و ثروت، محرک برخی از مستشرقان در امر شرق شناسی یا یکی از محرکات و مقتضیات علاقمندی آنان به این پیشه شد. استاد «نجیب العقیقی» در این باره می‌گوید: هنگامی که حکومت‌های غربی دست اندرکار برقراری روابط سیاسی با حکومت‌های شرقی شدند و خواستند موارث آن‌ها را به یغما برند، از ثروت‌هایشان برخوردار شوند و ملل شرق را تحت استعمار خویش در آورند، مستشرقان را به جمع اطرافیان خویش افزودند و آن‌ها را محرم اسرار خود گرفتند و ایشان را در پوشش نظامی‌گری و یا امور دیپلماتیک به کشورهای شرقی روانه کردند و کرسی زبان‌های شرقی را در دانشگاه‌های بزرگ و یا مدارس مخصوص و کتاب‌خانه‌های عمومی و چاپ‌خانه‌های دولتی به آنان سپردند و حقوق فراوانی هم برای آنان در نظر گرفتند و به القاب بزرگ و عضویت در مجامع علمی مفتخرشان کردند. ۱۳. گاه انگیزه اقتصادی که کوشش‌های استعماری آن را موجب شده بود با اهداف علمی پیوند می‌خورد بدین اعتبار که استشرق مأموریت و شغلی عملی بود که نخبگان و متخصصان باید عهده‌دار آن می‌شدند. «بنابراین استادان و مترجمان زبان‌های شرقی در قرون وسطی و مستشرقان اولیه و علمای فن‌جدل و... به خاطر بنیان نهادن نهضت اروپا بر میراث عربی به پادشاه‌های بسیار بزرگی دست یافتند». ۱۴. ۳. انگیزه‌های علمی در حین بررسی جنبش خاورشناسی، متوجه این نکته شد که کلاً هدف علمی از پژوهش قرآن کریم و میراث عربی یکی از سالم‌ترین انگیزه‌ها و شریف‌ترین اهداف بوده است. بسیاری از این مستشرقان زبان عربی را به عنوان فرهنگ، ادب و تمدن لمس کرده‌اند و قرآن را نقطه اوج این زبان دانسته و با

انگیزه‌های علمی و تنها به خاطر آگاهی از قرآن و لذت بردن از آن به کاوش و پژوهش در این کتاب بزرگ پرداخته‌اند و آثار بزرگ و قابل ستایشی در این راه از خود بر جای نهاده‌اند. البته این قضاوت جنبه عمومی ندارد و موارد شاذ و نادری نیز برخلاف آن چه گفته شد یافت می‌شود اما می‌توان ادعا کرد که آنچه ما گفتیم در مورد بیشتر این مستشرقان درست می‌نماید. به هر حال انگیزه علمی، با تمام ضمایم آن، والاترین انگیزه و هدف این دسته از خاورشناسان قلمداد می‌شود. شایان ذکر است که همواره جدالی بزرگ میان دانشمندان و ادیبان ما و این مستشرقان درباره درستی این انگیزه و یا نادرستی آن جریان دارد. استاد نجیب العقیقی ضمن نقل این جدال‌ها به بررسی آن‌ها پرداخته و مخلصانه جانب مستشرقان را گرفته و گفته است که استشراق کاری علمی و آزادانه است که پایه‌های آن بر اصول تحقیق و ترجمه و تصنیف قرار دارد. ۱۵ با وجود آن چه گفته شد، ما وظیفه داریم که در مقابل آثار و تلاش‌های مستشرقان در ارتباط با پژوهش‌های قرآنی موضع احتیاط را رعایت کنیم. زیرا آنان معمولاً می‌خواهند قرآن را از طریق راه‌ها و شیوه‌ها و استنتاجات خود که از فهم اصیل قرآنی هم به دور است، به ویژه در زمینه تفسیر و ترجمه، مقهور سازند. اما تفسیر هر چند که دقیق باشد، باز نمی‌تواند مقصود قرآن را آن چنان که به زبان عربی قادر است، به زبان دیگر بیان کند و ترجمه نیز هر چقدر هم که لفظ به لفظ صورت پذیرد باز هم با اصول بلاغی و ساختارهای زیباشناختی‌ای که قرآن ارایه کرده است بسیار تفاوت دارد. همچنان که ما باید در برابر تفسیر و ترجمه قرآن توسط مستشرقان، جانب احتیاط را از دست ندهیم این وظیفه را نیز عهده‌دار هستیم که در کتاب‌هایی که آنان درباره تاریخ قرآن نگاشته‌اند و در آن‌ها مدعی تحریف قرآن شده‌اند به دقت بنگریم تا مبادا به همان لغزش‌ها و خلط‌هایی که مستشرقان بدان‌ها دچار گشته‌اند، مبتلا شویم. این دیدگاه نه بدان معناست که ما ارزش و اصالت تلاش‌های مستشرقان را نادیده می‌انگاریم بلکه این امر ما را به بررسی انتقادی تلاش‌های آنان در جهت رسیدن به حقیقت علمی محض، سوق می‌دهد.

اسلام‌شناسی اروپایی

نظری به اسلام‌شناسی اروپاییان علامه سید مرتضی عسکری مطلب حول این سؤال دور می‌زد که چرا اسلام‌شناسان غربی برای دریافت اسلام تنها به کتب و متون مکتب خلفا مراجعه می‌کنند، و معمولاً از متون مکتب امامت بهره‌ای نمی‌گیرند؟ من در گذشته فکر می‌کردم علت این است که اروپا اولین بار با اسلام مکتب خلفا آشنا شده، و اصولاً ارتباط و اتصالش با آن‌هاست، و به علت دوری از ما، از متون ما بی‌خبر مانده است. در تاریخ می‌خوانیم که ناپلئون بناپارت در بهار سال ۱۷۹۸ میلادی با ۳۰۰ کشتی و در حدود ۴۰۰۰۰ سپاهی به سوی مصر حرکت کرد، تا پس از تسخیر مصر راه را به سوی تصرف هندوستان و خارج کردن آن از چنگال انگلیسی‌ها هموار نماید. او در اوایل تابستان پس از نبرد کوتاهی پیروزمندانه به قاهره وارد شد. ناپلئون تا سال ۱۸۰۱ در مصر ماند، و در سپتامبر این سال با فشار نیروهای انگلستان و عثمانی آنجا را تخلیه کرد. ناپلئون به همراه خود یک هیئت علمی به مصر برده بود. این دانشمندان در تمام مدت توقف ارتش فرانسه در آن سرزمین به کار تحقیق و تفحص اشتغال داشتند. یک ثمره کارهای علمی این دانشمندان، آشنایی علمای اروپایی با مشرق‌زمین، فرهنگ، آداب و مذاهب این سرزمین بود. علوم خاورشناسی و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی و مطالعه ادیان و مذاهب و تاریخ مشرق‌زمین در همین نقطه عطف تاریخی تا حدود زیادی پایه‌گذاری شده و رشد یافتند. ۱. و نیز می‌دانیم که مسیحیان لبنانی که در شمار نخستین منادیان تجدید فکری و ارتباط فرهنگی با غرب هستند، وساطتی فرهنگی میان عرب‌زبانان و اروپاییان بوده‌اند، به ویژه که در سال ۱۸۶۰ م. سپاه فرانسه با موافقت دول بزرگ در لبنان پیاده شد، و سالیان دراز در این کشور باقی ماند. ۲. این‌جانب در گذشته ارتباط فرانسویان و انگلیسیان با مصر، و ارتباط مسیحیان لبنانی را با اروپا، مهم‌ترین عامل در چگونگی اسلام‌شناسی اروپاییان می‌دانستم. در هر دوی از این ارتباط و اتصال‌ها، غرب با اسلام مکتب خلفا، و با کتب و دانشمندان این مکتب برخورد کرده بودند؛ لذا طبیعی می‌دانستم که اسلامی جز اسلام این

مکتب شناسند، و رسمی ندانند. این تفکر و شناخت گذشته من بود. در واقع من کار ایشان را «حمل به صحت» می‌کردم! اما پس از آمدن به ایران راز اصلی این دوری را شناختم، و چون یک برق یک‌باره این مشکل برای من حل شد. حقیقت مطلب این بود که این‌ها که می‌خواهند اسلام را بشناسند، در صدد جستجو از حقیقت نیستند، و نمی‌خواهند یک دین الهی و آسمانی را پی‌جویی کنند، و ابعاد مختلف آن را بیابند، و بشناسند. نه، این‌ها در صدد پی‌جویی و کشف نقاط ضعفی از اسلام و تاریخ شخصیت‌های آن‌ها هستند. در احادیث مکتب ما، پیامبر (ص) معصوم است، و رحمة للعالمین است، اشرف مخلوقات می‌باشد، دارنده برترین صفات و اخلاقیات است و... البته روشن است چنین بینشی هدف آن‌ها را بر نمی‌آورد؛ اما متأسفانه آنچه می‌خواهند به اسلام و پیامبر آن نسبت بدهند، در احادیث مکتب خلفا می‌یابند. احادیثی که به گفته صاحبان همان مکتب، در نهایت اعتبار نیز هست! بنابراین اکثریت قریب به اتفاق اسلام‌شناسی‌های غربی از مدارک و متون مکتب خلفا انجام می‌شود. مجموعه کارهای خاورشناسان، آن‌ها که در اسلام‌شناسی تخصص داشته‌اند، خواه در فرانسه یا خواه در هلند و بلژیک و روسیه تزاری و انگلستان و اخیراً در آمریکا، همه و همه در همین خط بوده است. این‌ها زحمت زیاد کشیده‌اند، و تحقیقات وسیع کرده‌اند، و تمام اسلام را خوانده‌اند؛ از حدیث و قرآن و تاریخ و فقه و کلام و... که نشان بدهند اسلام حقیقت نداشته، اصالت نداشته، و الهی و آسمانی نبوده است، و مدارک سخنان خود را در کتب مکتب امامت نیافته‌اند، تنها در مکتب خلافت مقصد و مقصود خویش را یافته‌اند. اسلام‌شناسی که خود یهودی است - چون «اگناس گلدزیهر» - و یا آن که مسیحی متعصبی است - چون «ماسی نیون» - و جوانب مختلف را نیز می‌دانسته، البته تعهد داشته است که کجا برود و از که بگیرد، و چه بگوید. نوشته‌هایی که از اینان به فارسی در آمده، امثال: محمد پیامبری که از نو باید شناخت نوشته «ویرژیل گیورگیو»، و محمد پیامبر و سیاستمدار نوشته پروفیسور «مونگمری وات»، و جهان اسلام «پروفیسور بوتولد اشپولر»، و اسلام در ایران «پروفیسور پطروشفسکی»، و امثال آن، و از همه مهم‌تر دائرةالمعارف اسلامی برای تخریب اسلام در همه جوانب آن است، و این‌ها مایه سخنان خود را در احادیث و تاریخ و تفسیر مکتب خلفا یافته‌اند و بس. این‌ها که می‌خواهند در شناخت اسلام به اروپا رفتگان و اروپاییان روی بیاورند، مثل این است که از ابوجهل یا ابوسفیان بخواهند که پیامبر و شخصیت والای او را توصیف و معرفی نماید. کتاب‌هایی که از زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شود و در مسائل اسلام‌شناسی تحقیق کرده است در واقع سم‌هایی هستند که در پوششی از غسل پوشیده شده‌اند... آخر شما چرا امام باقر و امام صادق (ع) را گذاشته، و به اسلام «ابوهریره» و «انس بن مالک»، و امثال ایشان رو می‌آورید؟ مگر پیامبر نفرمود: «دو چیز گرانبه‌تر در میان شما به جای گذاردم: قرآن و عترتم، خاندانم را؟» با توجه به تمام بررسی‌هایی که انجام دادیم، حال «مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ». دردهای جان‌کاه علی و فاطمه این است. درد امام مجتبی و درد حضرت حسین نیز از همین جاست. روی آوردن به اسلام‌شناسی اروپایی بر باد دادن خون شهیدان جاودانه کربلاست. این‌جا زحمات امام باقر و امام صادق (ع) بر باد می‌رود. ما در این جا چه وظیفه داریم و چه اندیشه و احساس؟ پی‌نوشت‌ها: ۱. فرمانفرمایان، حافظ، تاریخ قرون معاصر؛ اروپا در عصر انقلاب، صص ۱۶۰ - ۱۵۹. ۲. حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۹۳۹.

گروه‌های مذهبی انحرافی

بررسی ارتباط گروه‌های مذهبی انحرافی نوظهور در جهان غرب با فراماسونری حیدررضا ضابط اشاره: جهان غرب از قرن ۱۷ میلادی و حتی پیش از آن، از دوره «رنسانس» به این سو، در جهت غیردینی کردن نگاه و نگرش مردم و سست کردن علائق دینی در زندگی روزمره آنان تلاش کرده است. غرب در این دوران به نام «اومانیزم» و «فردگرایی» به طور کامل در صدد مخالفت با استیلای دین برآمد. پس از جنگ جهانی دوم و خصوصاً از دهه ۱۹۶۰ به این سو، گروه‌های مذهبی غیرمتداول بسیاری، خارج از چهارچوب ادیان رایج، در غرب، ایجاد شده است که هدف آن‌ها سکولاریزه کردن دین می‌باشد؛ هرچند پایه‌گذاران این جنبش‌ها

خود را به عنوان معلمان روحانی و دینی معرفی کرده‌اند. طی مقالاتی که در چند شماره گذشته تقدیم خوانندگان شد، نویسنده محترم به بررسی علل پیدایش، اعتقادات، و دیگر ویژگی‌های برجسته گروه‌های فوق پرداخت. در این مقاله، ارتباط این گروه‌ها با فراماسونری بررسی شده است، که آن را با هم می‌خوانیم. یکی از ویژگی‌های گروه‌های مذهبی انحرافی در غرب، برقراری رابطه نزدیک با «فراماسون»‌ها می‌باشد. در دوران جنگ‌های صلیبی و بعد از فتح بیت المقدس، یک گروه مذهبی و نظامی برای حفاظت از زائران مسیحی به بیت المقدس در سال ۱۱۱۸ تشکیل گردید که به «نات تیمپلر» (The Knighe Templar) شهرت یافت. این گروه در دوران جنگ‌های صلیبی ثروت زیادی به دست آورد و در دوران اقامت خود در بیت المقدس با گروه یهودی به نام «کابالا» ارتباط برقرار کرده. مردم مصر اعتقادات مذهبی دوران فرعونیان را جزء باورهای دینی خود قرار دادند. آن‌ها را می‌توان از بنیان‌گذاران نظام سرمایه‌داری در دوران قرون وسطی در اروپا نامید که نظام بانکداری جدید را که بر مبنای معاملات ربایی استوار است طراحی کردند. آن‌ها مراسمی را که با دین مسیحیت کاملاً بیگانه بود انجام می‌دادند ولی بعد از پایان جنگ‌های صلیبی، این گروه در کشورهای اروپا - مخصوصاً در فرانسه - با ثروت خود قدرت سیاسی را به دست آوردند. این گروه به دستور پاپ کلیمنت پنجم توسط امپراتور فرانسه در سال ۱۳۱۲م. سرکوب شدند. تعدادی از آن‌ها از فرانسه گریختند و در منطقه اسکاتلند بریتانیا پناهنده شدند. آن‌ها در اسکاتلند عقاید و مراسم دینی مصر باستان دوران فرعونیان را با عقاید مذهبی کاهنان جادوگر اقوام «سلتی» (celtec) ادغام نموده، به عنوان فراماسون‌ها ظاهر شدند. فراماسون‌ها خدا را به عنوان خالق کائنات انکار می‌کنند و اعتقاد دارند کائنات به خودی خود به وجود آمده‌اند. آن‌ها در اعتقادات خود ادعای «انسان‌مداری» و انسان‌محوری دارند. این گروه با تشکیلات مرموز خود تاکنون با خداپرستی مبارزه شدید نموده‌اند. از قرن هیجدهم میلادی آن‌ها حضور خود را از بریتانیا به ایالات متحده آمریکا گسترش دادند و فعلاً نیمی از مراکز آن‌ها در این کشور وجود دارد. فراماسون‌ها فقط به سرمایه‌داران و سیاستمداران برجسته حق عضویت در گروه خود را می‌دهند. در بریتانیا و ایالات متحده آمریکا توسط فراماسون‌ها گروه‌هایی با عقاید معروف به «بوسی کروسین» (Bosicrucian) وجود آمده است و فقط اعضای برجسته فراماسون‌ها حق عضویت در این گروه‌ها را دارند. این گروه‌ها ادعا می‌کنند که از بعد عرفانی موجود در تمامی ادیان پیروی می‌نمایند، ولی مراسم عبادی آن‌ها را جادوگری تشکیل می‌دهد. در قرن بیستم در انگلستان گروه‌های دیگری به نام «جامعه روشنایی درون» (The society of inner Light) به وجود آمدند که عرفان واقعی را حداکثر بهره مند شدن از لذات جنسی و مادی می‌دانستند و اعتقاد داشتند در بهره‌مندی از هر گونه لذت جنسی و مادی هیچ گونه ملامت روحی و ندامت نباید در شخص به وجود آید. در ایالات متحده آمریکا با حمایت فراماسون‌ها گروه‌های جدیدی با عنوان «مشرکان جدید» (Neo-Pagans) به وجود آمده است که اعتقادات و سنت‌های بومیان قاره آمریکا را با اعتقادات و مراسم عبادی کاهنان جادوگر اقوام سلتی تلفیق نموده‌اند. این گروه‌ها در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۱ «فدراسیون جهانی مشرکان» را به وجود آورده‌اند و مراسم عبادی آن‌ها شامل پرستش خدایان زن است که ابتداءً جنسی را در پی دارد. ۶ گروه‌های مذهبی و شیء پرواز کننده ناشناخته (یوفو) ۷ بعد از دهه ۱۹۵۰ با تألیف رمان و تولید فیلم درباره بشقاب پرنده‌های افسانه‌ای در ایالات متحده و انگلستان، چند گروه غیرمتداول مذهبی که این افسانه را به شکل مذهب ترویج می‌کردند، در این کشورها به وجود آمدند. اعضای این گروه‌ها را سفید پوستان تشکیل می‌دهند و خود را «اخوت بزرگ سفیدپوستان» ۸ می‌نامند. رهبران این گروه‌ها ادعا می‌کنند که با افراد ماورای زمین در ارتباط می‌باشند و اعتقاد دارند انسان‌های ماورای زمین از انسان موجود در زمین برتر می‌باشند و انسان روی زمین توسط نژاد برتر ماورای زمین به نام «الوهیم» (Elohim) خلق شده‌اند. این گروه‌ها این موضوع را ترویج می‌کنند که انسان به سبب کنار گذاشتن تمامی اعتقادات دینی و بهره‌وری از لذات جنسی می‌تواند به کمال برسد. ۹. و از این رو آن‌ها به شدت طرفدار «شبه‌سازی انسان» ۱۰ می‌باشند، موضوعی که توسط تمام ادیان و سازمان‌های بین‌المللی شدیداً محکوم شده است. گفتنی است «الوهیم» یکی از نام‌های خداوند سامی در Real

می‌باشد و مرکز فعال‌ترین گروه یوف معروف به رایل فلسطین اشغالی واقع شده است، این گروه معتقد است ۱۴۴۰۰۰ عضو تکامل یافته آن‌ها بر دنیا حکومت خواهند نمود ۱۱. در سال ۱۹۹۴، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ در کشورهای کانادا و سوئیس تعدادی از پیروان گروه «معبد خورشید» (Solar Temple) برای انتقال به سیاره خیالی خود دست به خودکشی دسته جمعی زدند. اعضای این گروه خود را «نات تیمپلر» در عصر حاضر می‌دانند ۱۲. در روز ۲۲ مارس ۱۹۹۷، ۳۹ نفر از اعضای یکی دیگر از گروه‌های یوفو به نام «باب بهشت» در کالیفرنیا دست به خودکشی زدند تا به کمک بشقاب پرنده به جهان دیگر منتقل شوند ۱۳. در سال‌های اخیر نیز تولید کنندگان اصلی فیلم در هالیوود - که یهودی و طرفدار رژیم صهیونیستی هستند - چند فیلم و مجموعه تلویزیونی را درباره «جنگ دنیاها» و «جنگ ستارگان» تولید کردند که در آن‌ها علاوه بر ترویج اعتقادات افسانه‌ای یوفو، برتری سفید پوستان و قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا را به نمایش گذاشتند. گروه شیطان پرستان فراماسون‌ها احیا کننده جادوگری و شیطان پرستی در قاره اروپا در قرن شانزدهم میلادی می‌باشند. گسترش سریع جادوگری و شیطان پرستی در اروپا در آن دوران مخصوصاً در بین زنان سبب شد تا در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپا در جنبش پاک‌سازی جادوگری و شیطان پرستی، بیش از شصت هزار نفر از جادوگران که اکثر آن‌ها زن بودند، اعدام شوند ۱۴. در اوایل قرن نوزدهم بعضی از اشراف انگلستان که عضو گروه فراماسونری به رهبری «سر فرانسیس داشو» بودند، گروه شیطان پرستان به نام «باشگاه آتش جهنم» را در شهر لندن تاسیس نمودند و از اوایل قرن نوزدهم شهر لندن مرکز شیطان پرستان در اروپا گردید. استفاده از مواد مخدر و انجام مراسم مبتذل جنسی، فعالیت اصلی این گروه‌های شیطان پرست را تشکیل می‌داد ۱۵. در دهه ۱۹۶۰ شیطان پرستی توسط سرمایه‌داران یهود مورد حمایت قرار گرفت و چند گروه شیطان پرست در انگلستان و ایالات متحده آمریکا به وجود آمد که معروف‌ترین آن‌ها تشکیل «کلیسای شیطان» ۱۶ در شهر سان فرانسیسکو می‌باشد. یکی از ویژگی‌های این گروه اعضای جوان آن‌هاست که سن بیشتر آن‌ها کمتر از بیست سال می‌باشد و مراسم مبتذل جنسی، استفاده از مواد مخدر و موسیقی «هاوی متال» (Heavy Metal) از عمده فعالیت‌های آن‌ها می‌باشد. در این گروه‌ها دختران جوان بیشترین نقش را ایفا می‌کنند. گروه‌های یاد شده علاوه بر فعالیت‌های خود در انگلستان و ایالت متحده آمریکا، در سال‌های اخیر با حمایت سرمایه‌داران در کشور ایتالیا نفوذ زیادی پیدا کرده‌اند. موارد زیادی از قتل، شکنجه، تجاوز به عنف و آزار کودکان از سوی اعضای این گروه‌ها گزارش شده است و فقط در یک مورد در سال ۱۹۸۳، ۳۶۰ کودک مدرسه مالکک مارتین واقع در مانهاتان بیچ، کالیفرنیا مورد آزار و شکنجه قرار گرفته بودند. یکی از مراسم شیطان پرستان که بین مرم ایالات متحده و انگلستان رایج شده است، مراسم «هاوین» می‌باشد. همه ساله در شب ۳۱ اکتبر، کودکان و جوانان لباس‌های ترسناک شیاطین و جادوگران را به تن می‌کنند و در طول شب مردم را می‌ترسانند. هالیوود نیز یک سره «فیلم‌های ترسناک» را تولید می‌کند که هدف از آن‌ها جذب جوانان می‌باشد. اقدامات کشورهای اروپایی علیه این گروه‌ها بیشتر گروه‌های غیرمتداول مذهبی در دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده آمریکا و انگلستان ظهور و پیشرفت کرده و نزدیک به دویست گروه در ژاپن ظهور نموده، فعالیت می‌نمایند ۱۷. مرکز تمامی این گروه‌ها در ایالات متحده آمریکا و انگلستان می‌باشد. اکثر کشورهای اروپایی مخصوصاً فرانسه، آلمان، روسیه و بلژیک این گروه‌ها را امتداد توسعه نفوذ فرهنگی آمریکا در این کشورها قلمداد می‌کنند و برای جلوگیری از نفوذ آن‌ها در کشورشان اقداماتی ویژه اعمال می‌کنند. دولت فرانسه در سال ۱۹۹۸ برای بررسی آثار مخرب گروه‌های غیرمتداول مذهبی که ریشه و مرکز آن‌ها در ایالت متحده آمریکا و انگلستان می‌باشد، کمیسیون تفحص تشکیل داد و پس از بررسی‌های گسترده کمیسیون مزبور، فعالیت‌های تبلیغاتی ۱۷۳ گروه از این گروه‌ها را برخلاف مصالح ملی فرانسه تشخیص داد و تمامی فعالیت‌های آن‌ها را کاملاً تحت کنترل دولت درآورد. مطابق قانون مصوب پارلمان فرانسه این گروه‌ها حق ندارند در مدارس، بیمارستان‌ها و خانه‌های بزرگ سالان تبلیغات خود را انجام دهند. آن‌ها حتی اجازه ندارند در نزدیک مراکز یاد شده دفاتر خود را دایر نمایند و نیروهای اطلاعاتی فرانسه فعالیت‌های این گروه‌ها را کاملاً تحت نظارت دارند و متخلفان از مقررات مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرند ۱۸. پارلمان فرانسه در

سال ۱۹۹۶، پارلمان بلژیک در سال ۱۹۹۷ و پارلمان آلمان در سال ۱۹۹۸ قوانینی برای جلوگیری و محدود نمودن فعالیت‌های این گروه‌ها تصویب کردند. در این لایحه‌ها آمده است که گروه‌های غیرمتداول مذهبی ظاهراً رنگ دینی دارند ولی در حقیقت دینی نمی‌باشند و نمی‌توانند حقوق پیروان ادیان سنتی را تأمین کنند، زیرا که این گروه‌ها با روش‌های شست و شوی مغزی و کنترل اعتقادات اعضای خود، آن‌ها را در گروه‌های خود حفظ می‌کند ۱۹. در اروپای شرقی نیز فعالیت این گروه‌ها شدیداً تحت کنترل می‌باشد. بعد از فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی سابق، کلیسای ارتدوکس که کلیسای رسمی مسیحیان در طول تاریخ در این مناطق بوده است، تا حدود زیادی در امور سیاسی و اجتماعی نفوذ یافته است و دولت فدراسیون روسیه نیز در سال ۱۹۹۷ قوانینی را در پارلمان تصویب نمود تا رسماً از فعالیت‌های این گروه‌ها جلوگیری نماید ۲۰. دولت فدراسیون روسیه این گروه‌های غیرمتداول مذهبی را عوامل دولت ایالات متحده آمریکا می‌داند که تمامیت و هویت فرهنگی و سیاسی این کشورها را تهدید می‌کند ۲۱.

جمع‌بندی چنان که گذشت، در جهان غرب مخصوصاً بعد از دهه ۱۹۶۰، تعداد زیادی از گروه‌های مذهبی غیرمتداول خارج از چارچوب ادیان سنتی و قدیمی به وجود آمده است که هدف آن‌ها فقط دنیوی و سکولار نمودن دین است. این گروه‌ها با تضعیف ادیان سنتی در دیگر کشورها نفوذ می‌کنند. قدرت‌های سکولار در جهان غرب به نام رنسانس و تجدد با دین مبارزه نمودند و به همین منظور مکاتب «اومانیزم»، «لیبرالیسم»، «پلورالیسم» و «فردگرایی» را به وجود آوردند. بعد از جنگ جهانی دوم - خصوصاً در ربع قرن گذشته - جنبشی در آمریکا و اروپا برای کسب تجارت روحانی و معرفت دینی به وجود آمده است و مسیحیت در مقابل یورش گرایش‌های دنیاگرایانه سکولار عقب نشینی کرده و حتی کلام مسیحیت که اساس اندیشه دینی آن را تشکیل می‌دهد، با اصلاحات و نوسازی به وجود آمده، به تدریج غیردینی شده است. برای جلوگیری از گرایش مردم غرب به دین اسلام در ربع قرن گذشته نزدیک به ۲۵۰۰ گروه غیرمتداول به نام گروه‌های مذهبی در آمریکا و اروپا به وجود آمده است بیشتر این گروه‌ها به نام مصونیت و رستگاری، کارهای مبتذل و غیراخلاقی انجام می‌دهند که در حقیقت آن‌ها امتداد سکولاریسم و اباحی‌گری در جهان غرب می‌باشند و بیانگر ظهور ضد سنت و دین‌اند که دست در دست گرایش‌ها و مکاتب سکولار دارند. این گروه‌ها که مراکز آن‌ها در ایالات متحده آمریکا و انگلستان می‌باشد در کشورهای مختلف جهان فعالیت‌های گسترده و مرموزی انجام می‌دهند و بهترین مثال آن، گروهی در کشورهای جمهوری خلق چین «فالون گونگ» است که فعالیت‌های مذهبی خود را مستقیماً با حمایت دولت ایالات متحده آمریکا انجام می‌دهد. حزب جمهوری خواه آمریکا به رهبری جرج دبلیو بوش مجدداً در انتخابات سراسری ایالات متحده آمریکا پیروز شد و سیاست خارجی دولت آمریکا نیز بر «حمله پیشگیرانه» علیه کشورهایی که مخالف سیاست‌های آمریکا می‌باشند استوار است. رئیس جمهور آمریکا و اکثر دولتمردان این کشور از «ایوانجلیست‌های جنگ طلب» ۲۲ می‌باشند و با هدف عملی نمودن خواسته‌های دینی خود در آغاز هزاره سوم میلادی جنگ صلیبی اعلام نشده را علیه اسلام آغاز کرده و اعلام نموده اند که این جنگ تا سلطه مطلق بر جهان اسلام توفیق یابد. استعمار پیر و جوان دقیقاً تشخیص داده و تجربه کرده است فرهنگی که مردم مسلمان بر آن تکیه می‌کنند و ایدئولوژی که به آن می‌بالند فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی است. دشمنان اسلام در تهاجم گسترده فرهنگی علیه جهان اسلام علاوه بر استفاده از تمام امکانات مدرن و پیشرفته چند رسانه‌ای، از وجود این گروه‌های غیرمتداول مذهبی حمایت می‌کنند تا از این راه آن‌ها بتوانند به اهداف استعماری خود دست پیدا کنند. دولتمردان آمریکایی قرن بیست و یک را «قرن آمریکا» قلمداد می‌کنند. در این رابطه «مرکز هسته مشاوران» در آمریکا مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای را درباره سلطه کامل بر جهان اسلام انجام می‌دهند و شعار آن‌ها «از جمهوری تا امپراتوری» است ۲۳. در وضعیت فعلی که دولت آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل با تحمیل ارزش‌های ضد اسلامی بر مسلمانان جهان می‌خواهند بر جهان اسلام تسلط کامل پیدا کنند، وظیفه دانشمندان مسلمان است که با صراحت و شجاعت از اصول و مبانی و ارزش‌های اسلامی دفاع نموده، تحرکات دشمنان اسلام را در زمینه‌های فرهنگی، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی برای جوانان مسلمان سراسر جهان افشا نمایند تا آن‌ها بتوانند با

Lodge, London, Corgi. ۱. پی‌نوشت‌ها: ۱. Michael Baigint Leigh, The Temple and the Books, pp. ۱۸-۸۷. ۲. Global freemasonry, pp. ۴۱-۸۱. ۳. Alternative Religions, p ۶۱. ۴. Ibid, pp ۱۶۰-۱۶۱. ۵. Ibid, pp ۱۶۱-۳۶۱. ۶. Ibid, pp ۷۴۱-۹۴۱. ۷. UFO; Unidentified Flying Objects. ۸. The Great White Brothrehood. ۹. Alternative Religions, pp. ۲۲-۸۲۲. ۱۰. Human Cloning. ۱۱. Religious Movemets in the ۱۲st Century, p ۶۵۲. ۱۲. New Millennialism, p. ۶۹۳. ۱۳. Encyclopedia of Millenialism, pp. ۷۷۱-۸۷۱, Apocalypse Observed, pp ۹۴-۲۸۱. ۱۴. Ibid, p ۳۴۰. ۱۵. Alternative Religions, p. ۱۵۱. ۱۶. The charge of satan. ۱۷. Worlds Religions, p. ۱۵۱. ۱۸. The new Religous Movemets in the ۲۱st century, pp. ۶۴۳-۷۴۳. ۱۹. Ibid, pp ۸۵-۹۰. ۲۰. Ibid, p. ۲۰۱. ۲۱. Ibid, p. ۱۵۳. ۲۲ ایالات متحده آمریکا، مشکوه، ش ۷۹ تابستان ۱۳۸۲، ص ۶۷-۸۹. ۲۳. رجوع کنید به مقاله «مطالعات اسلام در ایالات متحده آمریکا از جمهوری تا امپراتوری» مشکوه، ش ۷۸، بهار ۱۳۸۲ ش. ص ۷۷-۵۸.

زیور صالحان

در تفسیر امام حسن عسکری(ع) روایت شده است: در پیش روی حضرت رضا(ع) اسب چموشی بود و آن‌جا گروهی بودند که اسب‌های چموش خود را رام می‌کردند، ولی هیچ یک از آن‌ها جرأت نمی‌کرد بر آن اسب سوار شود و اگر سوار می‌شد، جرأت نمی‌کرد آن را راه برد از ترس این که مبادا دست‌هایش را بلند کند و او را به زمین پرتاب کند و با شمشیر خود او را لگدمال کند. در این میان کودک هفت ساله‌ای پیدا شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا اجازه می‌دهی آن را سوار شوم و راه ببرم و رام کنم؟ حضرت امام رضا(ع) فرمود: «تو این کار را می‌کنی؟» عرض کرد: بلی. فرمودند: «چگونه این کار را خواهی کرد؟» عرض کرد: قبل از این که سوار شوم از او پیمان می‌گیرم و اطمینان حاصل می‌کنم به این که بر محمد و آل طاهرین او صد بار صلوات می‌فرستم و بر خودم ولایت شما اهل بیت را تجدید می‌کنم و تازه می‌گردانم. حضرت رضا(ع) فرمود: سوار شو. پسر اسب را راه انداخت و پیوسته او را راه برد و دوایید تا این که او را خسته و ناتوان کرد. به طوری که ناله‌اش بلند شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! امروز این اسب سوار مرا خسته و دردمند نمود، یا مرا معاف بدار و یا تحمل و طاقت مرا افزون کن. پسر بچه گفت: آنچه برای تو بهتر است - که سواری دادن به مؤمن باشد - آن را درخواست کن. حضرت رضا(ع) فرمودند: راست گفت، بعد برای اسب دعا فرمودند که خدایا به او تحمل و بیشتر و توان افزون تر مرحمت فرما. اسب آرام گرفت و به راه خود ادامه داد. و چون پسر بچه از اسب پیاده شد، امام رضا(ع) به او فرمودند: از این چهارپایان که در خانه‌اند، یا از غلامان و کنیزان و اموالی که در خزانه است، هر چه می‌خواهی درخواست کن، همانا تو مؤمن هستی و خداوند تو را در دنیا به ایمان مشهور ساخت. پسر بچه گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا اجازه می‌دهی درخواست خود را مطرح کنم؟ امام رضا(ع) فرمودند: «ای مؤمن! پیشنهاد کن و آنچه می‌خواهی مطرح کن، همانا خداوند تبارک و تعالی تو را به اندیشه درست توفیق دهد.» عرض کرد: برای من از خداوند تقیه‌ای نیکو، شناخت حقوق برادران، و عمل کردن به آنچه شناخته‌ام تقاضا کن. حضرت رضا(ع) فرمودند: خداوند آن را به تو عطا فرمود، و هر آینه بهترین نشانه و زیور بندگان صالح و آنچه آبروی آن‌ها را حفظ می‌کند، درخواست کردی. پی‌نوشت: تفسیر امام عسکری(ع)، ص ۳۲۳، ح ۱۷۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۶، بحرانی، سید هاشم، مدینه المعجز، ج ۷، ص ۱۰۰، ح ۱۰۲.

شب از نیمه گذشته، اما خواب همچنان از چشمانم گریزان است. نسیم سحری هر از گاهی می‌وزد و اشک‌هایم را از مژه می‌تکاند و بر صورتم جاری می‌کند. باز هم جمعه‌ای گذشت و باید روزها را شماره کنم تا جمعه‌ای دیگر از راه برسد. تاریکی، سکوت و سینه‌ای پر از سوز. هم صحبتی می‌خواهم تا اندوهم را با او واگویه کنم... غلتی می‌زنم و چشم در چشم ماه می‌دوزم. خسته به نظر می‌رسد. با زبان دل، سلامش می‌کنم و با گوش جان می‌شنوم که غمناک‌تر از من جواب می‌گوید. با خود فکر می‌کنم، شاید از این که طلوع کرده بی آن که از فرج خبری باشد، اندوهناک است. شاید از فراق و دوری خسته شده، و مگر ماه، تفاوت بین روزهای هفته را می‌فهمد؟... پلک‌ها را بر هم می‌نهم و خسته از روزهای بی‌مولا، پرندۀ افکارم را تا فراسوی افق‌ها پرواز می‌دهم... واقعا شگفت آور است. هرگز فکر نمی‌کردم راه به آن تاریکی و وحشت‌انگیزی، سرانجام به چنین منبع نور و روشنایی ختم شود، بی آنکه خود بفهمم در هاله‌ای از نور قرار می‌گیرم. فضای کهکشان نیز مثل نیمه شب‌های زمین بار سنگین سکوت را به دوش می‌کشد. ماه با تمام وجد پیش رویم است. تکه‌ای ابر زیر پایم می‌لغزد. ماه را می‌گیرم تا نیستم. اگر چه از لمس آن هیچ احساسی ندارم. نه خوشم می‌آید، نه تنفر پیدا می‌کنم. هیچ بویی هم نمی‌دهد. ماه چرخ می‌خورد و من در حالی که بر تکه ابری سووارم، به دنبال بهانه‌ای برای آغاز صحبت، شانه به شانه‌اش چرخ می‌خورم. خیلی طول نمی‌کشد که سکوت ممتد میان ما با ناله او کوتاه می‌شود: «باز هم نیامد... ناگزیر باید صبر کرد...» معنی حرف‌هایش را نمی‌فهمم، می‌پرسم: «بیخشد! از که حرف می‌زنی؟» و او بی آنکه نگاهم کند می‌رود و تنها صدایش به گوش می‌رسد: «ماه همیشگی آسمان‌ها و زمین، بهانه برقراری جهان... افسوس که باز هم باید بروم تا او را بیابم...» مات و مبهوت مانده‌ام. چقدر حرف‌هایش شبیه منتظران است. می‌خواهم از انتظار بپرسم، اما شاید اهل این حرف‌ها نباشد. تشنه‌ای پیاده در بیابان و از قافله جا مانده را می‌مانم که از سیرابی سواره رد قافله را می‌پرسد. صدای ماه تکانم داد: «... ای ماه! مبدا از پای بنشینی، ... چرخ ... تندتر... تندتر...، بگذار روزها طی شود و جمعه فرا رسد... می‌گویم: - تو هم به جمعه موعود می‌اندیشی؟ با تعجب نگاهم می‌کند: - مگر تو هم منتظری؟ - آری - از کجا معلوم؟ - خب... خب، من او را دوست دارم. - همین؟ - دعا می‌کنم زودتر بیاید... زهرخندی می‌زند و بار دیگر بغض‌آلود به ناله‌هایش ادامه می‌دهد: - کی طلوع می‌کنی، ای ماه‌ترین؟ ای غروب نکردنی! تا به کی فضا را هروله کنم و زمین را در پی تو چرخ بزنم؟ گفتم: «ای ماه زیبا! من هم مثل تو، حتی شب‌ها خواب ندارم. مانند امشب که اشک‌ها همدم تنهایی‌ام هستند... خط نورانی و بلندی که به سرعت به طرفم می‌آید، رشته حرفم را پاره کرد. سرم را پایین آوردم و وقتی نگاه کردم از کنار ماه عبور کرد. ترس تا مغز استخوانم را می‌لرزاند. به اطراف نگریستم. فضا پر بود از موج‌های عظیم هوا و خطوط گداخته‌ای که پس از لحظه‌ای محو می‌شدند. ماه که وحشتم را دیده بود گفت: آن خط روشن، تیر شهاب بود. آمده بود از فرج خبر بگیرد و به بقیه اطلاع دهد... آن موج‌ها نیز مأمور بارانند که به صورت باد بر ابرها می‌وزند. آن‌ها نیز ناراحتند و دچار التهاب شده‌اند... گفتم: مگر در دنیای شما هم انتظار معنا دارد؟... من و همه ستارگان شاید بهتر از تو مفهوم آن را درک کنیم. با خنده گفتم: مثلاً تو برای فرج چه می‌کنی؟ سؤالم را با سؤال دیگری جواب داد: تو خود چه می‌کنی؟ - برای سلامتی و تعجیل در فرجش دعا می‌کنم. - آیا بر قلبی مرهم می‌گذاری، در حالی که بر آن تیغ کشیده‌ای؟ بعضی، شما زمینی‌ها هم خوب ادعا می‌کنید. در حرف زدن اول و در عمل آخرید. خشم سراسر وجودم را به آتش کشیده بود. از طرفی راست می‌گفت و از سویی دیگر نمی‌خواستم به این آسانی مقابل او، کوچک شوم. گفتم: اصلاً تو از انتظار چه می‌دانی؟ مگر کسی به تو ظلم کرده. آیا خورشید جای تو را گرفته؟ درد تو چیست که مولا را می‌جویی؟ ماه کمی صدایش را بلند کرد و گفت: مگر همه باید بد باشند تا خوب‌ترین جایی داشته باشد؟ آیا انتظار دیدن چنین کسی به خودی خود کافی نیست؟ و در حالی که به ستارگانی که در اطرافش پراکنده بودند می‌نگریستم، ادامه داد: - من با آن که پاره‌های تنم را در اطرافم می‌بینم و از سلامتی آنها مطمئنم، باز هم از فاصله موجود می‌سوزم، با خود فکر می‌کنم، چطور شیعیان زمینی، پیشوایشان گاه در کنارشان هست. اما به او بی‌توجه‌اند و شاید در طول شبانه‌روز، تنها در حد دعای بعد از نماز او را یاد می‌کنند. تو راست می‌گویی، نه کسی

بر صورتم سیلی زده و نه حقم را غضب کرده‌اند، اما فراموش نکن، من و زمین نسبتاً هم سن و سالیم. او از زمان پیدایش خود تا به امروز و از این به بعد، هیچ گاه خالی از حجت خداوند نبوده، و تنها درباره‌ی این آخرین امام، که آمدنش به تأخیر افتاده، انتظار او را سخت بی‌تاب کرده. حرفش را قطع کرده و پرسیدم: زمین به خاطر حجت خداوند، استوار است و کل آفرینش متصل به ریسمان معصوم زمان هستند، پس زمین انتظار چه چیزی را می‌کشد؟ ماه نالید و گفت: سراسر بدنش را زخم‌های عفونی فرا گرفته. مگر نمی‌دانی وقتی زمین از ظلم و ستم پر شود، او می‌آید و آن را پر از عدل و داد می‌کند. زمین بارها به من گفته، از زمانی که نخستین خنجر ظلم بر پیکر هابیل فرود آمد، او به امید تحقق وعده‌ی الهی می‌چرخد... آیا بدن دردمند و رنجور طیب نمی‌خواهد؟ ماه لحظاتی سکوت کرد و پس از ناله‌ی جان‌سوزی به من خیره شد و افزود: من گذشته از آنکه آمدن مهربان‌ترین کس را انتظار می‌کشم؛ او که حتی حیوانات زیر بال لطفش با هم مأنوس می‌شوند، دلیل دومی هم دارم و آن اینکه همواره شاهد همه بی‌عدالتی‌ها بوده‌ام، و ناله‌ی سرزمین کربلا که تشنه‌ی انتقام است، صدای خون‌خواهی شهیدان از پس تاریخ و نوای استغاثه‌ی ستم‌دیدگان در گوش جانم طنین‌انداز است. گنبد قدس که صورتش را به من کرده و بر سرانگشت هلال مرا در دست گرفته و با دیده‌های خونین ناله سر می‌دهد: «ای ماه! سلام مرا به مهدی (ع) برسان و بگو صبر می‌کنم، اگرچه فرزندانم در جای جای آغوشم پرپر می‌شوند، اما من تا وقت معلوم صبر می‌کنم...» گویا کوهی از بغض در گلو می‌تلمبار شده بود، برای آنکه بحث را عوض کنم پرسیدم: - مگر تو جمال مولا- را زیارت می‌کنی؟ - مگر می‌شود او را ندیده باشم و آرام بگیرم. هر نیمه‌شب منتظر عبادت‌های او و ناله‌هایش می‌مانم تا سیمای اشک‌آلودش را رو به آسمان بلند کند و من از ماه وجودش نور بگیرم. بینم، تو چطور؟ چند بار او را دیده‌ای؟ و وقتی سکوتم را دید ادامه داد: واقعاً عجیب است، چرا که او در زمین و کنار تان است، راه می‌رود، زندگی می‌کند و بینتان حضور دارد. ولی نه، باید حدس می‌زد. می‌دانی، من از این بالا بر همه چیز احاطه دارم. هیچ چیز از نگاه نافذ و کاوشگر مخفی نمی‌ماند. بارها برخی از شما آدم‌های عاشق را دیده‌ام که شب‌ها وقت در آمدنم، به من چشم می‌دوزند و خطاب به مولای خویش می‌گویند: «الآن کجایی، کاش می‌شد روی ماه تو را بینم.» می‌دانی، آنها را که می‌بینم می‌فهمم، افراد کمی موفق به دیدار می‌شوند. چرا که اگر او را دیده بودند، حتی یک بار، هیچ گاه مرا که پرتویی از منبع نور جمال او هستم، به پای مقایسه نمی‌کشاندند. - راستی، آیا برای تو فرقی می‌کند که چندم ماه طلوع کنی؟ - من نیمه‌ی اول را خیلی دوست دارم و هر بار سعی می‌کنم نقاط ضعف خود را اصلاح کنم تا چهاردهم ماه که قرص کامل می‌شوم، اما هرچه زمان می‌گذرد، از فراقش آب می‌شوم، آنقدر که از من هلال باریکی باقی می‌ماند. قدس هم مثل من، البته هنوز نمی‌دانم بر سر انگشت خود هلال روی مرا در دست گرفته یا هلالی که شب یازدهم محرم سال ۶۱ ق. پیشاپیش کاروان غریبی طلوع کرده بود... هنوز از او نپرسیده‌ام و نمی‌خواهم بیرسم... چرا که هلال هر کدام باشد، هر دو به ظهور ماه کامل همیشگی، منتهی می‌شود، راستی نگفتی تو که ادعای عاشقی می‌کنی چه اندازه خود را اصلاح کرده‌ای؟ هنوز جوابی نداده بودم که ادامه داد: چقدر بی‌عیبی که اگر مولا بیاید از نگاه محبتش بهره‌مند شوی؟ ... آیا فکر نمی‌کنی، شمشیر عدالتش از رگ‌های گردن تو نیز بگذرد... مسلمانی خود را با چه چیز به اثبات می‌رسانی؟... و فرضیه‌ی منتظر بودن را با کدام واژه به اثبات می‌رسانی؟... نکنند سر جاده ایستاده باشی تا مسافر بیاید، اما سنگلاخ از سر راه بر نداشته به سویس کلوخ پرتاب کنی. اگر خون خویش را مقابل قدم‌های مبارکش نمی‌ریزی، به آب و جاروکن‌های جاده هم خنده‌ی تمسخر نزن... ماه می‌رود و می‌گوید و مرا با سخنانش به شک می‌نشانند... می‌گویم: «چه باید کرد؟» ماه که معلوم است حالش دگرگون شده و در زمین دنبال گمشده‌ای می‌گردد، گفت: - آماده باش و دیگران را آماده کن. از ناپاکی‌ها فاصله بگیر و بیش از پیش خود را به مولا شبیه کن. نگو کو تا بیاید، او در حرکت است، راه پر از سختی و دست‌انداز است... و رفته رفته صدایش در فضا گم می‌شود... ماه خم شد و به نقطه‌ای چشم دوخت. گفتم: چه شده؟ آنجا چه خبر است؟ پاسخم را نداد، ناله‌ام بلند شد: با تو هستم، کمی بیشتر بگو، آن لحظه‌ای که رویش را زیارت می‌کنی چه حالی داری؟ ماه که از پرتوافکنی دست کشیده بود و چشم از زمین

بر نمی‌داشت، آهسته گفت: صحنه‌ای که انتظارش را می‌کشیدم، مقابلم قرار گرفته... وقتی برای تماشا سرک کشیدم، گفت: «تلاش بی‌فایده است، تو در زمین و کنار او هستی اما بی‌نصیب، آیا می‌خواهی از این فاصله...؟ برگرد... دیگر بس است، آنچه گفتنی بود بیان شد... برو و بدان تمام خوشی و راحتی من، زمانی است که او بیاید و من و خورشید و همه کیهانشان‌ها و تیرهای شهاب به امر خداوند در خدمت او باشیم. تکه‌های ابر از هر طرف گرد ماه جمع شدند. چون دختر کانی که دور عروس را گرفته و از روزنه‌ای به بهترین داماد خیره شده‌اند... و من از فراز آسمان‌ها سقوط می‌کنم... تاریکی... و ماه بزرگ هر لحظه در نظرم کوچک، کوچک و کوچک‌تر می‌شود... از این پهلو به آن پهلو می‌شوم. چشمانم را باز می‌کنم و چشم در چشم ماه می‌دوزم و می‌گویم: «این الأقمار المنيرة...»

سلام بر ت

و ... و آسمان کبود بود. ستاره‌ها به رقص خون درآمدند. کسی نگفت: عاشقان مرگ! صبح‌تان بخیر! چقدر حرف، میان سر، و نیزه‌های آتشین، میان ترد ساقه‌ها و برگ‌ها، و بارش همیشه تگرگ‌ها. میان هر چه آتش است و هر چه سر. میان آنکه می‌نوشت: «عشق و سرنوشت» سه روز رفت و هیچ کس به جز خدا غزل نخواند؟... سلام! سلام بر تو که در فصل باران، باریدی، با قطراتی از آتش؛ و سلام بر تو که آیت عشق را در وجود او یافتی و جان را فدای معشوق ساختی. سلام بر تو که ترنم ناله «هل من ناصر ینصرنی»، باغ‌های غیرت و رشادت و ایثار را در وجودت پرورانده و چشمه‌سار عشق را در اعماق وجودت جوشانده و اما تو کیستی؟ خواستم بگویم تو «حبیب»ی آن که در عاشورا محبوب دلها شد و محبت حسین را سرلوحه دل خویش قرار داد. اما از «زهیر» شرم کردم پس تو زهیری. همان که در عاشورا چون زهره‌ای درخشید. ولی مگر می‌توان حماسه «حز» را فراموش کرد؟ پس تو حزی، همو که حریت را از لگدمال شدن زیر پای لشگریان سیاهی رهایی بخشید. آری! خواستم بگویم تو حزی، اما رشادت قیس، قلم را بر دستان من خشکاند، پس تو قیس هستی. «قیس»، یعنی مقیاس شهادت. ولی مگر می‌توان ایثار «قاسم» را فراموش کرد؟ پس تو قاسمی، همو که قسمی از شهادت را نصیب خود ساخت. آری! خواستم بگویم تو قاسمی! اما دستان بریده و چشمان خون‌بار «عباس» به یاد آمد. پس تو عباسی! یگانه علم‌دار عشق، دلاوری که با نثار جان خود به پای حسین، علیه‌السلام؛ حق برادری را ادا کرد. آری! خواستم بگویم تو عباسی ولی علم ظلم بر سرزمین حنجره علی اصغر مرا شرمسار کرد. پس تو علی اصغری! آن خردسال دلاور، اما چگونه می‌توان جسم لگدکوب «علی اکبر» را از یاد برد؟! آری! تو علی اکبری! ولی باز هم نه! پس تو کیستی؟ تو ۷۲ ستاره، در آسمان ایمانی. ۷۲ ستاره که روح عشق به حسین، علیه‌السلام، آن‌ها را یکی کرده. پس سلام بر تو ای ماه تابان! پس ای تو! سلام را نثارت می‌کنم. تا جهان باقی است و تا شب و روز برپاست. پی‌نوشت؟: از شعر سید محمد علی موسوی، مجله اهل قلم، شماره ۳.

ساقه‌های نیاز

مهدی جان! ای کاش می‌دانستم چشمان پاک کدامین خاک حضور سبز تو را به تماشا نشسته است و بر نمی‌قدم‌هایت بوسه می‌زند. مولای من! ای کاش می‌دانستم کدامین سرزمین غریب با وجود نازنین تو آشنایی دارد و آغوش خویش را برای مهربانی‌هایت گشوده است. یابن الحسن! سخت است برای من که سایه تمام مردم از میان کوچه نگاهم بگذرد، اما پنجره چشمانم به روی خورشید زیبای تو بسته باشد و باغ دلم از بهار صدایت بی‌نصیب بماند. ای یوسف دور از وطن! سخت است برای من که از اشک فراق، بی‌طاقت شوم، در حالی که مردمان یاد تو را از خاطر برده باشند. ای فرزند ماه‌های تابان! عمری است که به انتظار طلوع تو در ساحل حسرت نشسته‌ایم. قلب‌های تشنه ما به اشتیاق ظهور تو می‌تپد و کبوتران دعا، قنوت دست‌هایمان را رو به دریای

خدا می‌برند. کی می‌شود که موج صدای گرم تو برخیزد و زلال قطره‌های ناب تو سیرابمان کند؟ ای آرزوی مشتاقان! کی می‌شود که آسمان دل‌هایمان از نسیم صبح گاهی سلام تو معطر شود و شب چشمانمان به جمال ماه تابان تو روشن گردد؟ ای امید منتظران! کی می‌شود که ذوالفقار تو برگردن دشمنان و منکران حق بنشیند و پرچم عدل و دادگری‌ات بر فراز شهر و دیار مؤمنان سایه افکند؟ یا صاحب‌الزمان! آیا می‌شود که در حرم امن تو اجازه ورود بیابیم و پروانه‌وار گرد کعبه وجود مقدست طواف کنیم؟ ۱ دعای ندبه از جمله دعا‌های ارزنده‌ای است که امام جعفر صادق (ع) به دوستان و شیعیان تعلیم داده و به آنان امر فرموده که این دعا را در اعیاد چهارگانه؛ یعنی عید فطر، عید قربان، عید غدیر و عید جمعه بخوانند و به ما سفارش فرموده که در عصر غیبت با این دعا با محبوب و مولای خود راز دل گوئیم و تجدید عهد کنیم. دعای ندبه، مجموعه کاملی از عقاید شیعیان است که در آن توحید، نبوت انبیا و پیامبر اکرم (ص)، ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) و فتنه‌های پس از پیامبر ذکر شده و سپس با زیباترین و پرسوزترین واژه‌ها، دل‌های عاشق را به مناجات با امام زمان (ع) و دعا برای تعجیل در ظهور ایشان فرا می‌خواند. این دعا، ندبه و ناله منتظران و شیفتگانی است که بر مظلومیت ائمه معصومین (ع) اشک می‌ریزند و در فراق امام عصر خویش، بی‌تابی می‌کنند. پی‌نوشت ۱.

مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

نسیم

شکوفه نوجوانی که سر به «هوا» است، خورشید به او می‌خندد. آن مرد که آمد، عشق آمد، مهر آمد، و... صبح آمد. پرستوی جانم، بوی بهار را زودتر از من فهمیده است. از خدا که قهر کردم، بوسه داغ شیطان بر پیشانی‌ام نشست. یک قلب نوساز، و سند دست اول، با کم‌ترین قیمت به فروش می‌رسد. «آبی» ترین لحظه عمر، «تشنگی» برای دوست است. از خواب که برخاست، از کنج شرقی وجودش خورشید طلوع کرد. کاش باز آبی مثل باران بی‌ریا و ساده‌ای چون دعا، مهمان هر سجاده‌ای باز هم می‌آیی از یک راه دور شهر را پر می‌کنی از عطر و نور سبز می‌روی میان قلب‌ها عطر گل‌ها را تو می‌بخشی به ما چشم خواب آلوده را تر می‌کنی غصه‌ها را زود پرپر می‌کنی می‌شوی هم صحبت پروانه‌ها می‌نشانی عشق را در خانه‌ها با تهی‌دستان محبت می‌کنی شادمانی را تو قسمت می‌کنی پیشوازت ماه می‌آید ز اوج نور می‌ریزد به پایت موج موج انتظارت همدم دیرین ماست حرف‌هایت صحبت شیرین ماست زودتر ای کاش باز آیی ز راه گل می‌کنی چون ماه در باغ نگاه رابعه راد غزل انتظار نگذار مردابی شویم ای روح دریایی ما را ببر با جذبه‌های موجی تماشایی دیگر دلم سیر است از دل‌های پا در خاک دیگر دلم سیر است دل‌های دنیایی حتی بهاران بوی غربت می‌دهد این جا؛ دور از تو می‌خوانند گل‌ها، شعر تنهایی خورشید من! لطفی کم برخیزد دلم از خاک صبحی که می‌خواهی نقاب از چهره بگشایی سرشار خواهد شد زمین از مهربانی‌ها لبریز خواهد شد جان از عشق و زیبایی با بارش دست تو در آدینه موعود از برق چشمان تو در آن صبح رویایی رضا معتمد دست‌های سبز دعا! ... آقا جان! دیری است که پرنده زخمی دل‌هامان پرواز را تمنا می‌کند. آخر چقدر دل‌هامان تاب دوری‌ات را دارد، دست‌های سبز دعا را بنگر که در آسمان آبی، انتظار آمدنت را می‌کشد. ما دست به دعا برداشته‌ایم که: «خدا کند که بیایی!» مهدی رضانی متین مهدی جان! عدالت در انتظار قدم مبارک توست. فاطمه محرابیان با یاد تو می‌خندم، تا روزی با آمدنت، اشکی از شوق، نثار گونه‌هایم کنم. زهرا خانفرو در کوچه‌های تاریک عشقم، به دنبال روزنه‌ای، به دنبال سایه‌ای از تو می‌گردم مهدیه سالاری زندگی را با وجود تو روشن و پاک می‌بینم. آبی مثل آسمان، آفتابی مثل خورشید و نقره‌ای مثل ساحل دریا! طیبه کامرانی مهدی خواهد آمد و ما زندگی تازه‌ای را آغاز خواهیم نمود و معنای حقیقی عشق را خواهیم فهمید. وقتی که بیایی شعرهای انتظار همه به تو اقتدا خواهند کرد. فاطمه رحیمیان

مدینه اولین باری است که میهمانانی چنین غریبه را به خود می‌بینند. کاروانی متشکل از شصت میهمان ناآشنا که لباس‌های بلند مشکی پوشیده‌اند، به گردنشان صلیب آویخته‌اند، کلاه‌های جواهرنشان بر سر گذاشته‌اند، زنجیرهای طلا به کمر بسته‌اند و انواع و اقسام طلا و جواهرات را بر لباس‌های خود نصب کرده‌اند. وقتی این شصت نفر برای دیدار با پیامبر، وارد مسجد می‌شوند، همه با حیرت و تعجب به آنها نگاه می‌کنند. اما پیامبر بی‌اعتنا از کنار آنان می‌گذرد و از مسجد بیرون می‌رود هم هیأت میهمانان و هم مسلمانان، از این رفتار پیامبر، غرق در تعجب و شگفتی می‌شوند. مسلمانان تا کنون ندیده‌اند که پیامبر مهربانشان به میهمانان بی‌توجهی کند به همین دلیل، وقتی سرپرست هیأت مسیحی علت بی‌اعتنایی پیامبر را سؤال می‌کند، هیچ کدام از مسلمانان پاسخی برای گفتن پیدا نمی‌کنند. تنها راهی که به نظر می‌رسد، این است که علت این رفتار پیامبر را از حضرت علی پرسند، چرا که او نزدیک‌ترین فرد به پیامبر و آگاه‌ترین، نسبت به دین و سیره و سنت اوست. مشکل، مثل همیشه به دست علی حل می‌شود. پاسخ او این است که: «پیامبر با تجملات و تشریفات، میانه‌ای ندارند؛ اگر می‌خواهید مورد توجه و استقبال پیامبر قرار بگیرید، باید این طلاجات و جواهرات و تجملات را فروبگذارید و با هیأتی ساده، به حضور ایشان برسید.» این رفتار پیامبر، هیأت میهمان را به یاد پیامبرشان، حضرت مسیحی می‌اندازد که خود با نهایت سادگی می‌زیست و پیروانش را نیز به رعایت سادگی سفارش می‌کرد. آنان از این که می‌بینند، در رفتار و کردار، این همه از پیامبرشان فاصله گرفته‌اند، احساس شرمساری می‌کنند. میهمانان مسیحی وقتی جواهرات و تجملات خود را کنار می‌گذارند و با هیأتی ساده وارد مسجد می‌شوند، پیامبر از جای برمی‌خیزد و به گرمی از آنان استقبال می‌کند. شصت دانشمند مسیحی، دور تا دور پیامبر می‌نشینند و پیامبر به یکایک آنها خوشامد می‌گوید، در میان این شصت نفر، که همه از پیران و بزرگان مسیحی نجران هستند، «ابوحارثه» اسقف بزرگ نجران و «شرحبیل» نیز به چشم می‌خورند. پیداست که سرپرستی هیأت را ابوحارثه اسقف بزرگ نجران، بر عهده دارد. او نگاهی به شرحبیل و دیگر همراهان خود می‌اندازد و با پیامبر شروع به سخن گفتن می‌کند: «چندی پیش نامه‌ای از شما به دست ما رسید، آمدم تا از نزدیک، حرف‌های شما را بشنوم». پیامبر می‌فرماید: «آنچه من از شما خواسته‌ام، پذیرش اسلام و پرستش خدای یگانه است.» و برای معرفی اسلام، آیاتی از قرآن را برایشان می‌خواند. اسقف اعظم پاسخ می‌دهد: «اگر منظور از پذیرش اسلام، ایمان به خداست، ما قبلاً به خدا ایمان آورده‌ایم و به احکام او عمل می‌کنیم.» پیامبر می‌فرماید: «پذیرش اسلام، علایمی دارد که با آنچه شما معتقدید و انجام می‌دهید، سازگاری ندارد. شما برای خدا فرزند قائلید و مسیح را خدا می‌دانید، در حالی که این اعتقاد، با پرستش خدای یگانه متفاوت است.» اسقف برای لحظاتی سکوت می‌کند و در ذهن دنبال پاسخی مناسب می‌گردد. یکی دیگر از بزرگان مسیحی که اسقف را در مانده در جواب می‌بیند، به یاری‌اش می‌آید و پاسخ می‌دهد: «مسیح به این دلیل فرزند خداست که مادر او مریم، بدون این که با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورد. این نشان می‌دهد که او باید خدای جهان باشد.» پیامبر لحظه‌ای سکوت می‌کند. ناگهان فرشته وحی نازل می‌شود و پاسخ این کلام را از جانب خداوند برای پیامبر می‌آورد. پیامبر بلافاصله پیام خداوند را برای آنان بازگو می‌کند: «وضع حضرت عیسی در پیشگاه خداوند، همانند حضرت آدم است که او را به قدرت خود از خاک آفرید...» ۱ و توضیح می‌دهد که «اگر نداشتن پدر دلالت بر خدایی کند، حضرت آدم که نه پدر داشت و نه مادر، بیشتر شایسته مقام خدایی است. در حالی که چنین نیست و هر دو بنده و مخلوق خداوند هستند.» لحظات به کندی می‌گذرد، همه سرها را به زیر می‌اندازند و به فکر فرو می‌روند. هیچ یک از شصت دانشمند مسیحی، پاسخی برای این کلام پیدا نمی‌کنند. لحظات به کندی می‌گذرد؛ دانشمندان یکی یکی سرهایشان را بلند می‌کنند و در انتظار شنیدن پاسخ به یکدیگر نگاه می‌کنند، به اسقف اعظم، به شرحبیل؛ اما... سکوت محض. عاقبت اسقف اعظم به حرف می‌آید: «ما قانع نشدیم. تنها راهی که برای اثبات حقیقت باقی می‌ماند، این است که با هم مباحثه کنیم. یعنی ما و شما دست به دعا برداریم و از خداوند بخواهیم که هر کس خلاف می‌گوید به عذاب خداوند گرفتار شود.» پیامبر لحظه‌ای می‌ماند. تعجب می‌کند از اینکه اینان این استدلال روشن را نمی‌پذیرند و مقاومت می‌کنند. مسیحیان چشم به دهان پیامبر می‌دوزند تا پاسخ او را

بشنوند. در این حال، باز فرشته وحی فرود می‌آید و پیام خداوند را به پیامبر می‌رساند. پیام این است: «هر کس پس از روشن شدن حقیقت، با تو به انکار و مجادله برخیزد، [به مباحله دعوتش کن] بگو بیایید، شما فرزندانان را بیاورید و ما هم فرزندانمان، شما زنانان را بیاورید و ما هم زنانمان. شما جان‌هایتان را بیاورید و ما هم جان‌هایمان، سپس با تضرع به درگاه خدا رویم و لعنت او را بر دروغگویان طلب کنیم.» ۲ پیامبر پس از انتقال پیام خداوند به آنان، اعلام می‌کند که من برای مباحله آماده‌ام. دانشمندان مسیحی به هم نگاه می‌کنند، پیداست که برخی از این پیشنهاد اسقف رضایتمند نیستند، اما انگار چاره‌ای نیست. زمان مراسم مباحله، صبح روز بعد و مکان آن صحرای بیرون مدینه تعیین می‌شود. دانشمندان مسیحی موقتاً با پیامبر خداحافظی می‌کنند و به اقامت گاه خود باز می‌گردند تا برای مراسم مباحله آماده شوند. صبح است، شصت دانشمند مسیحی در بیرون مدینه ایستاده‌اند و چشم به دروازه مدینه دوخته‌اند تا محمد با لشکری از یاران خود، از شهر خارج شود و در مراسم مباحله حضور پیدا کند. تعداد زیادی از مسلمانان نیز در کنار دروازه شهر و در اطراف مسیحیان و در طول مسیر صف کشیده‌اند تا بیننده این مراسم بی‌نظیر و بی‌سابقه باشند. نفس‌ها در سینه حبس شده و همه چشم‌ها به دروازه مدینه خیره شده است. لحظات انتظار سپری می‌شود و پیامبر در حالی که حسین را در آغوش دارد و دست حسن را در دست، از دروازه مدینه خارج می‌شود. پشت سر او تنها یک مرد و زن دیده می‌شوند. این مرد علی است و این زن فاطمه. تعجب و حیرت، همراه با نگرانی و وحشت بر دل مسیحیان سایه می‌افکند. شرحیل به اسقف می‌گوید: نگاه کن. او فقط دختر، داماد و دو نوه خود را به همراه آورده است. اسقف که صدایش از التهاب می‌لرزد، می‌گوید: «همین نشان حقانیت است. به جای این که لشکری را برای مباحله بیاورد، فقط عزیزان و نزدیکان خود را آورده است، پیداست به حقانیت دعوت خود مطمئن است که عزیزترین کسانش را سپر بلا ساخته است.» شرحیل می‌گوید: «دیروز محمد گفت که فرزندانمان و زنانمان و جان‌هایمان. پیداست که علی را به عنوان جان خود همراه آورده است.» «آری، علی برای محمد از جان عزیزتر است. در کتاب‌های قدیمی ما، نام او به عنوان وصی و جانشین او آمده است...» در این حال، چندین نفر از مسیحیان خود را به اسقف می‌رسانند و با نگرانی و اضطراب می‌گویند: «ما به این مباحله تن نمی‌دهیم. چرا که عذاب خدا را برای خود حتمی می‌شماریم.» چند نفر دیگر ادامه می‌دهند: «مباحله مصلحت نیست. چه بسا عذاب، همه مسیحیان را در بر بگیرد.» کم‌کم تشویش و ولوله در میان تمام دانشمندان مسیحی می‌افتد و همه تلاش می‌کنند که به نحوی اسقف را از انجام این مباحله بازدارند. اسقف به بالای سنگی می‌رود، به اشاره دست، همه را آرام می‌کند و در حالی که چانه و موهای سپید ریشش از التهاب می‌لرزد، می‌گوید: «من معتقدم که مباحله صلاح نیست. این پنج چهره نورانی که من می‌بینم، اگر دست به دعا بردارند، کوه‌ها را از زمین می‌کنند، در صورت وقوع مباحله، نابودی ما حتمی است و چه بسا عذاب، همه مسیحیان جهان را در بر بگیرد.» اسقف از سنگ پایین می‌آید و با دست و پای لرزان و مرتعش، خود را به پیامبر می‌رساند. بقیه نیز دنبال او روانه می‌شوند. اسقف در مقابل پیامبر، با خضوع و تواضع، سرش را به زیر می‌افکند و می‌گوید: «ما را از مباحله معاف کنید. هر شرطی که داشته باشید، قبول می‌کنیم.» پیامبر با بزرگواری و مهربانی، انصراف‌شان را از مباحله می‌پذیرد و می‌پذیرد که به ازای پرداخت مالیات، از جان و مال آنان و مردم نجران، در مقابل دشمنان، محافظت کند. خبر این واقعه، به سرعت در میان مسیحیان نجران و دیگر مناطق پخش می‌شود و مسیحیان حقیقت‌جو را به مدینه پیامبر سوق می‌دهد. پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از مجله بشارت، شماره ۱. ۱. «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». آل عمران (۳)، آیه ۵۹. ۲. «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ، فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». آل عمران (۳)، آیه ۶۱

سنت‌های نیکو

داستان ازدواج آیت الله سید محمد حسن نجفی قوچانی معروف به آقا نجفی قوچانی در ابتدای امر نام آقانجفی قوچانی نام

ناشناخته‌ای به نظر می‌آید، ولی وقتی که نام «سیاحت غرب» یا «سرنوشت ارواح پس از مرگ» به میان می‌آید، آن وقت چهره این عالم دانشور به عنوان نویسنده این کتاب، از غبار غربت زدوده می‌شود. همچنین او با نوشتن کتاب سیاحت شرق علاوه بر شرح حال خود، چگونگی زندگی طلبگی و وضع اجتماعی آن زمان (حدود ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۸ هجری قمری) را در قوچان، مشهد، اصفهان و نجف را با بیانی ساده و شیرین نگاشته است. ما در این جا داستان ازدواج او را با زبان خودش (البته با تلخیص و ویرایش) از کتاب سیاحت شرق نقل می‌کنیم: در نیمه ماه رجب سال ۱۳۲۵ قمری، مطابق مرسوم همه ساله جهت زیارت سیدالشهداء (ع) از نجف راهی کربلا شدم. در میان صحن امام حسین (ع)، یکی از رفقای خراسانی مرا دید و گفت: «فلانی! اگر زن می‌خواهی، مثل همیشه که زیارت حبیب بن مظاهر را می‌خوانی، بعد از آن دو رکعت نماز و یک سوره یاسین به نیت هدیه به روح حبیب بخوان و بعد از آن حاجت خود را بخواه؛ که به زیارتی دیگر نمی‌آیی، الا آن که ازدواج کرده باشی!» گفت: «همین طور است که می‌گویم، تجربه شده است». القصه! من رفتم همین کار را کردم. ولی وقت حاجت خواستن گفتم: «حبیب! من زنی می‌خواهم که با او به خوبی و خوشی زندگانی کنم. حال مرا بسنج، که من از عهده مخارج خود بر نمی‌آیم، تا چه رسد به زن و بچه که حقیقتاً جهنم دنیا است. یا حبیب! خوب چشم‌هایت را باز کن که من گاهی بی‌شام و نهار مانده‌ام و رو نداشته‌ام که از رفقا پول قرض کنم؛ با زن و بچه ممکن نیست که به بی‌غذایی صبر کنم و قرض خواستن هم از کوه احد برای من سنگین تر است. حاجت من فقط زن گرفتن نیست بلکه با زندگانی متعارف به حال خود که زیاد از طرف زن و خرجی او در سختی نباشم و در خجالت هم نیفتم. این هم تا نیمه شعبان یعنی یک ماه دیگر هم که من دوباره از نجف برای زیارت می‌آیم، باید درست بشود، چنانچه این طور زن گرفتن از دست تو بر نمی‌آید، یک قدم هم راضی نیستم برای من برداری و قوز بالای قوز بسازی! والسّلام». فردای آن روز به نجف بازگشتم و مانند سابق مشغول درس و بحث شدم و آن مطلب هم از یادم رفت. ده روز بعد، شب عید مبعث از حرم امیرالمؤمنین (ع) خارج می‌شدم که دو نفر از رفقای خراسانی که در میان صحن نشسته بودند، مرا صدا زدند. رفتم کنار آن‌ها نشستم. یکی از آن‌ها عیالی از کربلا گرفته بود، به من گفت: «چرا زن نمی‌گیری؟» گفتم: «مگر تو مرا نمی‌شناسی؟ من با چه چیزم زن بگیرم؟» گفت: «زن گرفتن چیزی نمی‌خواهد و تفاوتی هم در خرج پیدا نمی‌شود. من سال‌هاست که زن گرفته‌ام و تجربه نموده‌ام». گفتم: «یعنی چه! چنین چیزی ممکن نیست!» او هم شروع کرد با دلایل به اثبات این مطلب که تفاوت در خرجی پیدا نمی‌شود او گفت: «اولاً: تو سال‌هاست که سهمیه نان آخوند خراسانی را نمی‌گیری. بر عهده من که سهمیه تو را وصل کنم؛ ثانیاً: آن خرجی که تو خرج مهمان در ایام مجردی می‌کنی (چون من رفقا را زیاد مهمان می‌کردم) خرج زن می‌کنی. تنها تفاوتی که در خرج می‌شود، ۱۵ تومان کرایه خانه در سال است که باید به طریقی جبران کنی». گفتم: «اگر تفاوت فقط پانزده تومان در سال است که خیلی دیر شده است. همین الان برخیز برای من زن پیدا کن». گفت: خویشان کربلایی من فعلاً به زیارت آمده‌اند و در منزل ما هستند. خانواده خوب و نجیبی هستند. دختر خوبی هم دارند، اگر اجازه دهی من خواستگاری کنم». گفتم: «کار دیر شده را زود انجام بده». او رفت که مقدمات کار را انجام دهد. خواستگاری هم صورت گرفت ولی خانواده دختر موافقت نکردند، ولی با توسل به حضرت علی (ع) ۱ و تفضلات الهی نتیجه داد. در نیمه شعبان (همان موعد مقرر با حبیب بن مظاهر) که برای زیارت از نجف به کربلا رفته بودم، همان واسطه دوباره از آن‌ها خواستگاری کرد و موافقتشان را جلب کرد. همان روز عصر مراسم عقد برگزار شد. مهریه هم ۲۰۰ تومان پول مقرر شد. به این صورت که ۱۲۵ تومان نقد و ۷۵ تومان نسیه که بعداً ادا شود. از ۱۲۵ تومان نقد، خود پدر زن مبلغ ۱۰۰ تومان آن را از بابت سهم امام پرداخت و فقط ۲۵ تومان باقی ماند. از مراسم عقد که خارج شدم، یکی از دوستانم را دیدم. گفت: «در نزد آیت‌الله حاج شیخ عبدالله مازندرانی مقداری پول هست که موقوف است برای هر سیدی که تازه داماد شود، ۱۵ تومان به او کمک کند. من می‌روم آن را برای تو بگیرم». گفتم: «حالا که در این دیار غربت آن شیخ واسطه، پدر من شده، تو هم برو مادر من باش». شب به زیارت امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) رفتم. صبح، شیخ مادر ۱۵ تومان را آورد. داد به شیخ پدر که آن را به

خانواده دختر تحویل دهد و بگوید: فقط ۱۰ تومان باقی را به خانواده دختر تحویل دهد و بگوید: فقط ۱۰ تومان باقی مانده که آن هم امروز و فردا می‌دهم و پس از آن عروسی انجام شود. شیخ پدر و شیخ مادر هر دو با من مخالفت کردند و گفتند: «به این زودی نمی‌شود عروسی انجام شود و صلاح تو هم نیست. چون دختر هر چه در خانه پدر و مادرش بماند، جهیزیۀ بهتری تهیه می‌کند و لااقل یک و نیم ماه یعنی تا آخر ماه مبارک رمضان طول می‌کشد». گفتم: «مگر من بنای تجارت و طمع به مال زن دارم که این وعده‌ها را به من می‌دهید. من زن گرفته‌ام و هرگز صبر نمی‌کنم». گفتند: «تو که این قدر طالب زن نبودی! تو که مدعی بودی نفس را کشته‌ای! حال چرا صبر نمی‌کنی؟ بالا-خره باید یکی دو قطعه لباس برای خودش و برای تو بدوزد. این اندازه که از واجبات عروسی است. برای این کارهای لازم به کمتر از یک ماه که نیمه ماه رمضان باشد، نمی‌شود. به آن‌ها می‌گوییم: نیمه ماه مبارک آماده باشند، که از نجف می‌آییم، هم ده تومان باقی مانده را می‌دهیم و هم عروسی را برگزار می‌کنیم». گفتم: «این اندازه خوب و عین عدالت است». همان روز به نجف باز گشتیم. کسی مثل من که خرج یک سالش در ایام مجردی کلاً ۳۸ تومان بود، یعنی ماهی حدوداً ۳ تومان و ۲ ریال، بعد از این که به نجف باز گشتیم، باران پول بود که بر من شروع به باریدن گرفت؛ بیست و پنج تومان توسط آخوند خراسانی، پانزده تومان نیز باز توسط آخوند خراسانی به مناسبتی دیگر، ۲ مجموعاً چهل تومان. از جاهای دیگر مانند بعضی از شاگردانم که فرزندان اشخاصی ثروتمند بودند، تا حدود بیست تومان جمع شد. یعنی پول هزینه پنج سال زندگی مجردی من. این جا بود که یاد آیه شریفه و انکحوا الایمی منکم... إن یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم؛ ۳ بی همسران خود را همسر دهید... اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد و خدا گشایشگر داناست. افتادم و شکر باری تعالی را به جای آوردم. با خود می‌گفتم: «ای کاش زودتر زن می‌گرفتم. اگر همین طور پیش بروم، زن گرفتن عجب عالمی دارد». خلاصه! نیمه ماه مبارک رمضان با شیخ پدر و شیخ مادر که هر کدام خانواده‌هایشان را نیز به همراه خود آورده بودند، به کربلا رفتیم. به دلیل این که نوزدهم و بیست و یکم ماه رمضان ایام شهادت حضرت علی (ع) بود، مراسم عروسی را تا بیست و سوم ماه به تأخیر انداختیم. بعد از اتمام ماه رمضان، همراه جهازیه، همسرم را نیز به نجف آوردیم و به این ترتیب زندگی متأهلی بنده آغاز شد. ۳ پی‌نوشت‌ها: ۱. داستان این توسل هم داستان شیرین و جالبی است که ما به دلیل رعایت اختصار نقل نکردیم، برای اطلاع به کتاب سیاحت شرق رجوع کنید. ۲. برای اطلاع از چگونگی پرداخت این مبلغ، به کتاب سیاحت شرق رجوع کنید. ۳. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۲.

کلبانک

کرامات نورانی هلا روز و شب فانی چشم تو دلم شد چراغانی چشم تو به مهمان، شراب عطش می‌دهد شگفت است مهمانی چشم تو بنا را بر اصل خماری نهاد ز روز ازل بانی چشم تو پر از مثنوی‌های رندانه است شب شعر عرفانی چشم تو تویی قطب روحانی جان من منم سالک فانی چشم تو دلم نیمه شب‌ها قدم می‌زند در آفاق بارانی چشم تو شفا می‌دهد آشکارا به دل اشارات پنهانی چشم تو هلا توشه‌ی راه دریا دلان مفاهیم طوفانی چشم تو مرا جذب آیین آینه کرد کرامات نورانی چشم تو از این پس مرید نگاه توام به آیات قرآنی چشم تو سید حسن حسینی آیه حُسن سراغ ما تو بیا ای بهار جاویدم که از فراق تو سردی گرفته امیدم نمی‌توانم ز دو چشمت نخواند آیه حُسن ملازم است نگاهت برای خورشیدم زمان هجرت تو سال و ماه نشناسد سفید مویی من یک نشان ز تبعیدم من آن سکوت غریبانه را چه چاره کنم سکوت کردم و گفتم تراست تقلیدم تویی ستاره، تویی ماه، هم تویی خورشید منم چو ذره که بی‌انتهاست تصعیدم یگانگی کن و یک‌رنگی ای تضاد تناسب تقارب تو رساند مرا به توحیدم تمام لحظه رنگین در انکسار شفق بود گذشت تاری شب‌ها گریخت تهدیدم بیا تو ای همه مهر و وفا کجایی تو رقیب می‌شکند اقتدار تأییدم بخوان به محفل جانان به یک اشاره مرا که آن اشاره برون آورد ز تردیدم محمد شکوهی زنگانی (زنجان) عطش دیدار در عطش دیدارت

ثانیه‌ها را می‌شمارم تو در کجای این سرزمین ایستاده‌ای، کاش صدایم به گوش باد می‌رسید! به انتظارت نشسته‌ام، در کوچه‌های فراموشی! انتظار نقره‌ایم کی به پایان خواهد آمد؟ تو از فراسوی کبودی آسمان می‌آیی و من منور خواهم شد از درخشش وجودت. زمان فراق چه دیر می‌گذرد! فاطمه نوروزیان هر کسی مطلوب و معشوقی گرفت یا امام العصر ما زان توایم بنده انعام و احسان توایم بر نمی‌داریم سر از خاک درت تا ابد بر عهد و پیمان توایم در صراط مستقیم بندگی پیرو ارشاد و برهان توایم پُر شود از فتنه، گر روی زمین بیم نبود چون غلامان توایم پیشه ما عشق و شوق کوی تو است چاکرانه سر به فرمان توایم هر کسی مطلوب و معشوقی گرفت ما گرفتار و پریشان توایم هر کسی را علت و بیماری است ما همه بیمار هجران توایم دردمندانیم از سوز فراق جملگی محتاج درمان توایم مُلک دنیاگر همه از آن ما است ریزه‌خواران سیر خون توایم ور چو خورشیدیم بر اوج سپهر ذره‌ای از مهر رخشان توایم «لطفی صافی» بگو با وجد و شوق یا ولی عصر ما زان توایم آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی

مسجد جمکران، کانون هدایت

حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به استفتای جمعی از مؤمنین درباره مسجد جمکران، تصریح کردند: مسجد جمکران این استعداد را دارد که تبدیل به یک قطب فرهنگی فعال برای خنثی کردن شیخون فرهنگی دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) مخصوصاً برای جوانان گردد. متن استفتاء و پاسخ مشروح معظم‌له که در زیر آمده است، تقدیم می‌گردد: سؤال: حضرت عالی سابقاً در معرفی مسجد جمکران مطالب ارزنده‌ای فرموده‌اید، خیل عاشقان امام زمان (ع)، مصرانه درخواست دارند، معرفی جامع‌تر و بیشتری درباره این کانون بزرگ دینی بفرمایید تا هرگونه ابهام و وسوسه ناآگاهان را برطرف سازد. جواب: لازم می‌دانم قبل از ورود به اصل بحث مقدمه کوتاهی عرض کنم و آن این که مسجد جمکران از مواهب الهی بر جهان شیعی است. کانونی است بسیار مبارک که عاشقان حضرت مهدی (ع) مخصوصاً جوانان پاکباز را از دور و نزدیک به سوی خود جذب کرده و می‌کند. هنگامی که به این خانه خدا توبه‌کنان و ثناگویان وارد می‌شوند، همه چیز را جز خدا و ولی او یعنی حضرت مهدی (ع) فراموش می‌کنند. مشاهده حالات این جوانان به هنگام راز و نیاز خالصانه با خدا و حجت او در این مکان مقدس، انسان را به یاد زوار خانه خدا در سرزمین عرفات می‌اندازد که با کوله‌باری از اندوه و غم به آنجا می‌آیند و باصفا، پاکی، امید و عشق به زندگی باز می‌گردند. ما به بعضی از رؤسای محترم دانشگاه‌ها پیشنهاد کردیم در این جا زائر سرای عظیم بسازند و در شب‌های جمعه یا چهارشنبه، اساتید دانشگاه و دانشجویان عزیز را به نوبت این جا بیاورند. مطمئن باشید در برابر سیل تهاجم فرهنگی دشمن آن‌ها را بمیه می‌کند. به هر حال مسجد جمکران این استعداد را دارد که تبدیل به یک قطب فرهنگی فعال برای خنثی کردن شیخون فرهنگی دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) مخصوصاً برای جوانان گردد، علاوه بر برکات مادی و معنوی که زائران پیوسته از آن می‌گیرند. تنها مشکل مهمی که این مسجد دارد این است که امکانات آن، جوابگوی سیل عاشقان حضرت مهدی (ع) نیست، زیرا استقبال زائران عزیز بیش از حد انتظار است و باید با کمک‌های مردمی و کمک دولت جمهوری اسلامی، برنامه‌ریزی شود تا وسایل آسایش زوار محترم فراهم گردد، و همه با خاطره خوبی از این کانون عبادت و اخلاص بازگردند. و اما در مورد مسجد، سه نکته شایان ذکر است: ۱. از نظر علمی و تاریخی برخلاف آنچه بعضی از ناآگاهان می‌پندارند، استناد بنای این مسجد به امر حضرت صاحب‌الامر (ع) مربوط به یک «خواب» نیست، بلکه بیان دستور صریحی در حالت بیداری است. مرد صالح، پاک و با ایمانی به نام حسن بن مثله جمکرانی می‌گوید: در شب ۱۷ ماه مبارک سال ۳۹۳ (ق.) (بیش از یک هزار سال قبل) نصف شب، جمعی به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: «أجب الإمام المهدي صاحب الزمان (ع) فإنه يدعوك؛ دعوت امام خود حضرت مهدی (ع) را اجابت کن، که تو را راخوانده است». او می‌گوید: به خدمت حضرت رسیدم. ایشان اشاره به قطعه زمینی کردند و فرمودند: این مال ماست. مسجدی در آن بساز. سپس فرمودند: به مردم بگو این مکان را گرامی بدانند و به آن توجه کنند. آن‌گاه دستور دادند چهار رکعت

نماز در آن بخوانند، دو رکعت نماز تحیت مسجد (با آداب مخصوص) و دو رکعت نماز که همان نماز معروف امام زمان (ع) (با آداب مخصوص آن) است و در پایان این جمله را فرمودند: «فمن صلاها فکأنما صلی فی البیت العتیق، کسی که این دو نماز را به جا آورد مثل این است که در آسمان در «بیت‌العتیق» که محل عبادت فرشتگان است به جا آورده است». این حدیث از کتاب تاریخ قم از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین که از تألیفات مرحوم صدوق است، نقل شده است، و که متن فارسی یا عربی آن - مطابق نقل صاحب الذریعه - در دست بسیاری از بزرگان بوده است. این که بعضی می‌گویند کتابی به نام مونس الحزین در ضمن کتب مرحوم صدوق یا فلاں عالم بزرگ دیگر ذکر نشده، هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا هیچ کس از مورخان نگفته‌اند کتاب‌های مرحوم صدوق منحصراً فلاں کتاب‌ها هستند. بنابراین هنگامی که عالم بزرگی از معاصران صدوق - یعنی نویسنده تاریخ قم - این کتاب را به صدوق نسبت می‌دهد، باید بپذیریم. این حدیث مشمول احادیث پاسخ «من بلغ» است که در منابع معروف شیعه و اهل سنت آمده، و بزرگان فقها آن را پذیرفته‌اند، هر چند بعضی آن را کافی برای قصد ورود می‌دانند و بعضی به قصد رجاء معتقدند (شرح این بحث علمی را جداگانه خواهیم داد). ۲. از نظر محتوا قطع نظر از این روایت نورانی، این مسجد بی‌شک یکی از مساجد باشکوه و پرارزش است. اعمالی که در آن انجام می‌شود، مرکب از چهار چیز است: الف) نماز تحیت مسجد که مرحوم صاحب جواهر آن را در جلد نهم و یازدهم مشروحاً آورده است و طبق این روایت، به طور کامل با هفت سوره توحید و هفت مرتبه ذکر رکوع و سجود خوانده می‌شود. ب) نماز معروف حضرت ولی عصر (ع) با یکصد مرتبه تکرار آیه «إِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ» که انسان را به اوج عظمت توحید می‌رساند. همان نمازی که علمای بزرگوارى همچون علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، کفعمی و فضل بن الحسن الطبرسی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. ج) تسبیح حضرت زهرا (س) که طبق روایات، از مصادیق «ذکر کثیر» است که قرآن بر آن دعوت فرموده: «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً» عالم بزرگوار و فقیه نامدار، صاحب جواهر در جلد ۱۰، آن را برترین اذکار و بهترین تعقیبات شمرده و روایات زیادی در فضیلت آن نقل کرده است. د) یکصد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد (ص) آن هم در حال سجده، همان ذکر پربرکتی که روایات متواتره درباره اهمیت آن وارد شده و بعضی از بزرگان، کتاب مستقل درباره برکات صلوات بر پیامبر و اهل بیتش نوشته‌اند و نماز بدون آن نماز نیست. آیا این اعمال هرگاه به قصد قربت مطلقه خوانده شود، جای بحث دارد؟! حتی جمعی از فقهای بزرگ، فتوا داده‌اند به قصد ورود نیز می‌توان خواند. همان‌گونه که یکی از مراجع محترم فعلی گفتند: من حاضر بودم که کسی از حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی سؤال کرد، آیا می‌توان اعمال مسجد جمکران را به قصد ورود انجام داد؟ ایشان کمی مکث کردند و فرمودند: آری، می‌توان به قصد ورود انجام داد. این در حالی است که احاطه فقهی و رجالی آن مرحوم بر کسی پوشیده نیست. ۳. از نظر فرهنگی مردم جهان از پیروان هر مذهب و مسلکی می‌کوشند عده‌ای را هر چند یکصد نفر باشند، دور خود جمع کنند و مذهب خود را تبلیغ کنند. در حالی که مسجد جمکران هر سال حدود چهارده میلیون نفر را به طور طبیعی به سوی خود جذب می‌کند و زمینه را برای هرگونه کار فرهنگی فراهم می‌سازد. آیا نباید خدا را بر این موهبت عظیم شکر کرد؟ آیا هیچ عقلی اجازه تضعیف این کانون مقدس را می‌دهد؟ آیا تضعیف این کانون هدایت، مشروعیت دارد؟ مسئولین فرهنگی مسجد گزارش می‌دهند که هر سال صدها عنوان کتاب از طرف مسجد (مجموعاً حدود یک میلیون نسخه) چاپ و به بهای ارزان در اختیار علاقه‌مندان به اسلام و عاشقان حضرت مهدی (ع) مخصوصاً جوانان گذارده می‌شود و این هنوز اول راه است! ما هم با استفاده از این فرصت، در نظر داریم یکی از مهم‌ترین مراکز شیعه‌شناسی را به خواست خدا و با عنایت حضرت مهدی (ع)، در کنار این کانون مقدس به وجود آوریم که مقدمات آن فراهم شده است. آیا مجموع این مسائل به نفع جهان تشیع نیست؟ مبارزه با مسائل خرافی آری! ممکن است بعضی از عوام به سبب ناآگاهی، بعضی از مسائل خرافی را در کنار این کانون مقدس ترویج کنند، که به یقین باید مراقب آن بود. مراجع تقلید و مسئولان محترم مسجد مراقب این امور بوده و هستند تا بهانه‌ای به دست هیچ کس نیفتد. در پایان خالص‌ترین درود ما نثار آقایی باد که دستور نخستین را

برای بنای این مسجد عظیم داد که به مصداق «کَشْرَةُ طَيْبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فِرْعَاهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا» هر کس در هر زمان می‌تواند از میوه‌های معنوی آن بهره‌مند گردد و درود بر رهروان راهش.

کاربرد روایات آخرالزمان

اشاره: بهره‌گیری از روایات فراوانی که در موضوع آخرالزمان و نشانه‌های ظهور وارد شده‌اند، برای برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و حتی تدوین استراتژی‌های عصر غیبت، موضوع مهمی است که در سال‌های اخیر مورد توجه برخی از نویسندگان و پژوهشگران حوزه مهدویت قرار گرفته است در مقاله حاضر تلاش شده است که با تبیین کاربری‌های روایات آخرالزمان، به ویژه کاربری‌های استراتژیک، افق تازه‌ای در این زمینه گشوده شود. جهت صدور اخبار آخرالزمان قریب به دوهزار روایت پیرامون مهدویت و آخرالزمان از زبان معصومین (ع) در موسوعه‌ها جمع‌آوری شده است. ۱. با تورقی ساده، سهم بزرگی از این مجموعه‌ها را درباره مشخصات و مختصات آخرالزمان، ظهور و پس از ظهور می‌یابیم. سؤال اساسی این است که این همه اخبار برای چیست؟ ترسیم دوران پیش از ظهور از جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...، موقعیت جبهه حق و باطل در هنگام ظهور، و مختصات ظهور و تصویر پس از ظهور با این بسط و گسترش به چه منظور است؟ اگر فقط برای «دادن امید» یا «باوراندن قطعیت آن» و مانند این‌ها بود با جملاتی کوتاه اما مکرر مثل «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛ زمین را پر از قسط و عدل می‌سازد آن چنان که پر از ظلم و جور شده است.» نیز به دست می‌آید و این همه بازکاوای در زوایای زندگی بشر را نمی‌خواست. به علاوه، چه بسا این همه تنوع در عبارات و حوادث متفاوت و... محل به آن منظور هم جلوه نماید! سؤال وقتی جدی‌تر می‌شود که می‌بینیم نحوی دیگر از استفاده از روایات «به نام توقیت» را خود معصومین (ع) در ضمن همین روایات به طور حتمی و قطعی و محکم سد کرده‌اند. دسته‌ای از روایات با مضمون مشترک «كُذِبَ الْوَقَاتُونَ، وقت گذران دروغ می‌گویند» در این مجموعه بزرگ روایی قرار گرفته است. اگر از این پیش‌گویی‌ها و اخبار و اوصاف نمی‌توان «وقت ظهور» را به دست آورد و صرفاً هم برای امید و قطعیت صادر نشده‌اند؛ به خصوص که به ادله متفاوت معتقدیم که از ناحیه معصوم (ع)، فعل لغو هم سر نمی‌زند، این سؤال بیشتر آشکار می‌شود که پس جهت صدور این روایات چیست؟ هر شیعه‌ای باید به فکر فرو رود که امام خویش با این تراکم حدیثی خواسته است چه مطلبی را به او بگوید و چه تکلیفی را از او طلب نموده است؟ این اولین نکته‌ای است که توجه به آن قبل از مطالعه و دسته‌بندی این روایات لازم است. در یک تقسیم‌اولی این بخش از روایات مهدویت (یعنی اخبار آخرالزمان) را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: اخبار نشانه‌گذار و اخبار استراتژیک. الف) اخبار نشانه‌گذار: اخبار نشانه‌گذار که اغلب سیاق پیشگویی دارند روایاتی هستند که برای نشانه‌گذاری مسیر حق و باطل صادر شده است. این مطلب در گذشته سابقه نداشته است. مثلاً وقتی عمار در ساخت مسجد پیامبر (ص) جِد و جهد می‌ورزید و برخی راحت‌طلبان بر او سنگ بیشتر بار می‌کردند، در جواب کسی که گفت: این گونه عمار را می‌کشید! پیامبر (ص) فرمودند: «عمار را قوم طاغی می‌کشند!» و از آن پس عمار پرچم شد و نشانه. هر جا عمار شمشیر می‌زد مقابل او طاغی قلمداد می‌شد. یا وقتی که پیامبر (ص) عایشه را از «سگ‌های حوآب» بیم داد سگ‌ها نشانه‌ای شدند برای جریان باطلی که عایشه در آن بود. جالب این که علامه طباطبایی برخی از خطاب‌های شرعی و غیراخباری قرآن را نیز دارای این کاربری می‌داند. برای نمونه آیه «و قرن فی بیوتکَنّ و لا تَبْرِجَن تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛ و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید.» ۲ غیر از این که بیانگر یک حکم تکلیفی است دارای این کاربری نیز هست، و گویا می‌خواهد خبر دهد که تبرج جاهلی در پیش است و برخی زنان پیامبر (ص) در آن سهیم‌اند. در اخبار آخرالزمان نیز این اخبار نشانه‌گذار را می‌شود یافت. از باب نمونه برخی از اخبار که نشانه‌های حتمی ظهور را می‌شمارد دارای این کاربری‌اند. برای مثال ادعای مهدویت قبل از صیحه آسمانی محکوم به کذب است چون موعود واقعی

نشانه گذاری شده است. ۳. ب) اخبار استراتژیک: بخش قابل توجهی از این اخبار، کاربری بالاتری دارند و آن استراتژی سازی است. استراتژی بدین معنا که همه امکانات و دارایی‌ها و استعدادها در مسیری خاص و برای هدفی خاص مدیریت شود. قرآن از سیره استراتژی سازی پیامبران با توجه به اخبار استراتژیک نمونه‌ها دارد. از جمله می‌توان از سیره یوسف (ع) مثال زد. رؤیای شاه وقتی نزد او صادق جلوه می‌کند و می‌فهمد هفت سال پس از این قحطی در پیش است از این خبر استراتژی می‌سازد، و از شاه می‌خواهد او را خزانه‌دار نماید و هفت سال بکارند و سیلو کنند. ۴. استراتژی یعنی این که با توجه به هدفی خاص که از سوی خبر غیبی به دست آمده بود امکانات را بسیج کردن، چنانچه یوسف انجام داد. این مسئله در خرد و کلان مطرح است برای نمونه به حسب روایات پس از ظهور، امام عصر (ع) گنبد و مناره مساجد را ویران کرده مساجد را مثل زمان نبوی بنا می‌کند. به فرض صحت صدور و دلالت این روایات، انسان خیری را فرض کنید که می‌خواهد مساجد برای مسلمین وقف نموده و علی‌القاعده آرزویش این است که تا ظهور امام عصر (ع) بلکه تا قیامت مسجد او برپا باشد و یاران حضرت در آن نماز بگزارند؛ آیا اگر این خبر را شنید، هزینه خود را خرج چیزی می‌کند که به دست امام عصر (ع) ویران شود؟! این کاربری استراتژیک از اخبار آینده است. فرق عمده اخبار نشانه‌گذار با استراتژیک این است که در اخبار نشانه‌گذار، نشانه که رخ داد باید عمل مقتضی آنرا انجام دهی مثلاً امام باقر (ع) فرمود: «نشانه حوادث ماه رمضان (در آخرالزمان) علامتی در آسمان است که پس از آن مردم دچار اختلاف می‌شوند. وقتی که آنرا درک کردی زیاد دنبال ذخیره غذا باش» ۵. نشانه آسمانی علامت است برای ذخیره غذا و عمل، متأخر از نشانه است. اما در اخبار استراتژیک برعکس؛ با توجه به خبر قبل از بروز آن باید خود را برای آن به شکلی خاص مهیا کنی که گاه این تمهید باید به شکل اجتماعی و جمعی باشد که استراتژی در آن صورت کلان می‌سازد. ضرورت کشف مختصات ظهور داشتن مختصات ظهور پیامبر آخرالزمان محمد (ص)، دو دسته را به مکه کشانده بود: یکی مشتاقانی چون سلمان فارسی و برخی رهبانان مسیحی را، و یکی هم دشمنانی را، که به قصد جلوگیری یا تأویل آن آمده بودند، مانند اغلب اخبار یهودی. داشتن مختصات ظهور موعود آخرالزمان نیز می‌تواند در فعل و عمل منتظران از انتخاب شغل و محل سکونت گرفته تا عرصه‌های بالاتر سیاسی و اقتصادی تأثیر بنهد. برای نمونه فرض کنید «مختصات جغرافیایی» ظهور را آن‌گونه که برخی از محققان جمع‌بندی کرده‌اند بدین گونه یافته‌ایم که ظهور از مدینه به مکه و از مکه - از طریق جنوب ایران به عراق و کوفه و سپس به بیت‌المقدس کشیده می‌شود، در حالی که پایگاه‌های لشکر دشمن نیز در شامات، عراق و حجاز و... مستقرند. ۶. یا از میان «مختصات سیاسی» جبهه حق پیش از ظهور، جنبشی شیعی را در ایران و جنبشی دیگر را در یمن یافتیم که اولی با فاصله بیشتر و دومی نزدیک به ظهور اتفاق می‌افتد. ۷. این گونه مختصات کاربری استراتژیک دارد ابتدا حساسیت منتظران را نسبت به آن موقعیت‌ها و مناطق افزایش می‌دهد. کوچک‌ترین حرکات دشمن، به خصوص دشمنان معروف اسلام مانند یهود نیز که قرآن درباره آن‌ها فرمود: لتجدنَّ أشدَّ الناس عداوةً للذین آمنوا اليهود؛ مسلماً یهودیان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت... ۸. هوشمندانه بررسی می‌شود. به تحقیق این حساسیت اگر عمومیت یابد، دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی ویژه‌ای نهادینه می‌شود که بسیاری از اختلافات قومی و قبیله‌ای را زایل و زمینه‌هایی را که باعث فتنه‌ها و بهره‌وری‌های دشمن می‌شود، از بین می‌برد. سریان این حساسیت وقتی به رجال سیاسی، مذهبی و دولتمردان مذهبی جهان اسلام می‌رسد، به طور مستقیم در سیاست‌های خارجی و بین‌المللی آن‌ها و استراتژی‌های سیاسی کشورهای اسلامی راه می‌یابد و منشأ تحولات عظیم می‌شود. در دنیای غرب قرائتی بنیادگرایانه از عهد عتیق توسط مسیحیان پروتستان موجب شد به این باور برسند که مسیح ظهور نمی‌کند مگر وقتی که «یهودیه» (سرزمین فلسطین) به دست یهود بیفتد و حکومت یهودی در اورشلیم برپا شود. این پیش‌بینی استراتژیک، جریان مسیحیت صهیونیست را پدید آورد که زمینه را برای صهیونیست یهودی و تشکیل دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام مهیا کرد. امروزه با چندین سازمان بین‌المللی و لابی‌هایی در کنگره‌های کشورهای ثروتمند افکار عمومی به خصوص مسیحیان را به این سمت سوق می‌دهند و هزینه‌های بسیاری از دولتمردان مسیحی برای «استراتژی حکومت اسرائیل جهت

ظهور مسیح» اخذ می‌کنند. آیا این امر بر مسلمین گران نیست که دشمن امام عصر(عج)، با تکیه بر پیشگویی‌ها و اخبار خود استراتژی‌سازی کرده و این همه قدرتمندانه و جسورانه وارد عرصه شود اما مسلمین و حتی شیعیان به اخبار صادق خود هرگز به این زاویه ننگرند، و کاری استراتژیک در این راستا انجام ندهند؟ ادله برهانی و قرآنی برایمان ثابت می‌کند که تقدیم و تأخیر در تقدیر الهی راه دارد، چنان‌چه ظهور موسی(ع) در میان بنی‌اسرائیل با رویکرد درست بنی‌اسرائیل، چهارصد سال مقدم شد. اما برداشت‌های جبرگرایانه به جا مانده از عهد امویان و عباسیان در خاطر مسلمین موجب شده تا دست بر دست نهند تا خود خداوند، خود این اتفاق را به وجود آورد. در مقابل این برداشت‌ها شاهدیم که یهود با وجود دیدگاه تفویضی خود که دست خدا را بسته می‌دانند، با درک مختصات آخرالزمان به تکاپو و تحرک افتاده شده به امیدی که بتوانند آن موعود را زایل یا برای خود به تأویل برند. در حالی که خبر از «حضور» موردی امام عصر(ع) در مسجد مقدس جمکران، هزاران مشتاق را هر هفته عازم آن جا می‌کند تا قدمگاه او را زیارت و از فیض حضور یا توجه او بهره‌برند؛ اما چرا مختصات «ظهور» دائمی و مستمر امام عصر(ع) در کانون این توجه نیست و این اخبار منشأ اثری [در سطح اجتماعی] نمی‌شوند؟ یا در حالی که تنها آگاهی از خبر صادق حضور امام عصر(ع) در موسم حج مشتاقان را برمی‌انگیزد تا به امید تشریف با احتمال اندک چنان اجتماعی را در صحرای عرفات با آن ازدحام ترتیب اثر دهند، حال چرا وجود روایات قطعی و قوی و اطمینان‌بخش در زمینه‌سازی ظهور دائمی او منشأ تکاپو نمی‌گردد؟! اگر ایرانیان به این احتمال اطمینان‌بخش که انقلاب اسلامی همان جنبش شیعی ایرانی پیش از ظهور است، توجه عمومی نمایند و به باور برسند، در تقویت بنیان‌ها و آرمان‌های شیعی آن و حفظ و حراست از آن دوچندان می‌کوشند تا روند را تسریع کرده این حلقه از مختصات ظهور زودتر محقق شود. و به عنوان نمونه دیگر، مختصات آخرالزمانی کشور یمن نیز می‌تواند موجب خلق استراتژی‌هایی هم برای ام‌القرای تشیع - یعنی حوزه علمیه قم - و هم مردم یمن و هم سیاست‌های خارجی کشورهای شیعی در قبال یمن و ... گردد. ۹. در این جاست که دو کار مهم زمین مانده جلوه می‌نماید: نخست تعیین دقیق و مجتهدانه مختصات همه جانبه ظهور و وقایع پیش از ظهور از سوی محققان حوزوی، و دیگر تعیین استراتژی‌های کلان و خرد در همه زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی با توجه به آن مختصات از سوی استراتژیست‌های منتظر ظهور امام عصر(ع)؛ یعنی تدارک اتاق‌های فکر حوزوی و دانشگاهی برای این مهم. توقیت، کاربری ممنوع «توقیت» که عبارت از تعیین مختصات زمانی ظهور است، یک مانع اصلی برای کاربری‌های ضروری به شمار می‌آید. متأسفانه در طول تاریخ تألیف و تبلیغ برای مهدویت، یا از این روایات استفاده نشده و یا اگر شده برای مختصات زمانی و توقیت بوده است که صراحتاً از سوی معصومان(ع) نفی شده است. از قضا چنین کاری فتنه‌هایی را نیز در تاریخ شیعیان پدید آورده است. ثمره این کاربری مذموم آن شده که با شکست توقیت‌ها، سرخوردگی‌ها رخ داده و متعاقباً هیچ استفاده درستی به جای آن نشده است و همه کاربری‌های مفید و ضروری به همین چوب رانده شده است. در حالی که توقیت نه «مدلول مطابقی» این پیش‌گویی‌هاست و نه «مدلول التزامی» آن‌ها، یعنی در روایات نه سال و ماه مشخصی برای ظهور معین شده است ۱۰ و نه از اوصاف کلی و مختصات متفاوت ظهور می‌توان به دلالت التزامی به طور محکم و قطعی، سال و ماهی را مشخص کرد. از این رو کاربری توقیت، تخصصاً از دلالت اخبار آخرالزمان خارج است. تطبیق و توقیت توقیت، به معنای وقت مشخص کردن است و وقت مشخص نمی‌شود مگر به تعیین ابتدا و منتهای آن. مثلاً «تا بیست سال دیگر»، «تا پایان امسال» توقیت است. اما این که «دوره ظهور شروع شده است»، «این انقلاب به امام زمان(ع) می‌رسد»، «بین قتل نفس زکیه و قیام قائم بیش از ۱۵ شب فاصله نیست» ۱۱ و مانند این‌ها توقیت نیست. چون یا ابتدای وقت مشخص نیست (مثل مورد قتل نفس زکیه) یا انتهای آن (در دو مثال اول). این را از معنای عرفی توقیت می‌توان فهمید، به علاوه، روایاتی که درباره علت منع توقیت رسیده هم مؤید همین معنا از توقیت است. ۱۲ اما تطبیق، به معنای مشخص کردن موقعیات و مصادیق روایات است، مثل این که بگویید «نفس زکیه» فلانی است. یا «رجل من اهل قم»؛ را امام خمینی(ره) معرفی کند و یا منطقه قریسا را مشخص کند و ... واضح است اگر تطبیق به توقیت نیانجامد معنی ندارد، لکن جواز

استناد به معصوم ندارد. بیان این که منظور امام (ع) همین بوده است، نیاز به دلیل شرعی معتبر دارد از این رو تطبیق در حد ظن و گمان می‌ماند. نکته قابل تأمل این است که یافتن مختصات همه‌جانبه ظهور بدون داشتن تطبیق ممکن نیست، و از سوی دیگر تطبیق نیز حدسی است و قطعی نمی‌باشد پس منشأ استراتژی‌ها لغزان و در نوسان می‌افتد! این مشکل چگونه قابل حل است؟ پاسخ این است که آنچه برای کشف مختصات همه‌جانبه ظهور لازم است جمله‌اش متفرع بر تطبیق‌های استحسانی نیست. برخی تطبیق قطعی دارند و برخی احتمالی اطمینان‌بخش. و مقدار اندکی که دخل تام در استراتژی‌ها ندارند - بلکه بیشتر برای توقیت نافع‌اند - تطبیق استحسانی و ذوقی بر می‌دارند. برای مثال واژه‌هایی مثل کوفه، بیت‌المقدس، شامات، قم، طالقان، یمن و... دلالت قطعی بر همین مناطق دارند و حداکثر، با توجه به عصر صدور می‌توان جغرافیای آن مناطق را یافت. برخی دیگر مثل جنبش شیعی ایران، برخاسته از قم با ویژگی‌های مبسوطی که در روایات بیان شده و با دسته‌بندی و جمع‌بندی واضح می‌شود گرچه از قطعیت بالا برخوردار نیست اما احتمالی اطمینان‌بخش و کافی برای انشای استراتژی است. اما نفس زکیه بودن فلان شهید، جز استحسان نیست و هیچ قرینه لفظی و لبی مؤید آن نمی‌باشد. ۱۳ دامنه اخبار استراتژیک از آنچه گفته شد روشن گردید که هر خبری از آینده خصوصیت استراتژیک ندارد و برخی برای کاربری نشانه‌گذاری صادر شده‌اند. بر این مطلب افزوده، می‌گوییم الزاماً اخبار استراتژیک سیاق پیشگویی ندارند و گاه اخبار توصیفی یا انشایی نیز می‌تواند این کاربری را داشته باشد. برای نمونه فقره دعای افتتاح «اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمه» در مقام تمنی و انشا است لکن می‌تواند در کاربری استراتژیک نافع افتد. تحلیل دولت کریمه و تفسیر آن با توجه کلمات معصومین و نتایج آن (از جمله: تعزبها الإسلام و أهله) سیمایی کلی از آخرین دولت روی زمین می‌دهد که فرق آن با رقبایش (مثل دولت مدرن) مشخص است از این به بعد ما می‌دانیم چه عناصری از دولت‌ها جاویدان است و چه عناصر و صوری در حال انقراض و این دستاورد کمی نیست چون موجب خلق این استراتژی می‌شود که جز آنچه ناچاریم و گریزی از آن نیست از عناصر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری دشمن استفاده نکنیم و با توجه به آن نمای کلی، دولت خویش باشیم. ۱۴ شما امروز ناسیونالیسم، فاشیسم و کمونیسم و... را در حافظه تاریخی خود منقرض دانسته در حوزه‌های سیاست و اقتصاد و... از عناصر مقوم آن‌ها دوری کرده طرح‌ها و حرف‌هایی که تداعی آن‌ها را بکند محکوم کرده دور می‌ریزید. داشتن مختصات توصیفی حکومت نهایی نیز همین کارکرد را نسبت به ایدئولوژی‌ها و فرم‌های موجود می‌تواند ایفا کند و این استراتژی رو به جلو داشتن و مترقی بودن است. پی‌نوشت‌ها: ۱. ر.ک: معجم أحاديث الامام المهدي (ع)؛ مؤسسه المعارف الاسلامیه در ۵ جلد مجموعاً ۱۹۴۱ حدیث و منتخب‌الایثر فی الامام الثانی عشر (ع) اثر آیت‌الله صافی گلپایگانی در ۳ جلد ۱۲۸۷ حدیث را جمع‌آوری و دسته‌بندی کرده‌اند. ۲. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.۳. در این جا در مقام شمارش و احصای اخبار نشانه‌گذار در آخرالزمان نیستیم و فقط به همین نمونه اکتفا می‌کنیم. ۴. قرآن کریم در سوره یوسف آیات ۲۳ تا ۴۹ این قصه را باز گفته است. ۵. سلیمان، کامل، یوم الخلاص، ص ۵۱۳. ۶ و ۷. برای تفصیل رجوع کنید به علی کورانی، عصر ظهور. ۸. سوره مائده (۵)، آیه ۸۲. ۹. در این جا به دنبال میان استراتژی‌ها و حتی تعیین مختصات قطعی و اطمینان‌بخش نیستیم و به عنوان مثال نمونه‌های موجود در روایات را نقل کرده‌ایم. ۱۰. این که از صیحه تا ظهور مدت‌گذاری شده باشد یا حتی ظهور را روزی خاص (مثل عاشورا) و... شمرده باشد را نمی‌توان توقیت خواند. ۱۱. صافی گلپایگانی، همان، ج ۳ ص ۹۶. ۱۲. فضیل بن یسار از امام باقر (ع) نقل کرده که آن حضرت در پاسخ این پرسش که آیا برای این امر (قیام قائم) وقت مشخص وجود دارد؟ فرمود: کسانی که برای این امر وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند (و سه بار تکرار کرد) زمانی که موسی (ع) قومش را برای رفتن به قراری که با پروردگارش داشت ترک کرد به آن‌ها وعده داد که تا سی روز دیگر برمی‌گردد اما زمانی که خداوند ده روز دیگر بر آن سی روز افزود قومش گفتند موسی خلاف وعده کرد پس آن کردند که کردند... (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸). ۱۳. امید است در مقاله‌ای مستقل به این فرق‌ها و اسلوب درست تطبیق و... پردازم. ۱۴. تحلیل دولت کریمه و رئوس کلی برنامه‌های دولت کریمه و تمایز آن با دولت مدرن و... مجالی واسع برای بررسی می‌خواهد.

آخرالزمان، عصر ظهور؛ علایم و نشانه‌ها

اشاره: این صفحه اختصاص به طرح پرسش‌ها، شبهات و مسائلی دارد که برای شما عزیزان مطرح شده و یا در محیط خانواده، مدرسه، دانشگاه یا محل کار شما از آن‌ها صحبت به میان آمده است؛ چه در موضوع مهدویت و چه در سایر زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی. پس دست به کار شوید و از همین حالا پرسش‌های خود را با ما در میان بگذارید. ما هم سعی می‌کنیم پاسخ‌های مناسبی به آن‌ها بدهیم. همان طور که مستحضرید پس از انتهای هر سخنرانی در سلسله نشست‌های ماهانه فرهنگ مهدوی، پرسش‌های حاضران با سخنران جلسه طرح می‌شود. در این شماره سؤالاتی را که در سومین نشست با عنوان «آخرالزمان و نشانه‌های ظهور» و با حضور حجت‌الاسلام مهدی پور طرح شده است، تقدیم شما عزیزان می‌شود؟ آیا در علائم حتمی هم امکان بداء وجود دارد؟ از امام صادق (ع) مشابه این سؤال را پرسیدند، حضرت پاسخ دادند: «بلی». خداوند متعال برنامه‌ای را که تنظیم می‌کند حق دارد آن را جلو یا عقب بیندازد و هر تصرفی که صلاح دید در آن بنماید. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: یهودیان گفتند: «دست خدا بسته است. [به آن‌ها] بگو دست خدا باز است و هر گونه بخواهد عمل می‌کند.»^۱ بنابراین امکان بداء برای خداوند محفوظ است. اما در عین حال از حکمت او به دور است که پیامبر رحمت (ص) و ائمه هدی (ع) با قاطعیت تمام بفرمایند: «مهدی بدون سفیانی نخواهد بود» ولی ناگهان موعدهش که رسید خداوند روی ایشان را زمین بگذارد و غیر از آن عمل کند. البته آن قدر این احتمال بداء برای اصحاب ائمه (ع) به طور جدی بیان شده بود که راوی از حضرت می‌پرسد می‌ترسم در اصل ظهور حضرت بداء رخ بدهد که ایشان جواب می‌فرمایند: نه ظهور وعده الهی است و خداوند خلاف وعده‌اش عمل نمی‌کند؟ در برخی روایات آمده که ایرانیان قبل از ظهور با غریبان در منطقه عراق وارد جنگ می‌شوند و در برخی روایات دیگر هم این واقعه پس از ظهور بیان شده، کدام یک صحیح است؟؟ یمانی و سفیانی هر دو پیش از ظهور قیام می‌کنند و به کوفه وارد می‌شوند. حدود یک ماه پس از ظهور حضرت، سفیانی دستگیر می‌شود و در کنار دریاچه طبریه، به فرمان ایشان و به دست یمانی سرش بریده می‌شود. ایرانیان از همان ابتدا در کنار حضرت هستند. عبارت «یوطئون للمهدی سلطانه» (برای حکومت مهدی (ع) زمینه‌سازی می‌کنند) از طریق اهل سنت به ما رسیده ولی در روایات ما نقل نشده است. در عین حال خروج خراسانی یا حسنی از بلخ یا شهرهای دیگر افغانستان و عبورش از ایران در احادیث ما یافته می‌شود که البته فقط سفیانی و یمانی در زمره علایم حتمی هستند. مرحوم آیت‌الله قزوینی در کتاب المهدی (ع) من المهدی الی الظهور تصریح کرده‌اند که خراسانی از علایم حتمی نیست ولی در عین حال روایتی هم نقل شده که ورود خراسانی، سفیانی و یمانی به کوفه در یک ماه و یک روز و یک ساعت است؟. سفیانی کیست و آیا این که می‌گویند الآن در ارتش سوریه خدمت می‌کند، راست است؟؟ سفیانی شخصی است که در وادی یابس و در نزدیکی دمشق متولد می‌شود. نام او عثمان و نام پدرش عنبسه است. آبله‌رو، چشم زاغ، مو بور و سرخ روی، چهارشانه و قدش کمی بلندتر از حد متوسط است که در روایات بسیاری به آن تصریح شده است. اما این که آیا الآن در لشکر سوریه هست یا نه، سه مستند برای آن وجود دارد: ۱. مرحوم بهلول که خودم از ایشان پرسیدم و گفتند که او را دیده‌اند؛ ۲. امام موسی صدر که به امر آیت‌الله حکیم از حافظ اسد می‌پرسد که آیا شخصی به نام عثمان بن عنبسه در سپاهیان شما وجود دارد؟ که پس از جستجو مشخص می‌شود چنین شخصی با آن اوصاف وجود دارد و خودشان نقل می‌کردند که او را دیده‌اند؛ ۳. حاج میرزا علی آقا مقدس نامی بود که فرزندش شیخ حسن از شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمی مامقانی است. وی به مکه رفته بود و در مسیر برگشت همراه با کاروان از فلسطین آمده بودند. شبی که در آن جا استراحت کرده بودند، سر و صدای زیادی به گوششان رسیده بود. صبح که از علت سر و صدا پرسیده بودند، اهالی آن جا گفته بودند که عنبسه نامی صاحب فرزند شده که نام فرزندش را عثمان نهاده است. او در حال وضو گرفتن بوده که یکی از اهالی آن قبیله می‌پرسد آیا شما شیخ محمدحسن مامقانی را می‌شناسید؟ گفته بود: بله. آن شخص گفته بود: در گذشت. پرسیده بود: کی؟

گفته بود: همین الآن با توجه به این که حدود ۹۷ - ۹۶ سال پیش آن هم در صحرا رادیو، تلویزیون و دیگر ابزارهای ارتباطی وجود نداشته این یک خبر غیبی به شمار می‌آید. که بعد هم وقتی میرزا علی آقا به نجف برمی‌گردد می‌بیند صحبت او مطابق واقع بوده است. قرآن کریم تعبیری دارد که می‌فرماید: إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ أَلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ. ۳ و در حقیقت شیطان‌ها به دوستان خود وحی می‌کنند. این که الآن رسم شده عده‌ای به صرف خبر دادن از امور غیبی‌ای که مطابق واقع از آب درمی‌آید خود را از اولیای الهی جا می‌زنند از همین دست است و نباید فریب بخوریم. خلاصه این که در آن جمع و قبیله و با آن توانایی چنین شخصی به دنیا آمده بود. اگر آن شخص الآن زنده باشد حدود ۹۷ - ۹۶ سال سن دارد و هرچند دوره ما دوره‌ای است که مدیریت و رهبری جریان‌ها چندان به سن مربوط نیست و هر کس می‌تواند حتی با یک گوشه نشستن هم جریان‌ها را رهبری کند ولی باز با این حال هیچ کدام از این سه ماجرا نمی‌تواند دلیل وجود سفیانی وعده داده شده باشد؛ چرا که گفته‌اند سفیانی نامش، عثمان بن عنبسه است نه این که هر کس نامش عثمان بن عنبسه بود سفیانی است. [ان شاء الله بعد از ظهور حقیقت این امر برای ما مشخص خواهد شد و خواهیم دید آیا این شخص واقعاً سفیانی هست یا نه؟]. چطور می‌توان روایاتی را که می‌گویند امر ظهور ناگهانی فرامی‌رسد یا خداوند امر حضرت را یک شبه اصلاح می‌کند با روایات نشانه‌های ظهور جمع کرد؟؟ آن که فرموده‌اند «ظهور ناگهانی است» به معنای این نیست که بدون علایم باشد؛ بلکه منظور این است که کل حوادث که از خروج سفیانی و یمانی آغاز می‌شود ناگهانی و غیرمترقبه است. علت ناگهانی بودن ظهور هم آن است که مردم در آن زمان انتظار ظهور را نمی‌کشند و گمان می‌کنند که صدها یا هزاران سال بعد ظهور اتفاق خواهد افتاد. و به همین جهت است که واقعه ظهور را «بغته» یا ناگهانی خوانده‌اند؟. وضعیت ایران در آستانه ظهور چگونه است و ایرانیان چه نقشی در آن زمان و پس از ظهور خواهند داشت؟؟ در زمان ائمه (ع) از ایرانیان با عنوان عجم‌ها یاد می‌شد که در نقشه‌های قدیمی چاپ ترکیه و دیگر کشورها ایران را با استناد به همین مطلب عجمستان می‌خواندند. عجم یعنی غیر عرب. ولی عموماً برای ایران از این واژه استفاده شده و برای دیگر اقوام کمتر این واژه را به کار برده‌اند. روایتی را فقط از ابن عربی دیده‌ام که گفته اصحاب حضرت فقط عجم‌ها هستند و حتی یک نفر عرب هم در میان آن‌ها یافته نمی‌شود. البته روایات و احادیث فراوانی داریم که می‌گویند تعداد عرب‌ها در آن روز بسیار کم است ولی با آن تعبیر فقط همان یک روایت موجود است. با توجه به روایاتی که تعداد زیادی از اصحاب پیامبر (ص) و حضرت علی و دیگر ائمه (ع)؛ نظیر سلمان، ابوذر، ابودجانه، عمار، مقداد و زراره را در زمره اصحاب حضرت مهدی (ع) برشمرده‌اند، نمی‌توانیم به آن روایت خیلی اعتماد کنیم. آنچه مسلم است این که در میان یاران حضرت مهدی (ع) تعداد زیادی ایرانی وجود دارد. در حدیث آمده که در کوفه چادرها را برپا می‌کنند و عجم‌ها قرآن را به مردم می‌آموزند. ایرانیان پس از اسلام در ادبیات، حدیث و تاریخ اسلام نقش چشم‌گیری داشته‌اند. جالب است بدانید مؤلفان صحاح سته اکثراً ایرانی هستند. البته در میان اصحاب ائمه (ع) هم تعدادشان بسیار زیاد بوده است. ولی آنچه به نقش ایرانیان در آستانه ظهور مربوط می‌شود، مسئله خراسانی، حسنی، مروزی و امثال آن‌هاست که مثلاً حضرت گنج‌هایی در طالقان دارند که این گنج از جنس طلا و نقره نیست بلکه کسانی هستند که آن حضرت را به حق شناخته‌اند و جزو یاوران ایشان خواهند بود. خلاصه این که ایرانیان در جریان ظهور نقش دارند ولی تعدادش به آن بستگی دارد که چه قدرش را ما بپذیریم؟. گفته شده بعضی از شخصیت‌های بزرگ و خواص مثل آیت‌الله بهجت زمان ظهور را می‌دانند و تنها عوام مردم هستند که نمی‌دانند ظهور چه زمانی اتفاق خواهد افتاد. آیا این مطلب صحت دارد؟؟ مسلماً نه. در مورد آیت‌الله بهجت دروغ‌های بسیاری ساخته و نقل می‌کنند. مثلاً ایشان رسمشان بر این است که وقتی اذان را گفتند چه وضو داشته باشند چه نه، مجدداً وضو می‌گیرند. به همین جهت حدود بیست دقیقه بعد از اذان به مسجد می‌آیند و نماز را اقامه می‌کنند حالا از این ماجرا آمده‌اند و این دروغ را ساخته‌اند که آیت‌الله بهجت هر روز بعد از اذان نمازش را به حضرت بقیه‌الله (ع) اقتدا می‌کنند و بعد از آن به مسجد می‌آیند و دوباره نماز می‌خوانند. مگر کسی که نمازش را به حضرت اقتدا کرده می‌تواند دوباره همان نماز را اعاده کند. هر بار که خدمت آقا زاده ایشان، علی آقا،

می‌رسیم این مطالب را تکذیب می‌کنند. یکی دیگر از دروغ‌ها هم این است که می‌گویند روزی ایشان در نماز افتادند و غش کردند. بعد از این که روی ایشان آب ریختند و ایشان را به هوش آوردند، از علت بی‌هوشی پرسیدند. آیت‌الله بهجت فرمودند که قاتل امام زمان (ع) به دنیا آمد. آخر آقا بقیه‌الله (ع) که قاتل ندارند و ایشان به مرگ طبیعی از دنیا خواهند رفت. روایت «ما منّا الامسموم او مقتول: همه ما (ائمه) یا مسموم یا کشته می‌شویم» که در عیون اخبار الرضا (ع) آمده، هم سند ندارد و هم شامل حضرت مهدی (ع) نمی‌شود. وقتی حضرت جهان را پر از عدل و داد می‌کند به طوری که از همه جا بانگ توحید شنیده می‌شود، چطور ممکن است یک نفر فاسد پیدا شود آن هم تا جایی که قاتل آن حضرت باشد؟ این حرف‌ها از کارخانه‌های دروغ‌سازی در آمده که زنی به نام سعیده که ریش دارد از پشت بام سنگ آسیابی را روی سر حضرت می‌اندازد و ایشان را شهید می‌کند. مگر الآن در خانه کسی سنگ آسیاب هست که در دوران حضرت باشد. و مثلاً کسی در خانه‌اش از آن استفاده نکند و بخواهد با کوبیدن چنین سنگی به آن سنگینی بر سر حضرت ایشان را شهید کند. این دروغ را به آیت‌الله بهجت هم نسبت می‌دهند؟. لطفاً درباره دجال و دابۀ الارض توضیح مختصری بفرمایید؟. مسئله «دابۀ الارض» به علائم ظهور مربوط نمی‌شود و جزء «اشراط الساعة» و علائم قیامت است که در عالم رجعت به وقوع می‌پیوندد. اشراط الساعة یا علائم قیامت دو دسته‌اند: دسته‌ای پیش از ظهور حضرت مهدی (ع) اتفاق می‌افتند و دسته‌ای پیش از وقوع قیامت. این تعبیر را بیشتر اهل سنت به کار می‌برند. منظور از دابۀ الارض حضرت علی (ع) است که پیش از قیامت مجدداً به زمین باز می‌گردند. دابۀ الارض، دخان، طلوع شمس از مغرب همگی جزء اشراط الساعة هستند. درباره دجال هم مسلم این است که جزء علائم حتمی نیست و این که در برخی کتاب‌ها آمده تمام روایات آن دروغ است واقعاً جسارت بزرگی بوده که مؤلف نموده است. در چاپ جدید کتاب ارزشمند منتخب الاثر نوشته آیت‌الله صافی گلپایگانی که جامع‌ترین اثر درباره آقا بقیه‌الله (ع) به شمار می‌آید احادیث دجال را به چند دسته ساختگی، مشکوک و صحیح دسته‌بندی کرده‌اند. دجال یکی معتقدات مسلم اهل سنت است که ما هم بدان اعتقاد داریم و می‌گوییم که او خواهد آمد ولی نه به آن شدت. روایات فراوانی داریم که می‌گویند دجال می‌آید و حضرت مهدی (ع) به حضرت مسیح (ع) دستور می‌دهند که او را بکشد و در بعضی هم این تعبیر آمده که آن حضرت خودشان او را در باب اللهد در فلسطین اشغالی می‌کشند؟. چطور می‌توان همه این احادیث را با مسائل روز تطبیق داد؟ چرا باید از چنین تعبیرات غیرقابل فهمی برای بیان مسائل استفاده شود که مثلاً به موشک بگویند مارهای بالدار؟! شما نگاه کنید اگر ما به ۱۲، ۱۳ قرن قبل برگردیم و بخواهیم درباره موشک صحبت کنیم چه تعبیری باید به کار ببریم؟ آیا بهتر از تعبیر مار بالدار وجود دارد به خصوص که اصلاً این تشبیه با نوع شلیک موشک خوانایی و تطابق قابل توجهی دارد. یا تعبیر سوار شدن آهن روی آهن برای قطار و چیزهایی از این دست همه مناسب آن مقطع زمانی است به خصوص برای وقتی که مخاطب هیچ تصویری از آنچه شما می‌خواهید بیان کنید نداشته باشد؟. شما فرمودید ظهور امام زمان (ع) قطعاً در بیست و سوم ماه رمضان اتفاق می‌افتد. آیا این سخن مصداق توقیت و تعیین وقت برای ظهور نیست؟ خیر، چون اولاً سالی برای آن تعیین نشده و ثانیاً آن را معصوم (ع) فرموده‌اند. امام (ع) قسم می‌خوردند که حکومت او حتی هشت ماه و یک روز طول نمی‌کشد. البته این را هم بگوییم که سفیانی بعد از پنج سال درگیری بر پنج منطقه و یا سه کشور سوریه، اردن و فلسطین مسلط می‌شود. بعد از این ماجراها در بیست و سوم ماه رمضان حضرت ظهور می‌کنند. این روایت را شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ طبرسی، مرحوم فضل بن شاذان نقل کرده‌اند و سند آن صحیح است؟. در روایات آمده که مؤمنان در زمان ظهور عقل‌هایشان کامل می‌شود در حالی که الآن مشتاقان ظهور و افرادی که دوست دارند از منتظران و مؤمنان باشند، دچار خطا و گناه ناشی از درک نکردن و نفهمیدن می‌شوند و در واقع همین گناهان آن‌ها را از ایمان دور می‌کند. در این باره چه باید کرد و علاوه بر آن چه کنیم که با وجود این عدم ادراک‌ها دچار خطا نشویم؟ در زمان ظهور عقل‌ها کمال فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند ولی الآن، مرتبه پایین‌تر آن را می‌توانیم مشاهده کنیم. بچه‌های الآن گاهی در حد افراد ۳۰، ۴۰ ساله حدود پنجاه سال پیش خیلی از مسائل را درک می‌کنند. اگر در قدیم

ما فقط یک ابن سینا داشتیم الان فراوانند بچه‌های پنج ساله‌ای که حافظ کل قرآن هستند یا کودکان ۵/۳ ساله‌ای داریم که عمده و یا کل قرآن را از بر دارند و کسی هم در دنیا منکر این مطلب نیست. این رشد عقلی را ما در شرایط کنونی می‌توانیم احساس کنیم ولی بعد از ظهور، رشد هر کس بیش از چهل برابر خواهد بود. تعبیر یک شبه از بنده بود والا در روایت آمده حضرت دست بابرکت خود را بر سر شیعیان می‌کشند و به واسطه آن عقل‌های مردم کامل می‌شود. نکته دوم این که ما الان خیلی از نیک و بدها را می‌فهمیم و می‌دانیم که خداوند از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است ولی باز با این حال گناه می‌کنیم این امر ناشی از هوای نفس ماست و مسائل دیگری که سوای تشخیص ندادن ما را به گناه سوق می‌دهند. حضرت مشغول توصیف دوره پیش از امام زمان (ع) بودند که صدها نفر مدعی امامت می‌شوند راوی شروع کرد به گریه کردن و به حضرت عرضه داشت که برای مردم این دوره گریه می‌کنم. حضرت به روزنه‌ای اشاره کردند که آفتاب از آن به درون می‌تابید و فرمودند: امر ما از این آفتاب روشن‌تر است. یک نفر از آقا بقیه‌الله (ع) پرسید من چه کنم؟ حضرت فرمودند: کار امام زمان (ع) را بکن. یعنی شما هر کاری خواستید انجام دهید، ببینید اگر امام (ع) آن‌جا بود چه می‌کرد. آیا ما شک داریم که خیلی از کارها و گناهان ما را حضرت انجام نمی‌دهند؟ پس چرا باز هم ما آن‌ها را مرتکب می‌شویم؟؟ شما فرمودید که ظهور ناگهانی اتفاق می‌افتد و در شرایطی که مردم فکر می‌کنند مثلاً قرار است صد یا هزار سال بعد اتفاق بیفتد. ما که الان با توجه و در نظر داشتن علایم و نشانه‌ها چشم انتظار ظهور هستیم آیا خلاف این رویه عمل می‌کنیم؟؟ خیر، به هیچ وجه این طور نیست منظور از «بغتة» که ما گفتیم، یک حادثه غیرمنتظره است. شما الان اگر از مردم بپرسید امام زمان (ع) کی ظهور می‌کنند یک دسته معدودی ممکن است جواب بدهند هیچ وقت و اصلاً منکر آن بشوند و در مقابل دسته دیگری هم بگویند شاید فردا، شاید دو، سه روز بعد و تا این حد آماده ظهور باشند. به هر حال شیعه با امید زنده بوده است. از آن جا که ما با مطالبی سر و کار داریم که جنبه اعتقادی دارند، مرتب آن‌ها را با مراجع هماهنگ می‌کنیم، یکی از مسائلی که به برخی مراجع عرض کرده‌ام و پسندیده‌اند این است که اگر امام زمان (ع) از زمان ظهورشان خبر داشتند و می‌دانستند که قرار است بیش از هزار سال غیبتشان طول بکشد، حتی اگر دلشان از پولاد بود باز این دل آب می‌شد. به عبارت دیگر خود حضرت هم زمان ظهورشان را نمی‌دانند. ما چون امیدواریم که همچنان زنده هستیم هزاران کار را شروع می‌کنیم. اگر دکترها به کسی بگویند که تو سرطان داری و زنده نمی‌مانی آیا باز هم همین طور عمل خواهد کرد؟ ما با این امید زنده هستیم و از خدا بخواهیم که این امید را به تحقق برساند ان شاء الله؟. می‌گویند به تأخیر افتادن ظهور به این علت است که هنوز تعداد ۳۱۳ یار مخلص آن حضرت کامل نشده است؛ نظر شما در این رابطه چیست؟؟ در برخی احادیث به این معنا اشاره شده مثلاً در ماجرای جزیره خضراء، سید شمس‌الدین می‌گوید از این تعداد ۳۰۰ نفر آماده‌اند و ۱۳ تای دیگر هنوز زنده مانده‌اند و معنای این حدیث این نیست که تا ۳۱۳ یار حضرت کامل شد ایشان ظهور می‌کنند به علاوه که ما در این گونه احادیث توقف کرده‌ایم که آیا صحیح است یا خیر، چون خود ائمه (ع) به ما یاد داده‌اند و راهنمایی کرده‌اند که اگر ما احساس اضطراب بکنیم و همه با هم متضرعانه دست به سوی خدا بلند کنیم و از او ظهور حضرت را طلب نماییم قطعاً این واقعه اتفاق می‌افتد. روایت شده که بنی‌اسرائیل با دعا و تضرع ۱۷۰ سال عقابشان کم شد و شما هم با دعا و تضرع می‌توانید مدت غیبت امام زمان (ع) را کم کنید. اصلاً علت اساسی تأخیر در ظهور حضرت گناهان ماست و ما با تقوا و دعا می‌توانیم ظهور را جلو بیندازیم؟. در نشست قبلی حجت‌الاسلام کورانی فرمودند: منظور از بعضی از تعبیری که در روایات آمده؛ نظیر سوار شدن بر ابرها و امثال آن تکنولوژی امروزی نیست و همگی جزء معجزات امام (ع) هستند. درباره جنگ کردن با شمشیر و این موضوع نظر شما چیست؟؟ آنچه درباره عصر ظهور به مارسیده این است که در آن دوران هیچ نایبایی روی زمین باقی نمی‌ماند. بعضی از یاران حضرت سوار ابرها می‌شوند و صحبت ایشان را همه دنیا می‌شنوند. قدر مسلم این روایات همان چیزی است که بیان شده ولی این که آیا علم بشری این قدر پیشرفت می‌کند و مثلاً یاران با بالگرد و هواپیما جابه‌جا می‌شوند و صحبت‌های حضرت به وسیله ماهواره و وسایلی از این دست مخابره می‌شود و یا این که معجزه ایشان

است در روایات بیان نشده و ما نمی‌توانیم نظر قطعی بدهیم. البته بعضی جاها مسلماً معجزه و امری خارق‌العاده است؛ مثلاً درباره بانگ آسمانی گفته شده که همه آن را می‌شنوند، خوابیده بیدار می‌شود فرد نشسته می‌ایستد و... در صورتی که اگر بنا باشد این مطلب با ماهواره مخابره شود لازم است من، بیدار و در مقابل دستگاه نشسته باشم و در غیر این صورت ممکن نیست مطلب را دریافت کنم. درباره شمشیر هم باید خدمتان عرض کنم استفاده از وسایل کشتار جمعی با اصل هدایت مردم سازگار نیست و حضرت مسلماً از این وسایل استفاده نمی‌کنند. ولی این که چطور این وسایل خنثی می‌شوند به هر حال الآن هر سلاحی که ساخته می‌شود بلافاصله بعدش خنثی کننده آن را هم می‌سازند طبیعتاً حضرت هم این دانش را دارند و هم دانش مافوق آن را و به همین جهت به راحتی می‌توانند همه این سلاح‌ها را خنثی کنند. در آیه «واعذوا لهم ما استطعتم من قوه...» و هرچه در توان دارید، از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید.» ۴ منظور هر نوع سلاحی است که بتوان با آن در مقابل کفار و مشرکان ایستاد ولی در مورد آقا بقیه‌الله(ع) این نیرو فقط شامل شمشیر می‌شود و هر کس بناست کشته شود با شمشیر می‌میرد. خیلی از بزرگان فرموده‌اند این شمشیر نمادین است و حضرت از آن استفاده نمی‌کند ما هم معتقدیم که نمادین است ولی در عین حال از آن وسایل هم استفاده نمی‌کنند. پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره مائده (۵)، آیه ۶۴. ۲. به عبارت دیگر بهتر است بگوییم قطعیتی که در روایات برای علائم حتمی بیان شده ناشی از علم معصومین(ع) به خواست و مشیت الهی است و یقین آن‌ها ناشی از علم به لوح محفوظ است و آنچه که احتمال بداء در آن وجود دارد مواردی است که در لوح محو و اثبات مندرج گشته‌اند. ۳. سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۱. ۴. سوره انفال (۸)، آیه ۶۰: و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید...

سیمای حضرت مهدی(ع) در کلام نبوی

اشاره: پیامبر اعظم(ص) اسلام مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ درخشان‌ترین کهکشان عالم وجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده است، علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با رحمت، عزت همراه با فروتنی، روزآمدی توأم با دوراندیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی‌های سیاسی از ویژگی‌ها بارز پیامبر اکرم(ص) است. جلوه آشکار و مظهر اسمای خداوندی، نمونه انسان کامل و سرآمد تمام پیامبران و ختم رسل است. پیامبر رحمت و رأفت درباره ویژگی‌های یاران آخرین جانشین خود، یعنی حضرت مهدی(ع) بیاناتی دارند که به اجمال به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم. از بارزترین صفات گروهی که در آخرالزمان برای حق می‌جنگند و تا روز قیامت همیشه پیروز و سربلندند، می‌توان از ایستادگی و ایمان راسخ آن‌ها در دین، جهاد و مبارزه و مقابله با دشمنان دین، توجه آن‌ها به حضرت مهدی(ع) در هنگامه ظهور و سرسپردگی و اطاعت از این امام نام برد. در مورد این طائفه از امت آخرالزمان، تعابیر مختلفی در بیانات مبارک پیامبر اعظم(ص) مشاهده می‌شود. به پیروزی، و سربلندی، حقانیت، جهاد و مبارزه آن‌ها با مخالفان دین تا ظهور حضرت مهدی(ع) ادامه دارد. آن حضرت، در برخی از روایات با دو کلمه «حتی» و «إلی»، در برخی دیگر با جمله «حتی تقوم الساعة» و در گونه‌ای دیگر از روایات با «حتی یخرج المسیح» الدجال» و یا «حتی امر الله و ينزل عیسی بن مریم»، پیروزی آن‌ها را تا روز موعود متذکر می‌شود. همیشه گروهی از امت من برای حق مبارزه می‌کنند و تا روز قیامت پیروز خواهند بود. سپس فرمود: بعد از نزول حضرت عیسی بن مریم(ع) امیر آن‌ها به او (مسیح) می‌گوید: بیا و با ما نماز بخوان [مسیح] در جواب می‌گوید: نه، برخی از شما سرور و آقای برخی دیگر هستید، خداوند این امت را گرامی داشته است. ۱. در حدیث دیگری از رسول خدا(ص) آمده است: همیشه گروهی از امت من برای حق مبارزه می‌کنند و نسبت به آنچه مقصودشان است پیروزند، تا این که امر خداوند عزوجل بیاید و عیسی بن مریم ظاهر گردد. ۲. روایات فراوانی به این مطلب اشاره دارد که منظور از «امر خداوند عزوجل»، ظهور حضرت مهدی(ع) است. به عنوان مثال روایتی از امام صادق(ع) نقل شده است که ایشان در تفسیر آیه «أتی أمر الله

فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون؛ [هان] امر خدا در رسید پس در آن شتاب مکنید. او منزّه و فراتر است از آن چه [با وی] شریک می‌سازند.» ۳ می‌فرماید: نخستین کسی که با قائم (ع) بیعت می‌کند جبریل است که به صورت پرنده‌ای سفید نازل می‌شود و با آن حضرت بیعت می‌نماید. سپس یک پای بر بیت‌الله الحرام و پای دیگر بر بیت‌المقدس می‌گذارد. آن‌گاه با صدای فصیح بلیغی که خلائق می‌شنوند فریاد خواهد زد: «امر الهی آمد، پس آن را زود بشمارید.» ۴ و در روایتی دیگر از ایشان آمده است: امر خداوند عزوجل همان امر ماست پس در آن عجله نشود، خداوند آن را با سه ارتش تأیید می‌فرماید: فرشتگان، مؤمنان و رعب. خروج آن حضرت همچون خروج رسول خدا (ص) خواهد بود و آن فرموده‌ی خدای عزوجل است: هم‌چنان که خداوند تو را به حق [و برای اعتلای کلمه توحید] از خانه‌ات بیرون ساخت و گروهی از مؤمنین از آن اکراه داشتند. ۵ و ۶ در احادیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) هم‌چنان از «امر خداوند» و پیروزی یاران حضرت مهدی (ع) سخن به میان می‌آید: همیشه گروهی از امت من پیروزمندانه دین را حفظ می‌کنند، بر دشمنانشان چیره و غالب‌اند، مخالفت با آن‌ها ضرری به آن‌ها نمی‌رساند مگر زحمت‌ها و سختی‌هایی که به آن‌ها وارد می‌شود، تا این که امر خداوند بیاید در حالی که آن‌ها با همین وضعیت هستند. گفتند: یا رسول‌الله (ص)، آن‌ها در چه مکانی هستند؟ فرمود: در بیت‌المقدس و اطراف آن. ۷ در روایت دیگری آن حضرت، علاوه بر ذکر مکان این گروه در بیت‌المقدس و نواحی آن، از دمشق نیز یاد می‌کند: همیشه گروهی از امت من بر دروازه‌های دمشق و اطراف آن و بر دروازه‌های بیت‌المقدس و اطراف آن جنگ می‌کنند، خواری و ذلت خوارشوندگان ضرری به آن‌ها وارد نمی‌سازد، آن‌ها همچنان ثابت و پیروز بر حق‌اند تا این که حضرت مهدی (ع) ظهور کنند. ۸ چند روایت دیگر نیز با همین مضمون از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: همیشه گروهی از امت من بر حق‌اند تا امر خداوند عزوجل [ظهور حضرت مهدی (ع)] تحقق یابد. ۹ گروه اندکی از امت من برای امر خداوند می‌جنگند، بر دشمنانشان غالب‌اند، مخالفت با آن‌ها ضرری به آن‌ها نمی‌رساند تا این که حضرت مهدی (ع) ظهور کنند. ۱۰ هم‌چنان این دین سربلند و پابرجاست، گروهی از مسلمانان به خاطر [حفظ] آن می‌جنگند تا این که حضرت مهدی (ع) ظهور کنند. ۱۱ اگر خداوند برای کسی خیری را بخواهد او را در دین فقیه می‌سازد (درک و معرفت معارف دین). گروهی از این امت هم‌چنان بر امر خداوند پایدارند، مخالفت با آن‌ها ضرری به آن‌ها نمی‌رساند تا این که امر خداوند ظاهر گردد در حالی که آنان پیروزند. ۱۲ پی‌نوشت‌ها: ۱. ینابیع الموده، ص ۴۳۲؛ مجمع البیان، ص ۵۴. ۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۳؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۶۱۸. ۳. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱. ۴. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۱. ۵. سوره انفال، آیه ۵. ۶. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴. ۷. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۸۳. ۹. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۶۵. ۱۰. همان، ج ۶، ص ۶۱. ۱۱. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۶۵. ۱۲. جمع الجوامع، ج ۱، ص ۸۴۳؛ سیوطی، همان، ج ۱، ص ۳۲۱.

نظریه پردازان عصر انحطاط

اسماعیل شفیع سروستانی ساموئل هانتینگتون (... - ۱۹۲۷ م). ساموئل هانتینگتون، دومین عضو گروه نظریه‌پردازان عصر پایان است که پس از فروپاشی شوروی و پایان یافتن جنگ سرد، نظریه «جنگ تمدن‌ها» را ارائه کرد. هانتینگتون، مهاجری انگلیسی بود که در «دانشگاه هاروارد» تدریس می‌کرد. در سال ۱۹۸۹ به ریاست «مرکز مطالعات استراتژیک هاروارد» انتخاب شد و طی سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۷ به عنوان تحلیل‌گر امور دفاعی و استراتژیک در وزارت دفاع و وزارت امور خارجه رهنمودهای استراتژیک و اجرایی خود را به دولتمردان آمریکا ارائه می‌کرد. در سال ۱۹۹۳م؛ نظریه برخورد تمدن‌ها را در «مجله فارین افرز»، سال ۷۲، شماره ۳، مطرح نمود. ۱ و در همان سال نیز در «فصل‌نامه نیورسپکتیوز کوارترلی» مقاله «ارتباط تمدن‌های اسلامی - کنفوسیوس» را ارائه کرد. ۲ قبل از نقد و بررسی آرای جناب هانتینگتون دریافت‌های او در عناوین زیر قابل ارائه است: ۱. جریانات مشخص، تمامیت هویت آمریکا را تهدید می‌نماید. ۲. موانعی مشخص، امکان رهبری جهانی را از آمریکا سلب می‌کند. ۳. تمدن غربی در رویارویی

جدی با دشمنانش قرار خواهد گرفت. ۴. جهان اسلام و تمدن اسلامی دشمن مشخص و نشان‌دار غرب و تمدن آمریکایی است. ۵. پیروزی قطعی از آن غرب مسیحی است. هانتینگتون، از مسیحیت به عنوان «عنصر زنده هويت آمریکایی» یاد می‌کند و متذکر این معنی می‌شود که مجموعه‌ای از وقایع و تحولات، هويت ملی آمریکا را تهدید کرده و برای مقابله با آن باید به پاخواست. مهم‌ترین این تهدیدها از نظر وی عبارت است از: ۱. پیشرفت ابزارهای ارتباطی و حمل و نقل. با توجه به رشد سریع ابزارهای مدرن ارتباطی و از جمله کامپیوتر و رسانه‌ها و همچنین و سایل سریع رفت و آمد، هانتینگتون نتیجه می‌گیرد که این رشد و توسعه بوده تا مهاجران غیر غربی و غیر آمریکایی، امکان بازگشت و مراجعه به جوامع قدیمی را که از آن‌ها گسسته‌اند پیدا کنند و درصدد احیای همه آن‌چه که درباره اثر تعلق خاطر دارند برآیند. ۲. نفوذ لیبرال‌های آمریکا و فرهنگ پلورالیستی در سطوح مختلف حیات فردی و اجتماعی آمریکا. هانتینگتون، این نفوذ را که باعث بسط نگاه و نگرش غیردینی و غیربنیادگرا می‌شود، تهدیدکننده هويت مسیحی آمریکایی شناسایی می‌کند. در واقع او متذکر پیشینه سنتی و بنیادگرایانه امریکاییان (مهاجران اولیه) است که در صورت گرایش پروتستانی صورت ماندگاری یافته است. ۳. سیاست‌های جدید دولت آمریکا در ایجاد تسهیلات مهاجرت. از نظر وی از دهه ۱۹۶۰ م. به بعد، سیاست‌های دولت آمریکا، زمینه ورود مهاجران فراوانی را فراهم نموده است. ۴. فروپاشی اتحاد شوروی و عدم شکل‌گیری دشمن جدید. هانتینگتون، شوروی را به عنوان دشمن نشان‌دار، باعث و عامل بروز نوعی اتحاد در میان مردم آمریکا و اقبال آنان به هویتشان (مسیحیت) می‌داند که در نتیجه این فروپاشی، عامل متحد‌کننده یعنی دشمن مشترک از بین رفته و از این طریق هويت و اتحاد عمومی مردم آمریکا به مخاطره افتاده است. ۳. به اعتقاد وی، به عنوان استاد علوم سیاسی هاروارد، با پایان یافتن جنگ سرد، دوران رقابت ایدئولوژیک به سر رسیده است و جهان وارد عصر جدیدی شده که «برخورد تمدن‌ها» مشخص‌کننده وضعیت آن است. بر اساس نظریه وی؛ بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی دیگر دولت‌ها نیستند، بلکه تمدن‌هایی هستند که بر اساس امپراتوری‌های مذهبی ادوار گذشته بنا شده‌اند. ۴. وی، در این قول با جناب فرانسیس فوکویاما، ارائه‌کننده نظریه «پایان تاریخ» هم‌عقیده می‌شود که: نبرد ایدئولوژیک که اصل و اساس و سازنده دید و عملکرد سیاسی در چند دهه گذشته بوده به پایان رسیده. با از هم پاشیده شدن شوروی این وضع از بین رفته و لذا دیگر ایدئولوژی نمی‌تواند تعیین‌کننده نظام بین‌المللی باشد. ۵. هانتینگتون، تمدن‌های زنده دنیا را به هفت تمدن مشخص تقسیم می‌کند از نظر وی، این هفت تمدن جاری عبارتند از: تمدن غربی، کنفوسیوس، ژاپنی، اسلامی، هندی، اسلاو - ارتدکس، آمریکای لاتین ۶ و با احتیاط تمدن افریقایی را نیز کنار آن هفت تمدن جای می‌دهد. و نتیجه می‌گیرد که وجود اختلاف تمدن‌ها کاملاً واقعی است و نمی‌توان بر آن سرپوش گذارد و این اختلاف ناگزیر برخوردساز نیز خواهد بود. هانتینگتون، با ملاحظه آن‌چه پیرامون فرهنگ و تمدن آمریکایی و غربی می‌گذرد در یک جمع‌بندی به این نتیجه می‌رسد که: ۱. اختلاف تمدنی، اختلافی اساسی است (بر خلاف سایر اختلافات که بین دولت‌ها و ملت‌ها بروز می‌کند). ۲. خود آگاهی تمدنی (در جهان و میان عموم ملل) در حال افزایش است و برخورد منافقانه غرب به رشد این خودآگاهی تمدنی دامن زده است. ۳. تجدید حیات مذهبی، وسیله‌ای برای پرکردن خلأ هويت در حال رشد است. ۴. منطقه‌گرایی اقتصادی و ایفای نقش مشترکات فرهنگی (در میان اقدام و تمدن‌ها) در حال رشد است. ۵. خطوط گسل بین تمدن‌ها، در واقع جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است. ۶. خصومت هزار و چهارصد ساله غرب و اسلام در حال افزایش است. ۷. نتیجه‌ای که از طرح این عناوین می‌گیرد باعث شده تا وی، با هشدار و تذکر تمدن غربی و رهبران آن را متوجه قریب‌الوقوع بودن رویارویی کند و حتی برای کنترل این شرایط پیشنهاد خود را اعلام می‌دارد. از نظر وی تمدن غربی در وقت رویارویی می‌بایست:

۱. از طریق تهاجمات همه‌جانبه اتحاد احتمالی تمدن‌های رقیب را مختل کند. ۲. تمدن‌های منزوی و خودباخته را در خود مستحیل نماید.
۳. بحران‌های درونی خود را به تمدن‌های رقیب منتقل کند. ۸. در واقع، هانتینگتون، تلاش می‌کند با تشریح برخی از عناصر مؤثر در جهان امروز - پس از جنگ سرد - تحلیلی ارائه دهد که باعث شکل گرفتن تصویری از وضعیت اجتماعی، سیاسی و

فرهنگی جهان در نزد گردانندگان سیاسی غربی - و به ویژه آمریکایی - شود و آنان را از گنجی و ابهام خارج سازد، هر چند دریافت و آرای او قابل نقد جدی است و اشکالات بسیاری بر آن وارد است. دستورالعمل سه گانه دیکته شده هانتینگتون، در واقع ارائه استراتژی سیاسی به آمریکا برای حضور در صحنه سیاست جهانی پس از جنگ سرد است. رویکرد فوکویاما و هانتینگتون به آمریکا، از سویی به دلیل تعلق خاطر این دو به آمریکا و دستگاه سیاسی و امنیتی آن است و از سوی دیگر به دلیل ظهور و بروز تمام عیار تمدن غربی در آمریکای قرن ۲۰ است. از همین رو، جمله تهدیدها را متوجه آمریکا به عنوان نماینده تمدن غربی به طور خاص و تمامیت تمدن جدید غربی به طور عام می‌شناسند. البته به طور مشخص هانتینگتون نتیجه می‌گیرد که جمله تهدیدها باعث بروز یکی از گزینه‌های چهارگانه در آمریکا می‌شود: ۱. از بین رفتن هویت آمریکایی و تبدیل آن به جامعه‌ای متشکل از فرهنگ و ادیان مختلف در کنار حفاظت از ارزش‌های بنیادین جامعه. ۲. تبدیل آمریکا به کشوری با هویت دوگانه انگلیسی - اسپانیایی. ۳. انقلاب آمریکایی‌های سفیدپوست جهت قلع و قمع هویت‌های دیگر. ۴. تأکید مجدد بر هویت آمریکایی از جانب همه آمریکایی‌ها (یعنی رجعت) و اتخاذ این دیدگاه مبنی بر آن که آمریکا سرزمینی مسیحی است که سایر اقلیت‌ها در آن زندگی می‌کنند. ۹. شاید نگرانی‌های این نظریه پرداز از آینده محتوم و قریب‌الوقوع آمریکا - بخوانید غرب - است که گزینه سوم - یا احتمال سوم را تبدیل به استراتژی نموده و احتمال برخورد تمدن‌ها را مبدل به «حرکت برای برخورد تمدن‌ها» می‌نماید و در قالب دستورالعمل سه گانه سابق‌الذکر را سردمداران غربی پیشنهاد می‌کند. از این پیشنهاد به عنوان «استراتژی جنگ بازدارنده» می‌توان یاد کرد. واقعه‌ای که رهبران کاخ سفید و به ویژه وزیر امور خارجه آن، همین خانم «رایس» بارها از آن سخن به میان آورده‌اند. نکته جالب توجه این است که هانتینگتون پیشاپیش نتیجه اجرای این استراتژی را اعلام می‌کند. «پیروزی قاطع از آن مسیحیت است.» ۱۰. ... حتی آینده رهبری جهان را نیز پیش‌بینی می‌کند. وی مشعل رهبری جهان از نظر سیاسی را در دست آمریکا و اروپا می‌بیند و احتمال می‌دهد که مرکز قدرت به فدراسیون اروپا برسد و پس از آن، ژاپن، چین و روسیه قرار می‌گیرند. ۱۱. وقتی آرای ارائه شده توسط هانتینگتون را بررسی می‌کنیم متوجه این نکته می‌شویم که جان‌مایه همه سخنان او بر محور «رویارویی تمدن اسلام و غرب» قرار می‌گیرد. تنها بهانه‌ایست تا وی رهنمودهای استراتژیک خود را ارائه کند. و بر آن مبنای غرب را به مقابله‌ای فراخواند که در آن، کشورها و گروه‌های احیاکننده و گسترش‌دهنده تمدن اسلامی در برابر صف‌آرایی غربیان قرار می‌گیرند. چنان‌که وی در کالبدشکافی موانع موجود در مسیر «رهبری جهانی آمریکا»، آشتی‌ناپذیری جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلم و بدیهی در روابط اسلام و غرب فرض کرده می‌کوشد تا سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت‌های غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد ولی در عین حال رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد کند. ۱۲. از آنجا که او از منظر یک نظریه‌ساز سیاسی به جهان پیرامون خود می‌نگرد، بروز واکنش‌های بنیادگرایانه اسلامی را نتیجه «تبلیغ ارزش‌های غربی» می‌شناسد و می‌نویسد: تبلیغ ارزش‌های غربی به عنوان ارزش‌های جهان‌شمول، به تهییج واکنش‌هایی از نوع بنیادگرایی اسلامی کمک می‌کند که نقاط بسیاری از جوامع اسلامی را فراگرفته است. ۱۳. و در ادامه می‌نویسد: عدم موفقیت ناسیونالیسم و سوسیالیسم غربی، زمینه جنبش و اسلامی کردن مجدد در خاورمیانه را فراهم آورده است. ۱۴. هانتینگتون به طور مشخص، برای جلوگیری از جنبش‌های اسلامی و تمایلات بنیادگرایانه مسلمین، غرب را مخاطب خود ساخته پیشنهاد می‌کند: ۱. غرب باید دامنه قدرت نظامی کشورهای کنفوسیوسی، اسلامی را محدود کند. ۲. از اختلافات و درگیری‌های موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوس بهره‌برداری کند. ۳. گروه‌هایی را که درون تمدن‌های دیگر به ارزش‌ها و منابع غربی گرایش دارند، مورد پشتیبانی قرار دهد. ۱۵. از دیدگاه او، ... غرب و به ویژه آمریکا، برای حفظ برتری خود در سده ۲۱، باید کاربرد قهر را ادامه دهد. غرب نه به دلیل برتری در ایده‌ها، ارزش‌ها و دین خود - چیزی که چند عضو تمدن‌های دیگر آن را پذیرفته‌اند - بلکه به دلیل برتری در کاربرد خشونت سازمان‌یافته بر جهان پیروز شده است. ۱۶. جمله پیش‌بینی‌ها، استراتژی‌های پیشنهادی و چارچوب نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون روی سه دریافت پایه‌ریزی شده است: ۱.

نظریه اول این است که بین اسلام و غرب یک کشمکش پنهانی و مخفی همیشگی وجود دارد که ناشی از تفاوت و ارزش‌هاست.

۲. بین دنیای غرب و دنیای عرب یک موقعیت غیر قابل اصلاح وجود دارد، یعنی اختلاف منابع ... ۳. محور جدیدی به نام محور اسلام و محور کنفوسیوس می‌باشد؛ این همان محوری است که باید اسلام و غرب را در نقطه مقابل یکدیگر قرار دهد. ۱۷ چنان که ملاحظه می‌شود؛ موضوع «اسلام» به عنوان عامل تهدید کننده، «تمدن غربی» به عنوان تمدن آسیب‌پذیر و مورد تهاجم و تهدید و بالاخره «ضرورت آمادگی برای سرکوب»، سه زاویه تشکیل دهنده «مثلث آرای ساموئل هانتینگتون هستند. در این نگرش سه وجهی، هیچ جایی برای وجوه متعالی فرهنگ اسلامی، وجوه پست و مبتذل فرهنگ و تمدن غربی، و عملکرد غرب در برابر مسلمین لحاظ نشده است و حتی، منحنی از فرارسیدن فصل پایانی دوره «فاعلیت تمدن خودبنیاد غربی» و فقدان عنصر زندگی در دوره کهنوت و پیری این تمدن به میان نیامده است در حالی که، اساساً در دوره «فاعلیت و سرزندگی» فکری و فرهنگی یک تمدن، عناصر سیاسی، اقتصادی و نظامی (که ذیل فرهنگ قابل مطالعه‌اند) قادر به منسوخ کردن یک تمدن و جایگزین ساختن تمدنی جدید به جای آن نیستند. نگاه ظاهربین و یک‌سویه‌نگر هانتینگتون و تکیه او بر عناصر دست دوم و سوم در حوزه سیاست و اقتصاد و حتی نظامی‌گری مجال کشف حقایق و درک جایگاه حوزه تمدنی غرب در قرن ۲۰ و ۲۱ را از وی اخذ کرده است. در سال ۱۳۸۱ (اگوست ۲۰۰۲) «مجله نیوزویک» آمریکا، آخرین دیدگاه ضد تمدنی ساموئل هانتینگتون را به چاپ رساند. روزنامه مصری «الاهرام» و «الرایه» قطر نیز ترجمه عربی آن مطلب را ارائه کردند. وی با ارائه اطلاعات و آماری از درگیری‌ها و حوادث تروریستی دهه ۸۰ و ۹۰، مسلمانان را به عنوان عامل بیش از یک سوم این حوادث معرفی می‌کند و بلافاصله نتیجه می‌گیرد که: ۱. در بین اعراب جهان اسلام احساس اندوه و ناامیدی و رشک نسبت به غرب، ثروت و قدرت و فرهنگ آن وجود دارد. ۲. گروه‌بندی‌های قبیله‌ای، دینی، مذهبی، سیاسی، نژادی و فرهنگی موجود در جهان غرب باعث ایجاد خشونت و درگیری‌های مسلمانان با غیرمسلمانان و با یکدیگر است. ۳. بیداری اسلامی هم‌زمان با افزایش جمعیت کشورهای مسلمان رخ داده به طوری که تعداد جوانان ۱۶ تا ۳۰ ساله به شکل چشم‌گیری افزایش یافته و جوانان پسر در چین سن و سالی [الزاماً] تروریست هستند. بیان این سه مقدمه به خواننده القا می‌کند که این موارد، خشونت در بین مسلمانان را افزایش داده و باعث برخورد تمدنی سخت بین اسلام و غرب و یا اسلام با دیگر تمدن‌ها می‌شود. وی در پایان نیز نوید می‌دهد که عصر جنگ‌های اسلامی با تغییرعلل و یا چارچوب‌های آن به پایان خواهد رسید و شدت بیداری اسلامی همان‌گونه که در ایران محدود شده است، محدود خواهد شد. ۱۸. با این همه، اعتراف هانتینگتون درباره رجعت بشر به دین و معنویت، احیای اسلام متذکر این معناست که از یک سو، فصل رکود و افول حوزه فرهنگی غربی که متکی به سکولاریسم و ماتریالیسم است فرارسیده و از دیگر سو، حوزه تمدنی متکی به دین و معنویت در حال اعتلا و صعود است؛ در حالی که نقد جامع تمدنی غربی را با خود دارد، جایگزین ویژه‌ای با عنوان تمدن اسلامی را نیز پیشنهاد می‌نماید. بزرگ‌ترین ضعف هانتینگتون این است که با غفلت از عوامل ریزش، رکود و سقوط در حوزه فرهنگ و تمدن غربی، جمله عوامل تهدیدکننده را متوجه جغرافیایی خارج از حوزه تمدن غربی و به ویژه حوزه تمدنی اسلامی می‌داند. ضمن آن که با غفلت از بنیاد نظری و مبانی فرهنگی تمدن غربی (امانیسم، سکولاریسم و لیبرالیسم) تمدن غربی را به مثابه «تمدن مسیحی» معرفی و پیروزی حتمی را از آن مسیحیت می‌داند. در حالی که، تاریخ چهارصد سال اخیر غربی، و اسپس رویگردانی از دین، سلب حیثیت معنوی از عالم و آدم و اعراض از بنیادگرایی آغاز شد. چنان‌که عموم اندیشمندان غربی عصر امانیسم و رنسانس با گذار از قرون وسطی و پذیرش سکولاریسم (دنیوی‌گری) برکشیدن فرهنگ و تمدن انسان‌مدار و سکولاریستی را چشم می‌داشتند و تبلیغ می‌نمودند. می‌توان متذکر شد که آقای هانتینگتون، ضمن برشمردن جمله تهدیدهایی که هویت ملی آمریکا را به مخاطره افکند، بر این نکته نیز اشاره داشت که فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و عدم شکل‌گیری دشمن جدید، هویت آمریکایی را به خطر افکنده است. به عبارت دیگر در نزد او اسلام به عنوان «تهدید جایگزین» می‌تواند باعث اتحاد دوباره و اقبال آمریکایی‌ها به حوزه

تمدن غربی شود. از این روست که با بزرگ‌نمایی برخی از حوادث و متهم کردن مسلمین در برخی از اتفاقات، از مسلمین و اسلام به عنوان یک تهدید همه‌جانبه می‌سازد و چارچوب استراتژی خود را بر آن بنا می‌کند. هانتینگتون نظریه پرداز نیست چنان که متفکر هم نیست. بلکه صرفاً نظریه‌سازی است که جهت‌گیری سیاسی خود را در «عصر پایان» تبدیل به استراتژی نموده و آن را به مردان سیاسی حاکم در آمریکا دیکته می‌کند. در حقیقت، هانتینگتون با آگاهی از شالوده‌های سست تمدن غربی و لغزندگی آن در قرن بیستم، متوسل به دست‌آویزی است که شاید برای مدتی کوتاه بتواند به عنوان جایگزین کمونیسم، جلوی فروپاشی تمام‌عیار غرب و تجربه «عصر پایان» را بگیرد. و این دست‌آویز را «اسلام»، رویکرد عمومی مردم به معنویت و احیای اسلام در اختیار او نهاده است. جریانی که به هیچ کس وابسته نیست بلکه نتیجه محتوم ظلمی است که طی قرن‌های متمادی و به ویژه طی چهارصد سال اخیر به دین و حقیقت دینداری یعنی اسلام رواداشته شده است. در «عصر بازگشت دین‌مداری»، اسلام، و مسلمانان و از جمله عمومی مستضعفان تجربه تاریخی را چشم می‌دارند که به نام خدا آغاز شده و با استحاله تمام‌عیار تمدن از هم گسیخته غربی، مجال برکشیده شدن تمدن اسلامی را فراهم می‌آورد. عبارت «یا با ما باشید یا در جنگ با تروریسم در جمع دشمنان ما قرار خواهید گرفت»، برخاسته از این نگرش امثال هانتینگتون است که «اسلام» را جایگزین کمونیسم اتحادیه جماهیر شوروی می‌شناسد. چنان‌که وی در جایگاه نظریه‌پرداز و متفکر قرار می‌گرفت و از منظری متعالی جهان پیرامون خود و موقعیت تاریخی غرب را می‌شناخت. قبل از آن که اعلام کند: «زمان به سود دموکراسی به پیش می‌رود... دموکراسی سراسر جهان را فراخواهد گرفت» ۱۹ متذکر «عصر پایان» و «بحران فراگیر این عصر» که تمامیت تاریخ و تمدن غربی را در خود پیچیده می‌شد و به تاسی از جمله اندیشمندان «انحطاط و سقوط» ناگزیر این تمدن را در می‌یافت و غرب را از رویارویی باز می‌داشت و به استقبال از تاریخ جدید فرامی‌خواند. پی‌نوشت‌ها: ۱ و ۲. مجتبی امیری، وحید، نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، ص ۱۹. ۳. جام جم، ۲۶ شهریور ۱۳۸۳، آگوست ۲۰۰۴ Alfazeere.net ۵. رویارویی تمدن‌ها، ترجمه سیمین موجد، مجله سروش، سال ۱۹، شماره ۸۳۲، ص ۶ و ۷، مجتبی امیری، همان، ۱۲۲-۱۲۴. ۶. مجتبی امیری، «نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش»، تمدن، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۲۲. ۷. همان، ۱۲۴. ۸. همان. ۹. آگوست ۲۰۰۴، شبکه الجزیره، جام جم ۲۶ شهریور ۸۳. ۱۰. مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدن‌ها...، هانتینگتون و منتقدانش، صص ۱۲۲-۱۲۴. ۱۱. همان. ۱۴. مجتبی امیری، همان، صص ۳۱-۳۲. ۱۵ و ۱۶. لامان، عوامل ارتباط اسلام و غرب، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، سال دهم، شماره ۱۰۳، مهر ۷۵، صص ۱۷. ۱۸. ساموئل هانتینگتون، عصر جنگ‌های مسلمانان، ترجمه اسراء عسکری، ماهنامه گزارش گفت‌وگو، سال دوم، شماره ۲۸، مرداد ۸۱، صص ۸۶. ۱۹. هانتینگتون، ساموئل، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، صص ۳۴۵ - ۳۳۶.

صفات یاران حضرت مهدی(ع)

هر یک قوه چهل مرد را دارند دل‌هایشان مانند پاره آهن یا پاره فولاد محکم می‌گردد از شیر دلیرتر می‌شوند از نیزه کاری‌تر خواهند بود شمشیر آن‌ها از آسمان می‌آید، در حالی که اسامی خود و پدرانشان بر روی آن‌ها نوشته شده است عاشق و مطیع امام(ع) هستند مانند اطاعت یک کنیز از مولایش بر روی زمین که راه می‌روند زمین افتخار می‌کند و می‌گوید «مربی صاحب القائم؛ یاور حضرت قائم(ع) از من عبور کرد». اگر بر کوه‌ها بگذرند، کوه‌ها در هم فرو ریزند دست از شمشیرهای خود باز نمی‌گیرند تا آن که خدای تعالی راضی شود پارسایان شب شیران روز اینان تنها از خدای متعال می‌ترسند فریاد «لا إله إلا الله» آنان بلند است همواره آرزوی شهادت را دارند بادهای مختلف آن‌ها را از مسیر حق جدا نمی‌کند اکثر این ۳۱۳ نفر جوانند اکثر این ۳۱۳ نفر عجمی هستند شعار یاران حضرت مهدی(ع)، «بالتارات الحسین؛ بیاید به خون‌خواهی حسین» است. ۱. پی‌نوشت‌ها: ۱. خراسانی،

محمد جواد، مهدی منتظر؛ معجم الاحادیث الامام المهدی ج ۱، ص ۳۹۳؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴ و ۳۰۷؛ بلخی حنفی، سلیمان، ینایع الموده، ص ۵۰۹

جلوه‌های عدل در حکومت امام زمان (ع)

زهره اسماعیلی (اصفهان) در ابتدا باید مفهوم عدل روشن شود تا بتوان به معنای تحقق عدالت پی برد. عدل این است که هر چیزی در جایگاه حقیقی و اصلی خود قرار گیرد و تسویه و اعتدال داشته باشد. عدل اجتماعی به معنای حرکت جامعه به سوی هدف صحیح و درست بوده و ظلم نقیض آن است. بنابراین، عدل در مقابل ظلم تنها عدالت و دادگری حکومتی و اجتماعی نیست، بلکه معنایی گسترده دارد که آن‌ها را برمی‌شمیریم: اول: یکی از صفات برجسته الهی است که امام (ع) فرمودند: اساس دین، توحید و عدل است؛ دوم: از فضایل فردی انسان است. انسان عادل یعنی کسی که مرتکب گناه بزرگ نمی‌گردد و به گناه کوچک اصرار نمی‌ورزد؛ سوم: گاهی هم‌تراز حق به کار رفته است و به گفتار درست و حق، قول عدل گفته‌اند. به واسطه عدلی که با ظهور و قیام مهدی (ع) برپا می‌شود هیچ کس نمی‌تواند به دیگری ظلم کند. احادیث زیادی در این زمینه نقل شده و فراگیر شدن عدالت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مهم دوران ظهور برشمرده شده است. پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: یملاً الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً ۲. از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمودند: خداوند زمین را به دست قائم (ع) از هر ستمی پاک و از هر ظلمی پاکیزه سازد... آن گاه که او قیام کند ترازوی عدل را در میان مردم نهد و بدین گونه هیچ کس نتواند به دیگری ستمی کند ۳. در تمام دوران زندگی زمین، انبیا و اولیا، انسان‌ها را به فطرت و عقل و ندای تربیتی عدل و عدالت اجتماعی فرا می‌خواندند، اما زندگی بشر هیچ‌گاه تماماً میل به سوی صلاح و تقوا و خالی شدن ظلم و جور و عدل الهی نشده است و این تنها به دست صاحب اصلی این قیام حضرت مهدی (ع) تحقق خواهد یافت. امام صادق (ع) درباره استقرار عدل و دادگری امام عصر (ع) و در زمان قیام و ظهور و حکومتشان این چنین بیان می‌کنند: پس آگاه باشید. به خدا قسم که قائم (ع) عدالت را به درون خانه‌های مردم وارد می‌سازد. چنان که سرما و گرما وارد خانه‌های آن‌ها می‌شود ۴. به این ترتیب، با ظهور دولت امام زمان (ع) و تحولی اساسی، همه آرمان‌های اسلامی بشر تحقق می‌یابد و عدالت به تمامی طلوع می‌کند و بیداد به کلی غروب می‌نماید. در این قسمت با توجه به روایات به مظاهر دولت و عدالت سایه گستر در حیات بعد از ظهور اشاره می‌کنیم: ۱. نتایج و ثمرات عدالت امام زمان (ع) احیای زمین و آدمیان است. عدالت مهدوی چنان نشاط‌آور است که به تغییر قرآن و روایات زمین پیش از تحقق آن عدالت، مرده و بی‌جان است و با برقراری آن زنده می‌گردد و حیات می‌یابد. چنانچه خدای تعالی ما را از این شگرفی آگاه ساخته است: *إعلموا أنّ الله یحیی الارض بعد موتها* ۵. بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. هر کس و هر چیز که استعداد زنده شدن داشته باشد به دست مهدی (ع) و با دولت او زنده می‌شود. چنانچه بنا بر روایات، تفسیر این آیه کریمه احیای زمین با عدالت و برپا ساختن حدود الهی است. تا جایی که می‌فرمایند: عدالت حیات احکام است. ۲. ثمره برپایی قسط و عدل در حکومت حضرت مهدی (ع) فطرت و ایمان انسان است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: ساعتی از دولت پیشوای عدل برتر از عبادت هفتاد سال است؛ ۳. عدالت دولت امام مهدی (ع) امنیتی فراگیر و همه‌جانبه را به ارمغان می‌آورد. امام باقر (ع) در توصیف امنیت فراگیر دوران ظهور می‌فرمایند: چنان امنیتی برقرار شود که پیرزنی ناتوان از شرق به غرب رود و هیچ کس آزاری به او نرساند؛ ۴. عدالت ایشان در سیره اقتصادی به گونه‌ای است که در دوران خویش اموال عمومی را بین مردم به طور مساوی تقسیم خواهند کرد و نخواهند گذاشت کسی از حق خود بی‌نصیب بماند؛ ۵. از نمونه‌های عدالت امام مهدی (ع) آن است که ایشان به هر کس بنا بر شایستگی‌هایش سمت می‌دهد. پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیر خم می‌فرمایند: آگاه باشید! آخرین امام از ما قائم مهدی خواهد بود... و آگاه باشید که او هر صاحب فضلی را بر مبنای فضلش و هر صاحب جهلی را بر مبنای جهلش نشان و سمت می‌بخشد؛ ۶.

نظام قضاوت و دادرسی نیز در حکومت مهدی (ع) شکل ویژه‌ای دارد. آن بزرگوار مانند حضرت داوود به حق حکم می‌کند. خداوند ایشان را از اسرار پنهانی مطلع می‌سازد و از شاهد و بینه بی‌نیازشان می‌گرداند. بدین ترتیب دیگر هیچ ستمی از دید نافذ امام مهدی (ع) مخفی نمی‌ماند، هیچ مظلومی تنها گذاشته نمی‌شود و هیچ ظالمی راه گریز از اجرای حد و حکم الهی را نمی‌یابد؛ ۷. در بیان معنای عدل چنین آمد که عدل برابر است با حق و انسان عادل کسی است که به حق عمل کند. پس ظهور امام زمان (ع) و برقراری از جانب ایشان به این معناست که انسان‌ها نه فقط به دیگری ظلم نکنند بلکه در حق خود نیز ظلم ننمایند. به عبارتی عدل با تقوا برابر است و تقوا یعنی خود نگهداری و نگه داشتن اعضا و جوارح از انحراف برای تحقق هدف که همان بندگی و عبودیت است. در آن روزگار آنچه که از روایات برمی‌آید: خداوند دل‌های امت را آکنده از بی‌نیازی می‌سازد، ریشه‌های تهمت و دروغ‌کننده می‌شود. ریا از بین می‌رود و در امانتداری رواج می‌یابد. فحشا و تجاوز ناپدید می‌شود و در آن روزگار مردم به عبادت و اعمال شرعی و دین‌داری روی می‌آورند و همواره نماز جماعت به پا می‌دارند. پی‌نوشت‌ها: ۱. الصدوق، التوحید، ص ۹۶. ۲. زمین را آکنده از قسط و عدل می‌سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر گشته باشد؛ صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب‌الاثار، ف ۲، ب ۲۵. ۳. الصدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۳۷۲. ۴. المجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۶۲. ۵. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۷. ۶. صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثار، ص ۳۰۸. ۷. مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۹۱. ۸. موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، مکیال‌المکارم، ج ۱، ص ۴۹.

ابزارهای تبشیر

ابزارهای تبشیر (تبلیغ مسیحیت) و خطرات آن دکتر خالد زهری خطرناک‌ترین پدیده‌ای که مسلمانان مقیم اروپا با آن روبه‌رو هستند، تبشیر [تبلیغ مسیحیت و فراخوانی به دین مسیح] است که توانسته در بسیاری از آنان کارگر افتد. این سخن نه به گزاف که با چشمان خویش آن را دیده و تجربه کرده‌ام. من بارها به فرانسه سفر کرده و جوانان مسلمان بسیاری را دیده‌ام که مسیحی شده و حتی بیشتر از خود مسیحیان، مسیحی گشته‌اند! و نکته خطرناک این که آن‌ها از مخاطب تبشیر، تبدیل به عامل آن [یعنی مبلغ مسیحیت] گشته‌اند. مسیحیان در کشورهای مغرب عربی برای رسیدن به اهداف خود، روی این دسته از جوانان مسلمان تازه مسیحی شده حساب می‌کنند چون در این کار، از مسیحیان غربی، توانایی بیشتری دارند. نامه‌نگاری‌های عربی آنان [مسیحیان] با شهروندان این کشورها، به وسیله مغربی‌های مقیم اروپاست که معمولاً نیز دارای امضاهایی با نام اسلامی و مغربی هستند. ما نباید به این ادعا که می‌گویند مسیحیت در مسیحی کردن مسلمان‌ها با ناکامی مواجه شده است، توجه کنیم. این ادعا یا دروغی است که عمداً علم شده تا مسلمان‌ها را در خواب خرگوشی نگاه دارد و آن‌ها را متوجه این خطر جدی نسازد و یا برخاسته از توهمات است که افراد بی‌خبر از همه جا، آن را تکرار می‌کنند و متوجه توطئه‌های خطرناکی که هم اینک در آفریقا به طور کلی و شمال آن به طور اخص، تدارک می‌شود - و آن‌چنان آشکار و رسواست که جز بر آدم‌های ساده‌لوح یا احمق بر کسی پوشیده نمانده - نیستند. تاریخ، حکایت از آن دارد که بسیاری از کشورهای اسلامی، با تبشیر و تبلیغات مسیحیت تبدیل به کشورهای مسیحی شده و هویت اسلامی خود را گم کرده‌اند و مسلمانان باقی مانده در آن‌ها گرفتار پتک تبشیر داخل از یک سو و سندان توطئه‌های خارجی از سوی دیگر گشته‌اند. به عنوان مثال می‌توان از فیلیپین نام برد که در آغاز، عبارت از مجموعه مملکت‌های اسلامی بود و مسیحیان تنها اقلیتی را در آن تشکیل می‌دادند، ولی اکنون کشوری مسیحی است که اکثریت شهروندان آن مسیحی هستند و مسلمانان تبدیل به اقلیتی با چنان بدبختی‌هایی شده‌اند که نیاز به تکرار بیان آن‌ها و سیاه کردن کاغذ نیست و به اصطلاح آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است! و در مورد بسیاری از قبایل آفریقایی که ابتدا مسلمان بوده و سپس مسیحی گشته‌اند، هرچه بگوییم کم است. به علت وجود مسلمانان مغربی مقیم اروپا، کار تبشیر و تبلیغ مسیحیت در مغرب عربی [شامل کشورهای الجزایر، مراکش،

تونس، لیبی و موریتانی]، روال خطرناکی به خود گرفته و پیروزی‌های چشم‌گیری به دست آورده است و کار به جایی رسیده که آن‌ها در پی ایجاد اقلیتی مسیحی در این منطقه هستند. معلوم است که چنین اقلیتی در صورت تحقق این هدف، چه خواست‌هایی را مطرح خواهند کرد و این خواست‌ها مسلماً دارای چه پیامدهای وخیمی است. بنابراین، ما وظیفه داریم این مسئله را در چارچوب توجه هر چه جدی‌تر به شیوه‌های جدید تبشیر [مسیحی کردن دیگران] که از سوی اعراب مسیحی شده‌ی مقیم اروپا و فعالان در شمال آفریقا در حال اجراست، مورد بحث و مطالعه قرار دهیم. در بررسی پیش رو، به برخی از راه‌های خطرناکی اشاره خواهیم کرد که از طریق آن‌ها حرکت تبلیغی مسیحیت، تلاش پی‌گیری را در شمال آفریقا در پیش گرفته و متأسفانه حکایت از ناکامی طرح‌های اسلامی در رویارویی با این یورش ددمنشانه دارد. مسلمانان در این گیرودار بیشتر به درگیری‌های بیهوده میان یکدیگر، تلاش‌های بی‌ثمر و پخش اندیشه‌ها و افکاری می‌پردازند که به جای خدمت به امت و وحدت و تحکیم و تقویت آن، جز تفرقه مسلمانان و پراکندگی هر چه بیشتر آن‌ها، حاصلی ندارد. راه‌های پیش گفته از این قرارند: - بهره‌گیری از اصول اسلامی در «تبشیر» - استدلال مبلغان «تبشیری» به قرآن کریم؛ - پنهان شدن با نام‌های اسلامی در این رویکرد؛ - ایجاد شک و تردید در آیات قرآن کریم؛ - بهره‌گیری از ارسال کتاب و اعطای جایزه؛ - دعوت به بازدید و دیدارهای حضوری؛ - پافشاری در نامه‌نگاری. بهره‌گیری از اصول اسلامی در «تبشیر» از جمله برنامه‌های برملا شده «تبشیر مسیحی»، آن است که مبلغان تبشیری، از کاستی‌های تمدنی و ضعف‌های فرهنگی مسلمانان سوء استفاده کرده، از اصول اساسی اعتقادات مسلمانان به منظور ورود به عرصه باورهای اسلامی، بهره‌گیری می‌کنند تا پایه‌های آن را متزلزل و اساسش را ویران سازند و کانالی برای نفوذ عقاید مسیحی - که منطبق سلیم، آن را رد می‌کند و خردمندان آن را نمی‌پذیرند - با پوشش‌های آشنا برای مخاطب عرب و مسلمان، فراهم آورند. چند مثال، موضوع را روشن‌تر می‌کند؛ یک مرکز تبلیغی - تبشیری مسیحی وجود دارد که خود را «انستیتو بین‌المللی پژوهش و تبلیغ» می‌نامد و انجیل مرقس را بدون کمترین اشاره به این که انجیل است و تنها به عنوان «داستان حضرت عیسی» به صورت جزوه کوچکی منتشر و از راه نامه‌نگاری به ویژه مقصد شمال آفریقا و آدرس مغربی‌های مقیم کشورهای اروپایی، به طور رایگان، پخش می‌کند. در پیش‌گفتار این جزوه با عبارت‌های جذابی چون «ای برادر عرب!» و «برادران عرب!» برخورد می‌کنیم. ولی از همه خطرناک‌تر این که این پیش‌گفتار با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌شود و با دعایی که برای مسلمانان آشناست و در نماز و ادعیه خود آن را تکرار می‌کنند یعنی: «لا إله إلا الله له الحمد و منه الإنعام و الجود و الهدایه» همراه می‌شود و با عبارت مألوف اسلامی یعنی: «آمین یا رب العالمین»، ختم می‌گردد. از آن جا که نام «یسوع» بیان‌گر محتوای مسیحی آن است، در تمام صفحات انجیل گمراه‌کننده مزبور، نام «یسوع» با نامی که از نظر مسلمانان هیچ شک و شبهه‌ای بر نمی‌انگیزد و کاملاً برای او عادی است، یعنی «عیسی» تعویض می‌گردد!! از دیگر نمودهای گمراه‌سازی در این تبلیغات، ارائه عهد جدید نه با نام مشهور و معروف خود انجیل، بلکه با معنی و مدلول لغوی آن است. نامی که در اصل یونانی است. آن‌ها انجیل لوقا را با عنوان «الأخبار السارة» (خبرهای خوش) بدون هیچ پیش‌گفتار یا دیباچه‌ای حاوی اشاره‌ای به این جایگزین اسمی یا علت عدول از نام مشهور و آشنا برای همگان و چسبیدن به مفهوم لغوی یونانی آن که تنها برای متخصصان بررسی کتاب مقدس آشناست، منتشر کردند. مبلغان مسیحی از شهر «لیون» (Luyne) فرانسه، نامه‌ای برای یک دختر چهارده ساله مراکشی، ساکن شهر «سلا» فرستادند: این نامه، دارای پیوستی چاپ شده با عنوان «الله اکبر» و این عبارت‌ها بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، خالق كل الأشياء بكلمته، و صلاة و تسبيحاً و شكراً و سجوداً، لمن صنعنا من تراب و خلقنا على صورته، فأبدع تصويراً إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون، و أشهد أن لا إله إلا هو، الواحد الأحد، الفرد الصمد، لا شريك له، هو ينقذ من الضلال و يوفق للصواب و يهدى إلى الصراط المستقيم». از شهر «مالاگا» در اسپانیا، مجله‌ای با عنوان «الأشبال» (بچه شیران) منتشر می‌شود که مخاطب آن کودکان مغرب عربی و هدف آن مسیحی کردن آن‌هاست. این مجله با «بسم الله» قرآنی آغاز می‌شود و برای اثبات صحت باورها و آموزه‌های مسیحیت، به گونه‌ای فریب‌کارانه به آیات قرآنی

استناد می‌کند. قصد این مجله، کشاندن کودکان مسلمان به مسیحیت به شیوه‌ای است که گمان کنند اسلام چنین آموزه‌هایی داشته و در راه این دین گام برمی‌دارند. استدلال «مبلغان تبشیری» به قرآن کریم همچنان که ممکن است این فریب کاری، شکل دیگری به خود گیرد و مثلاً اظهاراتی دروغ و نسبت‌های ناروایی به قرآن باشد، مثل ادعای این که قرآن در مورد حضرت مسیح با آنچه که در کتاب مقدس آمده، کاملاً هم‌خوانی دارد؛ در کتاب صلب‌المسیح و قیامته (به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او)، نوشته ژان جلاکریست» آمده است: کتاب مقدس و قرآن می‌گویند: حضرت مسیح طی حضور سه ساله در فلسطین، معجزه‌های بزرگ و فراوانی داشته است. ۱. حال اگر بپذیریم که قرآن و کتاب مقدس متفق‌القولند که حضرت مسیح معجزه‌های بزرگی داشته است، ۲. در کجای قرآن اشاره شده که حضور او در فلسطین به مدت سه سال بوده است؟! در همین کتاب، در خصوص داستان حضرت یونس (ع) نیز به قرآن کریم ۳ استناد شده تا مقایسه‌ای با آیه یونان ۴ پیامبر - مورد استدلال حضرت مسیح در اثبات رستاخیز وی ۵ صورت داده باشد، آن‌گاه می‌نویسد: طبق آنچه که در قرآن و در کتاب مقدس آمده است، مسیح معجزه‌ها و شگفتی‌های متعددی در میان ملت اسرائیل داشته است. ۶. و در پاسخ به جزوه «احمد دیدات» با عنوان «قیامه ام‌انعاش» که در آن سعی کرده ثابت کند حضرت مسیح، زنده از بالای صلیب فرود آمد، ژان جلاکریست این نظریه را رد کرده، می‌گوید: این نظریه فاقد هرگونه پایه و اساس درست نه در کتاب مقدس و نه در قرآن است و مسیحیان و مسلمانان هر دو، از آن تبری جسته‌اند و تنها فرقه‌ای که این نظریه را پذیرفته، فرقه «احمدیه» است که در پاکستان تهمت غیرمسلمان بودن به آن وارد شده است. ۷. و ادامه می‌دهد: من مطمئن هستم که مسلمانان هوشیار اینک متوجه شده‌اند که «احمد دیدات» با کتاب‌های مقدس مسیحی آشنایی حقیقی ندارد. ۸. وی در پاسخ به پرسش که: «چه کسی سنگ را غلتاند؟» (سنگ روی قبر یسوع پس از به صلیب کشاندن ادعایی)، می‌گوید: همه مسلمانان به خداوند و فرشتگان ایمان دارند ۹ و قرآن می‌پذیرد که فرشتگان بودند که برای ویران ساختن شهری که «لوط» در آن ساکن بود، اقدام کردند. ۱۰ و این شهر همان «سدوم» است که در کتاب مقدس از آن یاد شده است. ۱۱ آن‌گاه نتیجه‌گیری غلطی می‌کند به این مضمون که: قرآن، نه تنها ایمان به وجود ملائکه، بلکه ایمان به قدرت و تحکم آنان بر امور مردم و زمین را برای مسلمانان مسلم می‌داند و بنابراین هیچ مسلمانی وجود ندارد که به این سخن انجیل معترض باشد: یکی از فرشتگان بود که سنگ را غلتاند. ۱۲. و در کتاب: درباره مسیح چه فکر می‌کنید؟، ۱۳ آمده است: داود پیامبر با گریه و زاری آموزش خواست، ابراهیم خلیل نیز از درگاه خداوند مغفرت طلبید، ولی اگر در کتاب مقدس یا قرآن جست‌وجو کنید هرگز دلیل یا آیه‌ای مبنی بر مغفرت‌طلبی از سوی حضرت مسیح حتی برای یک بار، نخواهید یافت. ۱۴ هر چند قرآن مجید خود می‌گوید: لن یستنکف المسیح أن یکون عبداً لله و لا الملائكة المقربون، و من یستنکف عن عبادته و یتکبر فسیحشر هم إلیه جمیعاً. ۱۵ مسیح از این که بنده خداوند باشد، هرگز سرباز نمی‌زند و فرشتگان مقرب نیز و هر که از بندگی او سرباز زند و سرکشی کند، زودا که آنان همه را (روز رستاخیز) نزد خویش گرد آورد. عدم استنکاف حضرت مسیح (ع) دلیل بر خضوع کامل و نهایت بندگی خداوند متعال است که خود مستلزم فراوانی آموزش‌طلبی و طلب توبه دایمی است. مسیحیت بر آن است که آموزش‌طلبی از نعمت‌های خداوندی است و به بیان کشیش «اسکندر جدید»: «... آموزش‌طلبی، با نعمت به دست می‌آید» ۱۶ و مفاد آیه کریمه درباره حضرت عیسی (ع) نیز همین است: إن هو إلاً عبد أنعمنا علیه و جعلناه مثلاً لبنی اسرائیل» ۱۷ او جز بنده‌ای نبود که به او نعمت دادیم و او را برای بنی اسرائیل، نمونه‌ای قرار دادیم. آن‌ها [مبلغان مسیحی و تبشیری] حتی عقاید و آموزه‌های مسیحیت را نیز با استفاده از قرآن کریم ثابت می‌کنند که تناقض آشکاری است و استدلالشان را از هر گونه صداقت و اخلاصی، تهی می‌سازد. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود، این است: چه هنگام مسیحی‌ها، در اثبات عقاید خویش، به قرآن کریم استناد می‌کردند؟ و این، پرسش شبهه‌انگیز دیگری را در پی دارد: چه زمان مبلغان مسیحی در راه اثبات ادعاهای خود، در پی دل‌جویی از مسلمانان بوده‌اند؟ مسلمانان چگونه می‌توانند این رفتار را هضم کنند، حال آن که مسیحی‌ها، اصولاً اعتقادی به عصمت قرآن کریم نداشته و عقاید و شعایر مسلمانان را به باد مسخره می‌گیرند؟!

ولی این شیوه جدید فریب کاری و گمراه سازی، پرده از راز چنین پرسش‌هایی برمی‌گیرد. این در حالی است که مسیحیان، اعتراف دارند قرآن کریم، ادعای تثلیث و به صلیب کشیدن مسیح، الوهیت وی و دیگر عقاید آنان را، رد می‌کند. آن‌ها در بسیاری از کتاب‌هایشان به این مسئله اذعان دارند. به عنوان مثال، تنها به نقل قول زیر می‌پردازیم: ولی آن‌ها معتقدند ۱۸ که این کتاب‌ها ۱۹، پس از آن که خداوند، کتاب کامل خود را بر محمد(ص) فرو فرستاد، ضرورت وجود خود را از دست داده‌اند، قرآن، تولد مسیح از مریم باکره را می‌پذیرد، ولی در همان حال منکر فرزندى و خدایى اوست و به معجزه‌های مسیح در شفا، اشاره می‌کند و همه مسلمانان قبول دارند که خداوند به مسیح نیرویی موهبت کرده که بدان مردگان را زنده می‌کند، ولی قرآن، مرگ مسیح بر فراز صلیب را منکر می‌شود و مدعی است که یکی از دشمنان یا از یاران او به قدرت خداوند، به شکل مسیح درآمد و آن‌ها گمان بردند [که مسیح است] و او به خطا به جای وی، به صلیب کشانده شد و می‌گوید که مسیح زنده به سوی آسمان - جایی که اکنون در آن جاست - شتافت. ۲۰ پنهان شدن با نام‌های اسلامی در این رویکرد «مبلغان تبشیری» در نامه‌نگاری‌های تبشیری با اعراب و مسلمانان، از امضاهایی با نام‌ها و القاب اسلامی استفاده می‌کنند. در نامه‌نگاری با دخترک مغربی که اندکی پیش از آن یاد کردیم، امضای نامه، «شیخ عبدالله» بوده است. سردبیر مجله تبشیری «کتابی» (کتاب من) نیز «محسن الشماع» نام دارد. در مجله «مفتاح المعرفة» نیز شاهد امضای نویسندگانی چون «عبدالقادر»، «مسلم» و... هستیم. در مجله «المنار» افرادی با نام‌هایی چون «عبدالرحیم» قلم می‌زنند. نامه‌نگاری‌های شخصی با نام‌ها و امضاهایی انجام می‌شود که هیچ ربطی به عرف اجتماعی مسیحی ندارند و جملگی به لحاظ شکل و مضمون اسلامی هستند: «محمد»، «علی»، «خالد»، «العلوی» و از این قبیل. روشن است که این شگرد، دو هدف را دنبال می‌کند: اول دشواری جدا شدن کامل از جامعه، چه مسیحی شدن با احساس غربت و حشتناکی همراه است و مسلماً باعث تعطیلی حرکت تبشیری می‌گردد؛ دلیل ما در این تعلیل و استدلال نیز این سخن آن‌هاست: ... حتی هنگامی که فرد مسلمان می‌پذیرد که مسیح، تنها نجات‌دهنده است، برای او دشوار است که آشکارا ایمان خود را برملا سازد و روابطش را با جامعه قبلی بگسلد. ۲۱ و بدین ترتیب، پنهان شدن با نام‌های اسلامی از سوی مبلغان تبشیری و حفظ نام‌های اسلامی از سوی مسیحی‌شدگان، ضامن برداشتن این مشکل از سر راه است. در عین حال، این شگرد، در آمیختگی آنان با جامعه اسلامی را تشویق می‌کند و از آن جا فعالیت‌های تبلیغی و روضه‌خوانی‌های مسیحی را روان‌تر و آسان‌تر می‌سازد. دلیل ما، در این خصوص نیز این سخن آن‌هاست: ... اسقف کلیسای انجیلی، نام اسلامی خود را حفظ می‌کند تا ثابت کند که در ایران می‌شود یک مسلمان علناً از ایمان خود به مسیح سخن به میان آورد و با شجاعت و شهامت، [به مسیح] خدمت کند. ۲۲ و این همان هدف دومی است که آن‌ها در چنین اقدامی دنبال می‌کنند. آن‌ها از عرف اجتماعی اعراب و مسلمانان و ویژگی‌های آن، به منظور اعمال گفتمان مسیحی خود بهره‌گیری می‌کنند و البته بر جنبه‌های منفی این عرف و زشتی‌های تحقیرآمیزی که در نظر هر مسلمان عاقلی نفرت‌انگیز است، انگشت می‌گذارند؛ زیرا گفتمان مستقیم و انتساب همه زشتی‌ها به اسلام و نه به مسلمانان نادان که اسلام از آن‌ها بری است، مسلماً منجر به برخوردی بی‌حاصل می‌گردد. مثال این برخورد، زمانی که زبان فرانسه است که از سوی مبشران مسیحی در مغرب عربی و میان مغربی‌های مقیم فرانسه، پخش می‌شود؛ عنوان «یوقان» (Ourane) نوشته «ساموئل گرانجین»؛ یک درام حقیقی و بیان‌گر زندگی کودک نابینای رانده و بیچاره‌ای به نام یوقان در جامعه الجزایر است که به دلیل نابینایی و فقر شدید، به شدت مورد آزار و ستم جامعه و تحقیر مردم قرار گرفته تا این که بشارت مبلغان تبشیری به دادش می‌رسد و با پذیرش دین آنان [مسیحیت]، از این بدبختی نجات می‌یابد و در شمار مبلغان مخلص آن در می‌آید. ایجاد شک و تردید در آیات قرآنی گام‌های پیش‌گفته مبلغان تبشیری مسیحی، آنان را به ایجاد شک و شبهه خطرناکی رهنمون می‌سازد. چه در مهم‌ترین کتاب مقدس مسلمانان یعنی قرآن کریم البته به شیوه بسیار هوشمندانه و زیرکانه و با اجتناب از روش‌های مستقیمی که ممکن است منجر به برخوردهای بی‌حاصل شود، ایجاد شک و شبهه می‌کنند. برای ایراد مثالی در این خصوص، به آنچه که در کتاب ایشان إخوان من کردستان (برادرانی از

کردستان) نوشته کشیشی انگلیسی اشاره می‌کنیم که در آن، به اصطلاح اقتباس‌های اسلام از تورات و نوشته‌های بدعت‌آمیز مسیحی و کتاب زرتشتیان و... توضیح داده شده است. ۲۳ با این حال می‌بینیم آن‌ها در کتاب‌های تبشیری خود [با ریاکاری] در سخن از قرآن، آن را قرآن کریم توصیف می‌کنند و آنچه را که خود مایلند و آموزه‌هایشان می‌طلبند، متکلفانه از آن استنباط و برداشت می‌نمایند. ولی ما در رد این ادعاها، آنان را به نوشته‌های پژوهشگران جدی کتاب‌های آسمانی حواله می‌دهیم که با دلایل علمی، عدم امکان بشری بودن قرآن را ثابت کرده و در برابر، - و باز با دلایل علمی - از خطاهای فراوان وارده در کتاب مقدس، پرده بر گرفته‌اند. به طوری که می‌توان از وقوع تحریف در آن‌ها سخن به میان آورد؛ زیرا صدور خطا از سوی خداوند متعال، محال عقلی است. ۲۴ بهره‌گیری از ارسال کتاب و اعطای جایزه مبشران مسیحی در تأسیس کتاب‌فروشی‌های تبشیری در کشورهای مغرب عربی به منظور پخش و فروش کتاب‌های خود با ناکامی مواجه شدند، زیرا دولت‌های این کشورها، با برنامه‌های تبشیری، مخالفت می‌کنند. به همین دلیل آن‌ها اقدام به تأسیس کتاب‌خانه یا کتاب‌فروشی‌هایی به ظاهر با رویکرد فرهنگی - فکری و در واقع با اهداف تبشیری، کرده‌اند. به عنوان مثال در کشورم (مراکش)، کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» در خیابان «محمد پنجم» در شهر رباط از همین قماش است. این کتاب‌فروشی را به دلیل موقعیت شاخص آن در خیابان یاد شده، همگان از کوچک و بزرگ می‌شناسند، زیرا برای انبوه عابران روزمره این خیابان، کاملاً چشم‌گیر است. دلایل من در چنین نگاهی به این کتاب‌فروشی عبارتند از: ۱. در گزارش ارایه شده به کنفرانسی که «کمیته تبشیری لوزان» با همکاری «سازمان تبشیری بین‌المللی» در پاییز سال ۱۹۷۸م در شهر «گلین آیری» در ایالات کولورادوی ایالت متحده آمریکا برگزار کرد، آمده است: طی اندک سال‌های گذشته، پخش کتاب مقدس و مطبوعات مسیحی بسیار کم و تنها به نسخه‌های اعطایی مبشران مسیحی به دست دیگران، محدود بوده است و کتاب‌فروشی‌های «انجمن کتاب مقدس»، یا بسته بوده یا در صورت دایر بودن، شمار کمی از مردم از آن‌ها بازدید می‌کردند و تنها کتاب‌فروشی موجود در مراکش و دیگری در تونس، حاوی کتاب‌های بسیار کمی، آن هم در کنار مجموعه بسیار بزرگی از کتاب‌های لائیک به منظور امکان تداوم فعالیت به صورت قانونی است. ۲۵ ۲. نامه‌ای به یک مرکز تبشیری به نام «Service Biblique au Maroc» در شهر کازابلانکا نوشته بودم و یک سری توضیحاتی در خصوص برخی کتاب‌ها و مسایل مسیحی مطرح کرده و از آن‌ها خواسته بودم نسخه‌ای از کتاب مقدس با ترجمه عربی کاتولیکی برایم ارسال دارند. در نامه جوابیه مرکز به من، در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۹۵ آمده است: آقای خالد زهری! با مسرت تمام نامه مورخ ۱/۱۱/۱۹۹۵ شما را دریافت کردیم؛ از ما خواسته بودید درباره مسیحیت، کتاب‌هایی در اختیار شما قرار دهیم. به اطلاع شما می‌رسانیم که ما تمام تلاش خود را به عمل می‌آوریم که خوانندگان مراکشی هم‌چون دیگر خوانندگان عرب زبان از اطلاع از هر آنچه که به کتاب مقدس مربوط می‌شود به زبان مادری خود محروم نمانند، ولی با کمال تأسف، دولت مراکش اجازه این کار را به ما نمی‌دهد و به همین دلیل ما همه کتاب‌ها را تنها به زبان بیگانه در معرض فروش گذاشته‌ایم؛ زیرا اجازه فروش نسخه‌های عربی را نداریم و از عدم ارسال نسخه درخواستی متأسفیم ولی خاطر نشان می‌سازیم که کتاب مقدس به زبان فرانسه در تمامی کتاب‌فروشی‌های مراکش از جمله کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» در رباط، وجود دارد... ۳. در پی مکاتبه با یک مبشر مسیحی آمریکای لاتین مقیم مراکش، دیداری با او داشتم و از وی درباره نحوه دریافت کتاب‌های عهد قدیم (تورات) و قاموس الکتاب المقدس جويا شدم؛ راهنمایی کرد که آن‌ها را از کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» خریداری کنم. ۴. هر کسی که گشتی در این کتاب‌فروشی بزند، متوجه می‌شود که در قفسه‌های آن بسیاری از کتاب‌های تبشیری، جای گرفته است. همه این داده‌ها، ما را بر آن می‌دارد که قاطعانه نتیجه‌گیری کنیم: کتاب‌فروشی «کلیله و دمنه» - و بسیاری دیگر امثال آن - دارای هدف‌های تبشیری است. و از آن جا که این روزنه، بسیار تنگ است و کارآمدی کمی دارد، روش ارسال رایگان کتاب‌های تبشیری شیوه مؤثر و نتیجه‌بخشی در جلب نظر خوانندگان جدید، در سطحی گسترده خواهد بود. دعوت به بازدید و دیدارهای حضوری پس از ایجاد شک و تردید در مخاطب عرب و مسلمان و اعطای اطلاعات اندکی از مسیحیت به وی، گام عملی با سخن

گفتن از مشارکت و در واقع «مشارکت معنوی» شکل گرفته و دیدارهای «مؤمنان مسیحی» با یکدیگر، شروع می‌شود. چندین آیه انجیل، توجیه‌گر چنین مشارکتی است، از جمله: و همه ایمان‌داران با هم می‌زیستند و در همه چیز شریک می‌بودند و املاک و اموال خود را فروخته، آن‌ها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند و هر روزه در هیکل به یک دل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق، عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود. ۲۶ کشیش «اسکندر جدید» خاطر نشان می‌سازد که نشست‌های معنوی، از جمله نعمت‌ها و راه‌های چیرگی بر گناه است او می‌گوید: مسلم است که نشست‌ها و دیدارهای معنوی از نیرومندترین ابزارهایی است که خداوند برای رشد مؤمنان و پیشرفت‌شان در زندگی مسیحیت، به وجود آورده است. ۲۷. پیش از پیشنهاد ورود به چنین مشارکتی به مخاطب، جزوه‌هایی برای او ارسال می‌شود که اهمیت این پیوند معنوی و محبت برادرانه را توضیح می‌دهند که به دو عنوان از آن‌ها اشاره می‌کنیم: یکی با عنوان «محبت برادرانه» در بردارنده موضوع‌هایی چون: «اهمیت محبت»، «ایده جسم واحد»، «موانع پیوستگی جسم واحد»، «محبت عملی»، و دیگری با عنوان «پیوند معنوی» است که موضوع‌های زیر را در بر گرفته است: «آشنایی»، «اعتماد دو جانبه»، «دیدارها و ضیافت‌ها و بازدیدها»، «بررسی کلمه الله»، «نماز جماعت»، «تعمید»، «اجتماعات عبادتی» و «تسامح و هشدار». عناوین محتوایی این دو جزوه، آشکارا محتوای واقعی آن‌ها را نشان می‌دهد. هر دوی این جزوه‌ها از انتشارات «مدرسه کلمه الحیا» پروتستانی در «مالاگای اسپانیا» است. فراخوان به مشارکت معنوی، از طریق دعوت مستقیم برای ورود به یک انجمن مسیحی صورت می‌گیرد که معمولاً نیز همراه با اعطای جایزه‌های قابل توجهی است. پافشاری در نامه‌نگاری قطع مکاتبه زمانی صورت می‌گیرد که از تن دادن به برنامه‌های مسیحی آن‌ها از سوی طرفی که با وی نامه‌نگاری کرده‌اند، مأیوس شده باشند. ولی در ابتدای نامه‌نگاری‌ها و زمانی که قربانی و طعمه مورد نظر در اوج هیجان اطلاع هر چه بیشتر و به دنبال یافتن پاسخ به کنجکاوی‌های غریزی خویش است و پاسخ به پرسش‌های درس‌ها و جزوات ارسالی کاملاً مشخص و آسان است، پافشاری آن‌ها کاملاً چشم‌گیر است و آن‌ها با نامه‌نگاری‌های پیاپی، علت تأخیر در پاسخ را جویا می‌شوند و دم به دم، خواهان توضیح می‌گردند. پی‌نوشت‌ها؟ محقق و پژوهشگر از کشور مغرب. ۱. به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او (که پاسخی است به سه جزوه «احمد دیدات»). نوشته: جان جلکرایست، از انتشارات (Light of life)، اتریش د.ت؛ صفحه ۴. ۲. به عنوان مثال، نگاه کنید به معجزه نزول خون آسمانی در سوره مائده آیات ۱۱۵-۱۱۲ و معجزات آفرینش پرنده از گل، شفای نابینای مادرزاد و پیس و زنده کردن مردگان و پیشگویی اندوخته‌ها و سخن گفتن در گهواره و پشتیبانی روح القدس و... (سوره آل عمران، آیه ۴۹ و سوره مائده، آیه ۱۱۰). ۳. سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۴۸ - ۱۳۹. ۴. «یونان» نزد مسیحیان، همان «یونس» نزد مسلمانان است. ۵. انجیل متی، ۳۹: ۱۲-۴۰، و سفر یونان، ۴-۶. همان منبع، صفحه ۲۰، سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۰، امل رسولان ۲: ۲۲. ۷. «به صلیب کشیدن مسیح و رستاخیز او»، صفحه ۳۲. ۸. همان منبع، صفحه ۳۳. ۹. سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۵. ۱۰. سوره عنکبوت (۲۹)، آیات ۳۴-۳۱. ۱۱. همان منبع، صفحه ۴۳. ۱۲. همان منبع، صفحه ۴۴. ۱۳. مرکز «ندای امید» در آلمان آن را منتشر می‌سازد؛ این مرکز وابسته به «مدرسه مکاتبه‌ای کتاب مقدس» است. ۱۴. «درباره مسیح چه فکر می‌کنید؟» «دارالهدایه»، ریکون (RIKON)، د.ت، صفحه ۵. ۱۵. سوره النساء (۴)، آیه ۱۷۲. ۱۶. چه کنم تا نجات یابم؟ از انتشارات ندای امید، اشتوتگارت - ط. د.ت، صفحه ۳۱. ۱۷. سوره زخرف (۴۰)، آیه ۵۹. ۱۸. ضمیر جمع مربوط به مسلمانان است. ۱۹. یعنی: تورات، زبور و انجیل. ۲۰. «برادرانی از کردستان» چاپ آلمان، چاپ اول ۱۹۹۳، صفحه ۴۳. ۲۱. همان منبع، صفحه ۵. ۲۲. همان. ۲۳. همان، صفحه ۴۷. ۲۴. این کتاب را آقای فوزی شعبان با عنوان «اصل الانسان بين العلم و الكتب السماوية» به عربی ترجمه کرده است. ۲۵. نگاه کنید به کتاب «التنصير: خطة لغزو العالم الاسلامي»، صفحه ۳۸۱. که خود ترجمه کامل مقالات کنفرانس تبشیری یاد شده است؛ این کتاب از سوی انتشارات (Maric) با عنوان The Gospel and Islam در سال ۱۹۷۸ در کالیفرنیا، چاپ و منتشر شده است. ۲۶. انجیل، «اعمال رسولان» ۲: ۴۷-۴۴، و نیز نگاه

کنید به انجیل متی ۲۰-۱۹، انجیل یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵، اول قرنتیان ۱۲: ۱۲-۱۳، غلاطیان ۲: ۶-۱. ۲۷. «چه کنم تا نجات یابم؟»، صفحه ۲۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

